به عون صانع بیکیف و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

المنة لله تقدس و تعالی که برحسب ارشاد جناب مستطاب فضائل و مکارم انتساب [illegible] اعظم [illegible] حیدرآباد
دستور معظم [illegible] مختار الملک شجاع الدوله [illegible]
این نسخه شریفه مسمی بنام تاریخی

# فتاوی [illegible]

معروف به

# حل المعضلات

از نتائج طبع نکته سنج

عمدة العلماء الکرام زبدة الفضلاء العظام کشاف غوامض معقول و منقول حلال دقائق فقه و اصول
ادیب فاضل لبیب اکمل مستجاب الدعوات [illegible] مولانا مولوی محمد یوسف علی ابو المحامد [illegible]

در مطبع نامی منشی نولکشور [illegible] مطبوع جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت وارث هر دو جهان و اهلبیت و اقرباء و موالی آن مولای انس و
مستطیع از هان اخوان و خلان سمولکان باد که از دیرباز بعض احباب و دوستان ازین نامه نگار اذل من الصامت و
محمد یوسف علی ابو الحامد سندیلی الاصل گوپاموی المولد لکهنوی الموطن مستدعی آن بودند که کتابی در علم فرائض
مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعهٔ اهل سنت و جماعت و شیعهٔ امامیهٔ اثنا عشریه جمع و تالیف نمایم
تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مشربین باشد لکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجرای مسئول
جماعه باز میداشت تا آنکه احب الاخلاء اصدق الاحباء جید ملکات روحانیه روح کمالات جسدانیه مستعد فیض لم یزل
حکیم غلام علی رقاه الله العلی بمعارج مقصده الخفی و مطالبه الجلی ازین کار معذورم نداشته بر آنم داشتند که شرح
وافی ببیانی کافی بر نظم الفرائض منظومهٔ جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اعنی المرحوم
مولوی جعفر علی ساکن کسمندی اغرقه الله فی بحار الرحمة و الغفران مشتمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن شرح
اختلاف فریقین با اختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث رد کم
از نصف کتاب بست دست بهم داده بود که بدست برد موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج غارت رفت و نظم بدور
مطبوع طبع آن محبت نواز بود مستبد او در تکمیلش از حد گذرانیدند و بر نظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم خیر الکلام
من ینفع الناس دست بخامه و قرطاس بردم و آنچه در صحف این فن بود و طبیعت بدان مسامحه نمود بصفحهٔ کاغذ سپردم و
بر اصل نظم و تکلاش مقدمه و خاتمه تکثیر اللفوائد افزودم و باسرع ازمنه ختم نمودم و آنرا هدیهٔ جناب فضائل ماب
تحفهٔ حضرت فواضل آب چشم و چراغ دودمان سیادت گل و داغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان
مناقب خارج از حیطهٔ شرح و بیان قیم قیام مملکت حیدرآباد ناظم نظام سلطنت امین البلاد دستور آصف نشان
مختار الملک شجاع الدوله میر تراب علیخان صاحب بهادر سالار جنگ اید الله البریة بادامة ذاته الی
مدی الایام و اللیالی گردانیدم بیت یک نگاهش بران زعین قبول * نور بخشد بدیدهٔ ما مس *

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین ماثور ست که تعلموا الفرائض و
علموها الناس فانها نصف العلم یعنی دانستن این علم از واجبات ست و فرائض علمیست که ازان مصرف ترکهٔ میت دانسته
میشود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث ست یعنی حقی که منتقل شود از میت بدیگری و فرائض
جمع فریضه ست و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت برای ورثه معین گشته و موضوع
این علم ترکهٔ میت ست بوجه صرف در مصارفش و غرض ازان عصمت از خطا در تقسیم ترکه ست فهانا اشرع
فی شرح الکتاب والله الموفق للصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم
ابتدا میکنم بنام خدا ✤ کو بود بی شریک و بی همتا ✤ نقشبند طراز کون و مکان ✤ چهره پرداز پیکر و جان ✤
نقشبند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصورست و طراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش و نگار
اوست موجود و ما همه معدوم ✤ عقل از فهم کنه او محروم ✤ خرد و نکته سنج اهل خرد ✤ خطی از فهم ذات او نبرد ✤
اوست محیی ممیت و وارث هم ✤ غیر او نیست مالک عالم ✤ نعت صلوات خدای عزوجل ✤ بر نبی محمد مرسل ✤
اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل ست و مرسل اگرچه بظاهر صفت محمدست لکن در حقیقت صفت
نبی ست زبدهٔ کائنات و سرور دین ✤ سر بفتراکش آسمان و زمین ✤ زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه و سر بفتراک کسی
بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدنست شرف گوهر وجود باو ✤ نقش ایجاد را نمود باو ✤ با در هر دو جا سببیه
و نمود بمعنی ظهورست خوشترین نامها بود نامش ✤ واجب الامتثال احکامش ✤ رحمت حق که
نیست پایانش ✤ باد دائم بر آل و یارانش ✤ مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم ✤ آتش حسرتست جانم
آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری ست ای از حسرت اینکه چرا از گناه تجنب نورزیدم بیقرارم
شرمسار جرمها دارم ✤ نظر خود به پشت پا دارم ✤ نظر به پشت پا داشتن کنایه از شرمندگیست که شرمنده چشم خود
بلند نمیکند منم و گریه و درد دل شبها ✤ منم و سیل اشک یاربها ✤ منم و روز و شب دعا کردن ✤ از معاصی خدا خدا کردن
واو درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت ست ای منم مصاحب و ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک و ملازم
گفتار یارب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و حذر کردن ست
یا الهی بحال من نظری ✤ ده باه و فغان من اثری ✤ یعنی خدایا برحال من نظر رحمت فرمای و در آه و
فغان من اثری بخش که خرمن گناهان مرا سوخته برباد دهد جز در تو مرا پناهی نیست ✤ جز بسوی تو هیچ راهی
نیست ✤ بتمنای لطف سرشاری ✤ آمده بر درت گنهگاری ✤ سرشار اینجا بمعنی بسیارست و یا در ی و زائد ست و
یای گنهگاری تنکیر ست برای تحقیر ای خداوند کارساز جهان ✤ بی نصیبش ز لطف خویش مران ✤
بیان مصرف مال متروک هر که میرد بعین مالش اگر ✤ حق غیر ست و نیست مال دگر ✤ اول این حق ادا کن

بیان مصرف مال متروک ✤

پس از ان * صرف دفن و ادای وام بدان * یعنی هرکس که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال حق دیگری
هم متعلق ست یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد و میت سوای آن مال مشغول بحق الغیر چیزی فارغ از حقوق غیر
نگذاشته مثلا میت زیوری گذاشت که نزد دیگری رهن ست پس حق مرتهن دران متعلق ست یا خانه گذاشت که خریده بود
و چیزی از قیمتش به بائعش نرسیده پس حق بائع دران مکان متعلق ست یا غلامی گذاشت که در حالت حیاتش جنایتی
کرده بود و دیت آن جنایت هنوز ادا ناشده پس حق مجنی علیه دران عبد متعلق ست و در هیچ صور ازین صور که ابتدا بادای
این حقوق کنند و از باقی تجهیز و تکفین میت علی نهج الشریعت * و از ندیدن اگر مالی بلا شرکت دیگری گذاشته اولا آنرا
بمصرف دفن و کفن کما هو المسنون صرف نمایند و بعد این مصارف هرچه باقی ماند از ان ادای قرضیکه بر میت
باشد نمایند باتفاق فریقین * پس کن وصیت ز سه یک باقی * جاری و پس بوارثان بدهی * سه یک بمعنی ثلث
ست و فک اضافتش بسوی باقی بغیر مستحسن [illegible] این شعر النسب * پس کن وصیت ز ثلث باقی آن *
نافذ و پس بوارثان برسان * و لفظ ثلث بضم اول و سکون آن هر دو صحیح ست یعنی بعد ادای دیون از ثلث
ترکه باقیه وصیت میت جاری کنند خواه آن ثلث ملتقی بالفاظ وصیت باشد یا نه و اگر از ان ثلث بعد ادای وصیت و
چیزی فاضل بر آید آنرا شامل هر دو ثلث باقی نمایند و بعد اجرای وصیت بقیه مال را بوارثان میت دهند
باتفاق فریقین بیان اسباب ارث و موانع آن * سه سبب ارث نزد همه عالم * شد ولاد و ولا و نکاح
در هم * یعنی اسباب ارث که بسبب آن یکی مر دیگری را وارث میشود چهار اند یکی ولاد بالکسر بمعنی زادن
و مراد از ان درینجا قرابت نسبی ست هر جا که ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و این شامل
اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوة و اخوات را دوم ولا بالکسر اینجا بمعنی یاری کردن و آزاد کردن
پس ولا را العتق [illegible] ولا الموالات را شامل خواهد بود و منزله بالنسب هم درین داخل ست سوم نکاح و آن
ظاهر ست چهارم رحم بفتح رای و کسر حای مهملتین بمعنی خویشی ست و آن عبارت از قرابتی ست
که فرضیت و عصوبت از ان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده و اخوال و خالات و تفصیل
اینهمه در محل خود مذکور خواهد شد * سه مانع ارث نیز چار شماره * قتل و رق اختلاف دین و دیاره * یعنی
امور یکه شخص را از وارث گردیدن مانع میشوند مانند موجبات ارث چهار اند یکی قتل ست یعنی اگر کسی
مورث خود را بکشد بوجهی که از ان قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترکه مقتول محروم
خواهد ماند و این صورت در قتل عمد و شبه عمد یا قتل خطا و جاری مجری خطا متحقق میشود و پس قتل بالتسبیب
و قتل بوجه قصاص و حد و مدافعه و قتل بحالت جنون و صبیان مانع ارث نیست و کشتن پسر پدر را
اگر چه موجب قصاص و کفاره نیست لکن مانع ارث ست نزد اثنا عشریه قتل عمد مانع ارث ست

بالاتفاق و در شبه عمد اختلاف ست و باقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی
غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب و مدبر و ام ولد پس عبد وارث حر نشود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام
ابو حنیفه رحمه الله در حکم مملوک ست و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف دین یعنی
کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمیشود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود و نه برعکس بالاتفاق
سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته است وارث میشود و نه برعکس و نزد اهل سنت در فرق اسلامیه
باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست و امامیه خوارج و نواصب و غلاة را از موانع ارث نوشته اند و
در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضی علما بدان رفته اند که میان یهود و نصاری توارث ست و میان
اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبدة الاوثان و در زمان اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلاف
ست اهل سنت وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند
پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامی که استحقاق وراثت دارد آزاد
گردید یا کافری که وارث تواند اسلام آورد و نزد امامیه میراث خواهد برد بخلاف اهل سنت چهارم
اختلاف دارین یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم ست یکی اختلاف حقیقی دارین دار اسلام و کفر
چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلاً کافری که متوطن در دار الحرب ست و ذمی از اقربایش در دار الاسلام
ست پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دارین چون مستامن و ذمی که اگرچه هردو
در دار الاسلام اند لکن حکم هر یکی مختلف ست که مستامن در شمار اهل حرب ست که رجوع بدار حرب
تواند و همیشه مقیم دار الاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دارین در حق کفار مانع ارث ست
نه در حق مسلمین چنانچه اهل بغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری وارث
تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ابهام وقت موت ست
چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلاً در دریا غرق شوند
یا در آتشی بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هر یکی بوارثان زنده او خواهد رسید و ناظم علیه الرحمة
این مانع پنجم را نظم نکرده زیرا که در اکثر کتب این فن برای بیان آن در آخر کتاب فصلی جداگانه منعقد میکنند
تعداد ورثه مستحق ده کس اند بالترتیب * ارث را نزد هر فهیم و لبیب * یعنی مستحق میراث ده فرقه اند که بترتیب
تقدیم و تاخیر در اشعار آینده مذکور میشوند اولاً اهل فرض و بعد ازان عصبه نسبی از ذوی العصوبة دان
یعنی از ترکه میت بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث اولاً اهل فرض را حصه دهند بعد ازان عصبات نسبی و فرض در لغت
بمعنی عطای مرسوم ست و در اصطلاح فن سهم مقدر ست و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

سهمی معین از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس است بکتاب و سنت و اجماع امت
ثابت شده باشد و عصبه در لغت بمعنی پسر و بمعنی اقربای پدری است و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی است
که هرچه از اهل فرض باقی ماند همه اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را ببرد و علمای امامیه عصوبت را
از اسباب ارث نشمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبه نسبی و ذو رحم هر دو را اهل قرابت
و ذو رحم میگویند و نزد شان درین فن سبب ارث دو گونه است یکی نسب و دران داخل اند اصول
و فروع میت و فروع اصول و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم است نکاح و ولا سببی بعد از وی که
نام او برگشت مولی العتاقه ای خویشه یعنی بعد عصبات نسبی مرتبه عصبه سببی است و آن عبارت از مولی العتاقه است
که معتق بکسر تا باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه نسبی وارث ترکه معتق بالفتح
میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست سه عصبات ذکور و پس ازان با
رد بذوالفرض از نسب میدان فقط پس ازان در مصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور باشد یا متعلق بجز و
ناظم رحمه الله همین یک لفظ برای هر دو کافی شمرده میگوید که در صورت نبودن مولی العتاقه بعصبات سببیه
ذکور مولی العتاقه برسند و عصبات نسبیه اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام مولی العتاقه را درین
نصیبی نیست و مختار امامیه هم همین است لیکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت انوثت آزاد کننده
ولای او به برادران و اجداد و اعمامش و اولاد ایشان منتقل میشود و بدیگران نمیرسد و اگر عصبات ذکور مولی العتاقه
هم معدوم باشند پس ترکه میت را بذوی الفروض نسبیه رد نمایند و برای ذوی الفروض سببیه
یعنی زوج و زوجه رد نیست و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند یا ذوالرحم اند
بر مولی الموالات رد موخر از ذوی الارحام خواهد بود و رد بر زوج بصورت انعدام ورثه نسبی متفق
این قوم است و بر زوجه اختلاف کرده اند و مختار عدم رد بر اوست سه ذو رحم است بعد ازان هم
از موالات نزد ایشان یعنی اگر کسی از عصبات و اهل فرائض سوای احد الزوجین نباشد ذو رحم وارث میشود
و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی هستند که با میت قرابت دارند لکن عصبه و اهل فرض نیستند و
نزد امامیه اینها در زمره اقربا بوده ارثان نسبی را تقدیم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی الموالات
وارث است و عقد موالات عبارت است از ینکه شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای من هستی
اگر جنایتی از من سر زند متحمل غرامت آن باشی و بعد مرگ من مال مرا بگیری و آن کس گوید که قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده هم مجهول النسب باشد و با گوینده مسطور همچنین عقد بندد
موالات از جانبین متحقق شود و هر یکی دیگری را مولی الموالات باشد و هر واحد آخر را وارث قرار دهند

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست و مذہب امامیه درین مسئله مثل حنفیه است و علمای ایشان
این ولا را بولای ضمان جریره تعبیر میکنند ۵ بعد از اینها مقر له ایجان + بالنسب بر دیگر باین عنوان + که بدیگری
شود نه زین اقرار نسبش ثابت و مقر اوی یار + مرد بر قول خویش ہم ظاہر نشد او را تکذیب اوی ماہر +
یعنی بعد مولی الموالات مقر له بالنسب علی الغیر وارث است ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب بر دیگری
باین طریق که ازین اقرارش نسب مقر له با آن غیر ثابت نشود و مقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود مصر بود و تکذیب
او را ظاہر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب ننمود پوشیده نماند که مقر له بچند شرط مشروط است اول اینکه اقرار
نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار به
نسبش بر پدر یا جد خود کرده و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من است نسبش باقرار مقر ثابت خواهد شد
و داخل ورثهٔ نسبیه خواهد گردید دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقر له بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش اب و جد
تصدیق وی ننمایند و اگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی وارث بوراثت شرعی خواهد شد سوم آنکه مقر بر اقرار خود
بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم نیست که اقرار نسبش بر دیگری که
از اقربای نسبی مقر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت مقر له باین شرط
توان رسید و مقر له باین شرائط از آن وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود مستحق مال
خودش گردانیده و نزد اثنا عشریه بعد ولای ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب ارث
ولای امامت است که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت با امام مصطلح الشیعه خواهد رسید
و در صورت بودن شوہر و زوجه از زمرهٔ ورثه بعد ادای حقش باقی مال با امام زمان میرسد و بر تقدیر غیبت
امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند ۵ پس ادای وصیتی است که آن
جز زیاده شد از ثلث ایجان + یعنی بعد از آن از مال متروک بادای وصیتی که زائد بر ثلث مال است
بپردازند و از بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث ترا مقدم بر ارث امام
ہست ۵ بعد از اینها به بیت المال + مال متروک ای خجسته خصال + بیت المال آنست که حکام
عادل جای مقرر میکردند تا مال لاوارث را آنجا ذخیره نهند و رفع حوائج محتاجان از آن نمایند
و نزد امامیه چون خاتمهٔ مراتب ارث ولاء الامامه ہست بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی
نیست **در بیان ورثهٔ نسبی که اہل فرض و عصبه و ذو رحم اند** ۵ اہل فرض از
سه قسم وارث دان + عصبه و ذو رحم بود پس از آن + یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند از آن سه
قسم یکی اہل فرض دوم عصبات سوم ذو رحم اند ہا التعریف این ہر سه قسم می کنند و می گوید

٭ اهل فرض آنکه در شرع متین ٭ سهم خاص از برای او تعیین ٭ یعنی اهل فرض کسی است که در شرع متین از
کتاب و سنت و اجماع است سهمی خاص از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس باشد از
برای او تعیین یافته و نزد امامیه ورای این سهام سته سدس الثلث و ثلث الثلث هم از فرائض است ٭
کل بفقدان اهل فرض رسان ٭ عصبه را دگر نه باقی شان ٭ یعنی عصبه آنست که در صورت فقدان اهل فرض
کل ترکه و با وجود آنها بقیه اش باو برسد و این مصطلح اهل سنت است فاما ارباب تشیع که عصوبت را نزد آنها
دخلی در توریث نیست بلکه قرابت را بجای عصوبت گیرند ٭ غیر ازین هر دو از قرابتیان ٭ ای خردمند ذو رحم
میدان ٭ یعنی اهل قرابت که سوای اهل فرض و عصبات اند آنها را ذو رحم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیه
داخل اقربای نسبی کرده اند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر همه اقربای نسبی است

**تعداد اهل فرض** ٭ اهل فرض ای یگانهٔ دوران ٭ منحصر در دوازده کس دان ٭ اب و جد و زوج و
اخ لام مادر ٭ جده و زوجه بنت و بنت پسر ٭ اخت عینی و مادر پدری ٭ همه از اهل فرض بر شمری ٭ یعنی
اهل فرض که برای آنها سهمی در شرع متین معین شده از دوازده کس بیش نیستند چهار از مردان که پدر
و جد و شوهر و برادر اخیافی است و هشت از زنان که مادر و جده و زوجه و دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه
و خواهر علاتیه و خواهر اخیافیه است و نزد امامیه اهل فرض نوزده نفر اند که برای سهولت حفظ عینی در سلک نظم
کشیده ام ٭ ست و بیست [illegible] ٭ نوزده ذو فروض [illegible] ٭ اب ام بنت و مطلقا خواهر ٭ اخ و جد و جده از سوی
مادر ٭ زوج و زن عم و عمه اخیاف ٭ هر یک از خال و خاله اصناف ٭ بدین تفصیل هشت از رجال اول اب
که از طبقه اولی و فرضش با ولدیت سدس است ثانی جد مادری که فریضه اش با برادر و جد پدری است ثلث
ثالث اخ اخیافی که حظ یکی سدس و حظ زائد از یک ثلث بود و این هر دو از طبقه ثانیه اند رابع عم اخیافی که
سهم یکی سدس و سهم زائد از یک ثلث است خامس خال علاتی سادس خال علاتی که حصه هر یکی ازین هر دو اگر با [illegible]
یک ثلث است [illegible] اخیافی که نصیبش تنها با عم یک ثلث و با خال علاتی یا خال و حدت سدس با ثلث با تعدد
زیادت ثلث الثلث تعین یافته و این هر چهار از طبقه ثالثه اند ثامن زوج که با هر سه طبقه سهم است با ولدیت
ربع و بدون ولد نصف است و یازده از نساء یکی ام که با ولدیت حق وی سدس است و بدونش ثلث دوم بنت که چون این
اگر واحده باشد مستحقه نصف است و اگر زائده بود مستحقه ثلثان و این هر دو از طبقه اولی اند سوم اخت اعیانیه چهارم اخت علاتیه
که هر یکی از ینها اگر واحده بدون جد پدری و اخوة عینی یا علاتی باشد استحقاق نصف و اگر زائده بدون اینها بود استحقاق ثلثین
پنجم اخت اخیافیه که واحده را سدس و زائده را ثلث میرسد ششم جده مادری که با اخوة و اجداد پدری ثلث [illegible]
یافته و این هر چهار از طبقه ثانیه اند هفتم عمهٔ اخیافیه که با عم و عمه غیر اخیافیه در صورت وحدت سدس و تعدد زیادت

ثلث حق وی است هشتم خاله عینیه نهم خاله علاتیه که هر یکی ازینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد و نهم خاله اخیافیه که با عم برای
وی تنها یک ثلث و با اخوال و خاله غیر اخیافیه بعالم و جدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین گردیده
و این هر چهار از طبقهٔ ثالثه اند یازدهم زوجه که با هر طبقه وارثه است با ولد میت ثمن و بدون آن ربع فریضهٔ او ست
و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از اهل فرض
نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند سهام اب
فرض خالص سدس دهی به پدر ابن یا ابن ابن او ست اگر مصرع اخیر خالی از سقم نیست
چنین مناسب است فرض خالص سدس رسد به پدر هست با ابن و ابن ابن اگر
اول فرض محض که سدس است بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر باو نمیرسد و این در صورتیست که پدر با پسر میت
یا پسر پسر او و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با مطلق اولاد میت است ذکور باشند یا اناث عالی
یا سافل دوم عصوبت محضه چنانچه میگوید غیر تعصیب حق گر نیست ولد ابن هم ولد گر نیست
اولاد میت و اولاد پسر میت نباشد پدر عصبه میشود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد و نزد اثنا عشریه
بفرض و باقی بر و خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو فرض و تعصیب حق او هر دو ست بنت یا بنت ابن
اگر با او ست یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست سدس
با دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درینصورت سوم باقی
و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت البنت هم نزد ایشان
حکم مشارکت دارد سهام جد چون پدر دان نصیب جد صحیح لیک در پنج جا است فرق
بعد ازین فرق است شرح و بیان حاجب او مگر پدر دادن گر نیست
صحیح است و رنه فاسد است یعنی حصهٔ جد مثل حصهٔ پدر است بزیادت یک حالت
باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت دوم اگر اولاد
میت نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لکن در پنج جا
فرق است که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت است و جد صحیح
آنست که در نسبتش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب الاب و هر
جدی که بتوسط ام بمیت پیوندد آن جد فاسد است چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب و آن
پنج مقام اختلاف جد با اب که شرحش بر جا بعد محول نموده یکی آنکه در سهام ام
با در خود ست و جد حاجب او نیست بالاتفاق فریقین حج دوم آنکه در سهام مادر

ثلث ما بقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر و احد الزوجین باشد و نزد امامیه ثلث کل ترکه ست بهر حال والد
اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه بمادر ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد خود محجوب
الارث بوجه مادر ست سوم آنکه در سهام اخت عینی مبین ست که پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع و جد مسقط آنها
نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابو حنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات با وجود پدر
ساقط میشوند بالاجماع و بجد ساقط نمیشوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسرش سدس ولا
میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت و نیز نزد امامیه همه ولا به پسر خواهد رسید
و پدر و جد را با وجود پسر حظی از ولا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده بیانش
نخواهد بود و نزد امامیه در توریث اجداد مجتمع فاسد باشد یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی هست پس
حق جد و جده پدری دو ثلث ست للذکر ضعف الانثی و حق جد و جده مادری حصه مادر ست که یک ثلث باشد
بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد و ابوین و اولاد میت حاجب اجداد و جدات اند
و با برادران و خواهران وراثت مییابند پس سهام برادران عینی و علاتی با جد پدری و حصص خواهران
کذائی با جدات پدری مساویست و همچنین برادران و خواهران اخیافی با جد و جده مادری در یک سلک
منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند و جد و جدات و اخوة و اخوات از طبقه ثانیه وارث اند
که با وجود ورثه طبقه اولی یعنی ابوین و اولاد حظی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثانیه اهل طبقه ثالثه که
اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه نسل یا نسل

ابن اگر با اوست * ده ربع ورنه نصف حصه شوست * هر دو جا نصف شوهران برسان * کن همین نصف منقسم بزنان * یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت یافته شود درین صورت حصه شوهر ربع ست و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه اش نصف ست و حصه زوجه درین دو صورت نصف حصه زوج ست یعنی با وجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها ربع ست که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تنصیف حصه زن و شوهر تخصیص با ولاد الابن نیست بلکه اولاد الاولاد کافیست پس با وجود ابن البنت نزد ایشان حصه ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه اعلی و اگر زوجات متعدد باشند همین حصه شان را که ربع یا ثمن ست بر همه آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اهل السنة والشیعه و نزد امامیه زوج از زمره من یرد علیه ست و زوجه مستحقه رد نیست و نزد اهل سنت کسی از زوجین از اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت و زمین زراعت و عین ابنیه و عین آلات نمیشود لکن از قیمت ابنیه و آلات مثل چوب و خشت و غیره بهره می برد عند الامامیه خلافا

سهام اولاد الام

لا اہل السنۃ کہ نزد ایشان از ہر قسم ترکہ نصیبی دارد **سہام اولاد الام** سہ وجہ بیک کس سدس زیادہ بیان ٭ بیہوزا ثلث ولی یکسان ٭ مانع ارث شان شدند مگر ٭ پدر و جد و نسل و نسل پسر ٭ یعنی اولاد مادر را سہ حالت اول آنکہ اگر یکی باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکہ اگر زائد از یکی باشند ثلث باید داد ذکور و اناث اینہا در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکہ پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسرش حاجب اینہاست و درینجا امامیہ اختلاف کردہ اند درین کہ اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص باولاد الابن نمیکنند پس اولاد دختر ہم حاجب بود اگرچہ بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب ولاد ام نشمارند **سہام مادر** سہ وجہ بمادر سدس اگر با اوست ٭ نسل یا نسل ابن اگرچہ فرو ست ٭ یا اخ و اخت لیک فوق زیک ٭ ورنہ از کل ثلث حق بی بیشک ٭ بدانکہ مادر را سہ حالت یکی آنکہ اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواہر عینی باشد یا علاقی یا اخیافی یافتہ شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیہ برادران فوق الواحد و خواہران فوق الثلثہ و یک برادر و دو خواہر را کہ اعیانی باشند یا علاقی نہ اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع ازدیاد سہم او بر سدس میدانند لکن با مادر خود آنہا را محجوب الارث می شمارند دوم آنکہ اگر ازینہا کسی نباشد ثلث کل ترکہ او را بدہند و نزد امامیہ حجب نقصان منحصر بر ولد الابن نیست بلکہ اولاد دختری و پسری درین طریقہ متساوی الاقدام اند سوم سہ ہان پدر با یکی ز شوہر و زن ٭ گر با وہست پس شنو از من ٭ بعد سہم زن حق نصیب شود از تمہ ثلث و بہند با و یعنی حالت سوم آنست کہ اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد بر آوردن حصہ احد الزوجین ہرچہ از ترکہ باقی ماند ثلث آن باقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب او بر حصہ پدر لازم نیاید و نزد امامیہ ثلث کل ترکہ حق مادر ست و ہمچنین از ابن عباس رحمہ اللہ نیز مرویست سہ جای اب جد بود اگر اینجا ٭ ہم نیست چون پدر اینجا ٭ یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکہ مادر مستحق ثلث از کل ترکہ خواہد بود و ہرچہ از حصہ احد الزوجین و ام باقی خواہد ماند در صور استحقاق بجد خواہد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمہ اللہ پدر و جد در یک حکم ست پس مادر درین صورت ہم ثلث باقی بعد نصیب احد الزوجین خواہد یافت و بمذہب اثنا عشریہ مادر حاجب جدہ است و جد در تنقیص حق او دخلی ندارد پس باقی بر مادر رد باید کرد و باید دانست کہ نزد شیعہ ابوین میت و اولادش طبقہ اولی از ورثہ اند کہ با وجود اینہا غیر احد الزوجین کسی وارث ترکہ نیست **سہام جدہ** سہ حصہ جدہ صحیحہ ششم بود ان الاب جدہ ہست خواہ لام ٭ لکن جدات این سدس مقتسم ٭ لیک ہر یک ز ام شود محروم ٭ یعنی جدہ صحیحہ را دو حالست اول آنکہ سہم جدہ صحیحہ خواہ پدری باشد یا مادری سدس ہست اگر جدات فوق واحد باشند ہمان سدس میان آنہا علی السویہ قسمت پذیرد و حال دوم آنست کہ گفتہ لکن ہر یک از جدات امیہ باشند یا ابویہ

سہام مادر

سہام جدہ

یا ابویه با وجود ام محجوب میشود یعنی مادر حاجب جدات هر قسم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل فرض نیست و ارثش بقرابت ست و ابوین و اولاد حاجب او هستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدهٔ پدری یک ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک ست و تقسیمش بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوه و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت اختلاط ذکور و اناث للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد سه گفت ابو یوسف این سدس یکسان + سا تقسیم بر سر ایدان + کرد قسمت محمد ایجا نان + بر جهات لیکن سدس نه بر ابدان + بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات در تقسیم سدس میان آنها اختلاف ست قول امام ابی یوسف رحمه الله انست که این سدس را بالسویه بر ابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند بالمناصفه و اگر سه باشند اثلاثا و اگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین قول راجح ست و امام محمد این سدس را بر جهات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث ازان سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحده یک ثلث ازان سدس و همین ست مذهب شیعه توضیحش چنانست که مثلا شخصی با دختر عمه حقیقیه خود تزوج نمود و از وی پسرے بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که مادر جدهٔ مادری او هم همان ست و مادر جد پدری وے ذات قرابت واحده ست بدین صورت

ام

ام

ام اب ام

الام الاب

سبب حجب جدات اگر پدری است حاجب او چه پدر نمیگوید که سبب جده گردیدن اگر جد واقع شده یعنی در انتساب و بسوی میت جد و اسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و ازینجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست سے باز قربی به هر طریق که هست + کرا ز هر حجب بعدی است + یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب میت از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جدهٔ که بعیدتر باشد کمر بسته است ای جدهٔ قربی حاجب جدهٔ بعدی ست و جد قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین سه جد فاسده نسبتش داخل گردیده دان صحیحهٔ ای عاقل که درو نسبت فاسده پیوست + باز ازان اب که بین الامین ست + این تعریف جدهٔ صحیحه و فاسده ست

اما جدهٔ صحیحه آنست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه اینچه بسوی میتش نسبت کنند
یک اب یا زائد از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود
صحیحه باشد پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب ام ام الاب
هر دو صحیحه پدری و ام ام الام صحیحهٔ مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که درو اب میان دو ام واقع شده
و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات صحیحه پدری
اند و ام اب ام الاب بحیلولهٔ اب میان دو ام فاسدهٔ پدری ست و ام اب اب الام و ام ام اب الام و ام
اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادریست و در بطن پنجم اعداد جدات شانزده
هر سه پنج ازان صحیحه و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج وقت نظر نیست لکن در
مراتب فوقانی پس قاعدهٔ دریافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات آنست که از شمار مراتب بطن دو بگیرند
و هر چه باقی ماند این دو را بمرهٔ شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف عداد جدات دران بطن خواهد بود
و آن شمارهٔ مراتب بطن عدد جدات صحیحه ست و باقی لامحاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته شمار
چهار باقی ماند تضعیف نمود بهم سی و دو شد شش ازان بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بست و شش فاسده
و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع ارث نمیشود

**سهام بنات** ۔ هر یکی بنت نصف و بهر کثیر ٭ دو ثلث میدهند بے تاخیر ٭ عصبات اند با پسر بشکل
نصف حظ پسر برد هر یک ٭ یعنی بنات صلبیه را سه حال ست اول در صورتیکه میت را پسری نیست اگر
یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم همان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصهٔ آنها دو ثلث
ست سوم عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین **سهام
بنات الابن** ۔ همچنین ست فرض بنت پسر ٭ نیست بنتے ز صلب میت اگر ٭ یعنی دختر پسر را شش
حال ست پس اگر دختر صلبیهٔ میت با او نباشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال ست که نصف واحده را و دو
ثلث فوق الواحده را و مراد از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام ازینکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر
ازان چون بنت ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و ان سفل بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکند
سه ور بود یک ز صلب یا ز پسر ٭ آنکه علیاست امی شود و سیر ٭ جز سدس نیست فرض بنت پسر ٭ در دو باشد ساقطش بشمر ٭
یعنی حالت سوم آنست که اگر با این بنت الابن یک دختر صلبیهٔ میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در درجه ازین بنت
الابن علیاست مثلاً یکی بنت ابن الابن ست و آن دیگر بنت الابن ست درین صورت سهم مفروض بنت الابن
مذکوره زائد بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیهٔ واحده خواه بنت الابن واحدهٔ علیا هر گاه نصف در سهم خود گرفته

سهام بنات

سهام بنات الابن

برای تکمیل ثلثین یک سدس به بنت الابن سفلی خواهد رسید. و حالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیات
فوق او احده باشند این بنت الابن ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی
نخواهد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله تعالی علیات
ای ستوده سیر ظاهر الدلالة بر مراد ناظم نیست درین صورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد نظم
هست سبنتی ز صلب بیت اگر ٭ جز سدس نیست فرض بنت پسر ٭ گر ز صلب است فوق یک دختر ٭ حجب باشد
نصیب بنت پسر ٭ ور دو بنت پسر که یک علیاست ٭ یک سدس فرض دختر سفلی ست ٭ زائد از یک اگر بود
علیا ٭ نیست جز حجب بهرهٔ سفلی ٭ و حالت پنجم اینست که میگوید ٭ تا ان غلام عصب اربا اوست ٭ بحذ لے
ولیت یا کز و ست ٭ عصبه بنت ابن را میدان ٭ نصف سهم معصبش برسان ٭ ای البته این بنت الابن ساقط
نمیشود وقتیکه غلامی یعنی پسری عصبه کننده بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات الفروض
نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر از آن باشد درین صورت این بنت الابن را
عصبه باید شمرد و از بقیهٔ ترکه بقاعدهٔ للذکر مثل حظ الانثیین نصف حصهٔ پسر مذکور که معصب شده به بنت الابن باید
رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن و ان سفل مراد است و حالت ششم اینکه بنت ابن
به پسر شود محروم ٭ همچنین گفته اند اهل علوم ٭ یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای ما بنت الابن را
در زمرهٔ اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد اولاد را در صورت فقدان اولاد صلبی قائم مقام اولاد میدانند و اقرب
ایشان را حاجب ابعد میشمارند اولاد پسر را حصهٔ پدرش و اولاد دختر را حصهٔ مادرش میدهند و ازینجاست که حصهٔ
اولاد پسری پسر باشد یا دختر مضاعف حصهٔ اولاد دختری ست ابن بود یا بنت و سهم هر یکی از ذکور و
صورت اجتماع ذکور و اناث در هر قسم للذکر ضعف الانثی بر روس تقسیم مینمایند الحال ناظم رحمه الله مسئله را که بمسئلهٔ تشبیب
شهرت دارد بیان سه از کسی مانده گر سه بنت پسر ٭ بعض از بعض اسفل و بیستر ٭ همچنین سه دگر بماند از و ٭ لکن از
ابن ابن ابی خوشخو ٭ سه دگر دان و همچنین بشمار ٭ لکن از ابن ابن ابن ابی یار ٭ یعنی شخصی هر دو سه فریق بنات ابنا
گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فروتر است که یکی بنت الابن و دیگری
بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر دیگر و مهان طریق
ثالثه از ثانیه و ثانیه از اولی سافلة الرتبه و پست تر که یکی بنت ابن الابن و دوم بنت ابن ابن الابن المسطور و سوم
بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بر طریقهٔ مذکوره در تفاوت
درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست
نصف علیا بصورت اولی ٭ گیر دو نیست همسر اولی ٭ ده بوسطی و من یوازیها ٭ از فریق دوم توشش یکی ٭ بهر شش سفلیات باقی یار ٭

این مسئله را تشبیب نام کردند و میتوان گفت که وجه تسمیه بیان حال زنان باشد ۱۲ منه

پنج حظی نمیرسد زنهار* یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت الابن ست و دختری دیگر از هر سه فریق
با وی محاذی و مساوی الرتبه نیست نصف ترکه خواهد گرفت و وسطی را از همین فریق اول با دختری که موازی
و محاذی اوست یعنی علیا از فریق ثانی یک سدس بدهند باقی ماندند شش که سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی
از فریق ثانی و هر سه از فریق ثالث باشند حصه بانها از ترکه میت نخواهد رسید بلکه باقی ترکه را بحالت انعدام مستحقین
بر ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد و در غلامیست نیز با انها* عصبه زین همه کند آنرا* کو خدای
ولیست یا بالا* صاحب سهم نیست و اصلا* نصف سهم غلام او گیرد* هست ساقط سوای او بےکد* یعنی
اگر با این بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکے ازین سه فریق باشد ازین همه بنات الابن آن بنت را عصبه
میکند که پسر مذکور در درجه با وی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبه میکند که در درجه ازین پسر علیا و بالا باشد
بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود
خواهند ماند و دختے که بوجود این پسر عصبه شده است بقدر نصف حصه پسر مذکور بگیرد و بنات که
سوای عصبه اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسر مذکور باشند ساقط میشوند و صورت مسئله اینست

زید میت

| الفريق الاول | | الفريق الثاني | الفريق الثالث |
|---|---|---|---|
| | | الابن | الابن |
| | | | ابن |
| علیا بنت الابن | نصف | علیا بنت ابن | علیا بنت ابن |
| وسطی بنت ابن | سدس بینها | وسطی بنت ابن | وسطی بنت ابن |
| سفلی بنت ابن | | سفلی بنت ابن | سفلی بنت ابن |

بر تقدیر غلام درین صورت این مسئله بر پنج نوع متفرع میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد
پس این هر دو ترکه را بعصوبت اثلاثاً باهم خواهند گرفت و ثمانیه باقیه محروم خواهند ماند دوم اینکه موازی وسطی
از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر ارباعاً
خواهد رسید و سته باقیه محجوب خواهند ماند سوم اینکه مساوی الدرجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای
اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی واصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و
این غلام اخماساً انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه بحذای سفلی فریق ثانی باشد پس نصف
بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی بابین این معصب و سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و وسطی
ثالث اسباعاً قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بهره ماند پنجم اینکه غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکورات رسد و بقیہ میانۂ غلام و بنات ستہ اثلاثاً منقسم گردد و در تقسیم جمیع صور مذکورہ للذکر ضعف الانثی ملحوظ باید داشت

و نزد امامیہ درین مسئلہ در صورت اول ہمان حکم ست کہ نزد اہل سنت ست و در صور باقیہ وجود و عدم غلام

مساوی ست ہمہ ترکہ بعلیای فریق اول بہ نیابت پدرش خواہد رسید و دیگر انرا نصیبی از ترکہ نخواہد بود **سہام**

**اخوات عینیہ** ✤ بہر یکش خواہر اعیان ✤ نصف بخش و کثیر را ثلثان ✤ یعنی اخوات اعیانیہ را پنج حال ست

اول اگر تنہا یک ست نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحدہ باشد دو ثلث بدہند بالاتفاق بین الفریقین و

لفظ بخش درین شعر تواند کہ امر از بخشیدن باشد و محتمل کہ بمعنی سہم و حصہ باشد حالت سوم ✤ عصبہ بالاخ

چو خود گردد ✤ دو بہر اخت نصف اخ ✤ یعنی خواہر اعیانیہ با برادر یکہ مثل خودش یعنی اعیانی باشد عصبہ

خواہد گردید پس ترکہ میان اخ و اخت للذکر حظ الانثیین خواہد بود بالاتفاق حالت چہارم ✤ با بنات و بنات

ابن رسان ✤ آنچہ باقی ست حصۂ ایشان ✤ یعنے دختران صلبی و دختران پسری خواہران اعیانیہ را عصبہ میکنند

پس اولاً حصص بنات صلبیہ و بنات الابن از ترکہ رسانیدہ باقی را در حصۂ خواہران بدہند و بمذہب امامیہ

با دختران صلبیہ و دختران پسری بلکہ اولاد الاولاد اخوات اعیانیہ را نصیبے در ترکہ نیست حالت پنجم ✤ مانع

ارث شان چہار شمر ✤ اب و جد نیز ابن و ابن پسر ✤ یعنے پدر و جد و پسر و ابن الابن خواہران اعیانیہ را از

ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف ست امام ابو حنیفہ او را مانع میدانند و ہمین قول مختار حنفیہ ست

و نزد صاحبین و علمای امامیہ مانع نیست بلکہ در مذہب امامیہ جد و جدہ گویا معصب خواہران اعیانیہ اند

و نیز نزد این فرقہ در مانعیت تخصیص ابن الابن نیست بلکہ اولاد الاولاد مانع و حاجب اخوات ست **سہام**

**اخوات علاتیہ** ✤ نیست ار خواہری ز اعیانی ✤ پدری اخت مثل او دانی ✤ نصف یک را کثیر را ثلثان ✤

ای برادر ز راہ فرض رسان ✤ یعنے ہرگاہ کہ خواہری اعیانیہ نباشد اخت لاب را کہ خواہر علاتیہ باشد

مثل و قائم مقام آن دانند و این خواہران علاتیہ را ہفت حال ست اول اگر واحدہ باشد نصف دوم

اگر زائد از یک باشد دو ثلث بدہند بالاتفاق بین الفریقین ✤ اخت عینی اگر یکست دہی ✤

پدری را سدس ہمین ست بہی ✤ ور زیک ست ثلثان پدری ✤ میشود از نصیب ارث بری ✤ و حالت

سوم این ست کہ اگر با اخوات علاتیہ یک اخت اعیانیہ باشد علاتیہ را سدس خواہند داد برای تکمیل

ثلثین حالت چہارم اینکہ اگر ✤ باشد اخوات اعیانیہ زائد بر یکے باشند اخوات پدری از ارث محروم ہے مانند

و نزد امامیہ خواہر اعیانیہ واحدہ باشد یا زائدہ مسقط علاتیہ ہست ✤ گر اخ او معصبش باشد ✤ میدہد نصف سہم

خود بیکہ ✤ حالت پنجم اگر برادر علاتی ہم با خواہران علاتیہ با وجود خواہران اعیانیہ یافتہ شود خواہران علاتیہ را عصبہ

میگردانند و باقی ترکہ میان برادر و خواہران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد و نزد امامیہ درینصورت ہم بنو العلات چیزے

نمی رسد و حالت ششم اینکه اباث و بنات ابن رسان . ازعصوبت تمه با ایشان . اگر بجای مصرع ثانیه
چنین میگفت بهتر بود ع باقی حصه عصوبت شان . و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با اخوات
علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگردانند و هرچه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت بخواهران
رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور و اناث هر که بود گو فروتر باشد حاجب آنهاست و حالت هفتم حالت
حرمان آنهاست باین طریق که همه علاتی و بنو الاعیان . از اب جد و ابن ابنش و ان سفل ساقط از
ارث و هم بنو العلات . از اخ عینی ای گرامی ذات . یعنی جمله برادران و خواهران علاتیه و اعیانیه را بوجود
چهار شخص از درجه ارث ساقط باید دانست یکی جد است نزد امام ابوحنیفه رحمه الله و هو المختار خلافا للصاحبین
والامامیه دوم پدر است سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن ولد و اولاد
الاولاد است کما مر و نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هست که آن برادر اعیانی باشد و بمذهب امامیه
در اسقاط بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و برای بنو العلات
مسقط ششم هم هست که بیانش میکند که اخت عینی به بنت و بنت پسر . عصبه گشت ای برادر اگرچه بهر علاتیان
بود حرمان . حاجب او است بهر شان . یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنو العلات
را محرومی خواهد گذشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خواهد
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خود محجوب است بدیگری چه رسد **بیان**
**اخت لام** که مادری اخت را گذشت بیان . در میان سهام مادریان . یعنی احوال اخت اخیافی
ضمن بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق بحال او دارد بیان کردم آنجا باید دید **بیان**
**عصبات** که عصبه را اگر شرح طلبی . نسبی هست یا هم سببی . همچنین است در نسخ موجوده این منظومه
لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب است پس مناسب آنست که باندک تغیر چنین خوانند ع عصبه را
چو شرح میطلبی . یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی نسبیه و دیگری عصبه
سببیه و تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت که نسبی و آن بنفسه بالغیر . هم مع الغیر بادین ضیر
ضیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانیه بمعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو است یعنی شعر است که عصبه نسبیه سه
قسم است اول عصبه بنفسه و آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر
و آن زنیست که با عصبه بنفسه عصبه شود سوم عصبه مع الغیر آن زنیست که با زنی دیگر عصبه شود و هرچه از فرض
زن دیگر بماند آنرا بگیرد **بیان عصبه بنفسه** که منحصر دان بنفسه اشمار . یا در چار قسم بی تکرار جزء میت پس
اصل و میان . جزء اب جزء جد بود پس از آن . یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است در چهار قسم منحصر است

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت الحال تفصیل این اقسام اربعه
میکند یعنی ابنش اگرچه باشد پسر پسر ❊ اب و جد هم اگرچه برتر هست ❊ اخ لابوین اخ لاب پس دو ❊ ابن اخ
دان اگرچه هست فرود ❊ همچنین عم و ابن عم میدان ❊ هست گر غیر مادری بیجان ❊ هذا بر شمر علی الترتیب ❊ گر
تو داری ز عقل و فهم نصیب ❊ میفرماید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن الابن
و ابن ابن الابن و ان سفل و قسم دوم که اصل میت ست اب و جد باشد هر چند که بالاتر رود مثل اب الجد و جد الجد
و ان علی قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابناء اینها
چنانچه ابن الاخ و ابن ابن الاخ و ان سفل قسم چهارم که جزء جد میت ست شده اعمام و ابنای اعمام همچنین اند یعنی اول
اعمام میت و ابناء آنها گو که فروتر باشند و بعد آنها اعمام اب میت و ابنای ایشان و پس از ان اعمام جد میت
و ابنای اینها و در هر یکی ازین انواع اعمام اعیانی را تقدم ست بر علاتی و قوله هست گر غیر مادری بیجان متعلق است
که شرط عم آنکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخیافی پدر و جد نبود و تقیید عم باین شرط هر چند ضرورت نداشت که
بنو الاخیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر به ترتیبی مرقوم
در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابی حنیفه رحمه الله همین ست و علیه الفتوی و صاحبین و امام شافعی
رحمهم الله بنو الاعیان و العلات را با جد صحیح وارث میشمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذهب امامیه
همین ست و اختلاف دیگر درین مقام آنست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند کبیر و صغیر آنها را در
ازدیاد و انتقاص میراث دخلی نیست و احدی از ابنا استحقاق اختصاص بچیزی از ترکه زائد بر حصه
خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند و آن بفتح حای مهمله و سکون بای موحده در لغت بخشش و بخشیدن
و بی جزا ست و در اصطلاح ایشان تخصیص ابن اکبر ست بلباس بدن میت انگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او اگر میت
ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا زائد بر حصه بوی خواهد رسید
و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از جمله اهل فرائض اند که گاهی فرضیت خالصه دارند
و زمانی عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت است هست اقرب پس اقرب و ترجیح ❊
بجهات قرابت ست صریح ❊ اقرب ذو قرابت ار باشد ❊ میکند ذو قرابتینش رد ❊ یعنی درین انواع اربعه
هر که قریب تر بمیت ست پس همان قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدرش و وی
بر عم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ علاتی و ابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب
ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هرگاه اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب
ذو القرابتین را رد و محجوب میکند مثلا بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

وہمچنین فیما اجتماع ابن الاخ اعیانی وابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمہ اللہ برای توضیح قوت
جہات قرابت بیان میکند سہ پدر را توضیح چیز بدہ ٭ ہست عینی اگر ہمنت بہ ٭ اگر من میبودم بجای این شعر
چنین میگفتم ٭ سہ پدری را شمار کن لاشئے ٭ ہست عینی اگر محاذی وی ٭ کہ توضیح اقربیت وقوت قرابت
ازان متبادر بفہم میباشد بالجملہ حاصل مضمون شعر آنست کہ باوجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یعنی
علاتی را کہ متساوی الرتبہ باشد ہیچ چیز نباید داد کہ ہمین ندادن یا ہمین اعیانی برای تو بہتر ست زیرا کہ علاتی
قرابت واحدہ دارد واعیانی ذوالقرابتین ست و مذہب امامیہ ہم ہمین ست کہ ترجیح بجہات قرابت و باقربیت ست
مگر در یک مسئلہ خاص کہ اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست نزد شان

## بیان عصبہ بالغیر

دان تو بالغیر چار زن کایشان ٭ فرض دارند نصف یا ثلثان ٭ بنت و ہم بنت ابن
بر شمری ٭ اخت عینی و بعد و پدری ٭ عصبہ دان لغیر ہا ہر یک ٭ بالاخ و نصف اخ بدہ بیشک ٭ یعنی عصبہ
بالغیر ای زنیکہ باعصبہ بنفسہ عصبہ شود چہار زن اند ذوات الفروض کہ فریضہ ایشان نصف و دو ثلث ست و
آن دختر و دختر پسر و خواہر اعیانیہ و خواہر علاتیہ ست کہ ہر یکی ازاینہا با برادر خود ہا کہ ابن و ابن الابن و برادر اعیانی
و برادر علاتی باشند عصبہ بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ در حصہ خود می برند بالاتفاق فرق ہمین قدر ست
کہ امامیہ چنین ارث را بارث بالقرابۃ تعبیر میکنند و اہل سنت ارث بالعصوبۃ گویند و دیگر فرق آنست کہ دختران
پسری با ابن الابن کہ اسفل ازانہا باشد نیز عصبہ میشوند در مذہب اہل سنت چنانچہ در مسئلہ تشبیب گذشت و نزد
امامیہ اقرب مسقط ابعد خواہد بود سہ زن کہ او را نشد ز فرض نصیب ٭ بالاخ خود نگشت و تعصیب ٭ عمہ و بنت
عم چنین میدان ٭ بنت اخ نیز ہم برین عنوان ٭ ذو تعصیب بمعنی ذات العصوبۃ ہر چند تحکم ست شاید بضرورت شعر
در تخیلہ ناظم رحمہ اللہ طرفی از جواز بست اگر چنین میگفت بہتر بود ع نرسد از برادرش تعصیب ٭ یعنی برادرش را
عصبہ کردن او نمیرسد خلاصہ اشعار آنست زنیکہ او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفرض نباشد با برادر خود
عصبہ نمیگردد و برادرش ہر چند عصبہ باشد لیکن چنین خواہر را عصبہ نتواند کرد ن زنان عمہ و بنت عم و بنت
اخ اند کہ در زمرہ ذوی الارحام انسلاک دارند و باوجود برادران خود کہ عم و ابن العم و ابن الاخ باشند
قطعی از میراث ندارند و نزد علمای امامیہ اینہا نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلحہ اہل سنت اند
کہ با برادران خود ہا نصف حصہ برادران میگیرند بقاعدہ للذکر مثل حظ الانثیین

## بیان عصبہ مع الغیر

دان مع الغیر ہر زنی کو شد ٭ عصبہ با زن دگر لابد ٭ خواہر غیر مادری را گیر ٭ یار با بنت و بنت ابن نظیر ٭ یعنی
عصبہ مع الغیر زنیست کہ با زن دیگر عصبہ شود و ہر چہ از فرض آن زن باقی ماند بگیرد و نظیر آن خواہر غیر مادری ست
یعنی اخت اعیانیہ یا علاتیہ کہ با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبہ میشود و باقی ترکہ را فرا میگیرد

بیان عصبہ بالغیر

بیان عصبہ مع الغیر

ونیز والامیه اخت اعیانیه و علاتیه با بنت و اولاد ابن حاجب ست کما مر الحال فرق در عصبه مع الغیر و عصبه بالغیر بیان
میکند سه آنکه بالغیر گشت غیر دران * عصبه هست منفرد ایجان * در مع الغیر غیر را ای یار * عصبه منفرد مدان تنها
یعنی تفرقه درین هر دو عصبات این است که آنکه عصبه بالغیر ست غیر که او را عصبه ساخته خود ش بحالت تنهائی
نیز عصبه ست و آنکه عصبه مع الغیر ست غیر که او را عصبه ساخته خود ش بحالت انفراد عصبه نیست بلکه این مع الغیر را
بمعیت آن غیر عصوبت حاصل شده بیان عصبه سببی سه یا فتم چون فراغ از نسبی * با تو اکنون بیان
کنم سببی * بنده گر کسی کند آزاد * اوست مولاش ای خجسته نهاد * نیست از اهل فرض و تعصیب * از
نسب وارثش بعید و قریب * اوست مولی العتاقه و اثبات * شد همین که ست آخر عصبات * مستقر باید که چون از
بیان عصبات نسبیه فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیه میکنم بدانکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود پس اگر از اهل فرض و عصبات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شده که همین مولی العتاقه آخر عصبات معتق ست و وارث ترکه معتق خواهد شد و تعصیب
درینجا بمعنی العصوبة ست و شعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گویند سه وارثا و بود همان مولی که ثبوت
عصوبت ست او را * ظاهر الدلالة بر مدعا و از خدشات پاک و صاف باشد سه لکن این جا حاجه بود تقدیم * یا ر بر فهم
بنز فهیم * بعد ازین اند از همه اولی * عصبات ذکور این مولی * یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم ست که
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبات ذکورش در میراث
اولی از همه ذوی الارحام هستند و بعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که مختار اهل سنت تقدیم مولی العتاقه
بر ذوی الارحام ست و ابن مسعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانسته و در عتق هم شرطی نکرده اند
که لوجه الله باشد یا للشیطان و بشرط ولا آزاد کرده باشند یا بنفی آن و بمال یا بلا مال و بطریق کتابت باشد
یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی ولا را نافی ولا شمرده و در مذهب امامیه
مولی العتاقه از ذوی الارحام مؤخر ست که آنها داخل ورثه نسبی اند و در عتق شرط ست که به تبرع باشد نه عتق
واجب بوجه نذر و یمین و کفاره و غیر آن و عتق قهری هم نباشد مثل انعتاق بوجه زمین گیری و کوری و شرای قریب
وغیره و انهار از سائبه گویند یعنی غلامیکه با عتاقش ولا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و مولی از ضمان
جریره عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات او برائت نکرده باشد پس بدین شروط مذکوره مولی العتاقه وارث عتیق
خود میشود اگر عتیق وارث نسبی نداشته باشد و در صورت انعدام معتق ولا با و اولاد ذکور او منتقل میشود و بیجای
فقدان اینها بعصبات نسبیه بنفسه منعم میرسد و در زبان انعدام معتقه ولا بعصبات ذکور آن خواهد رسید بالاتفاق
بین الفریقین سه محرم ذو رحم شود آزاد * خود بخود گر بملک کس افتاد * بعصوبت نگر ولای او * بهر آنکس رسد بوجه نکو *

غرامت یعنی تاوان و غرامت جنایت مالیکه بجنایت گناهی لازم شود ۱۲ منه سلمه الله

سفید حصر نیست و اینجا محل حصر نیست سوم لفظ اثبات شد خلاف محاوره چهارم لفظ همین زائد ست پنجم عصبات بسکون مثاد غلط ست اگرچه لوجه تیش

الحاصل ناظم رحمه الله بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
درآید خود بخود و بلا اعتاقش آزاد میشود و بآنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقه او میگردد و ذو رحم عبارتست از
صاحب قرابتی که بسبب رحم و ولادت متحقق شده باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربی ست که بصورت ذکورت احدهما
وانوثت اخری شرعاً نکاح بینهما جائز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج شدند که اگر مالک آنها شود
منعتق نخواهند شد و مختار امامیه انعتاق محارم رضاعیه ست باید دانست که اقربا سه قسم اند یکی قریبه
و آن اصول اند هر چند بالا روند و فروع هر چند فرود تر باشند هر کسی که مالک یکی ازین اقسام شود
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات و اولاد
آنها و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلاقصد آزاد شوند خلافاً
للشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرای رجال اقربای متوسطه همین حکم ست و در شرای
نسوان این حکم نیست که بشرای آنها سوای عمودین دیگری بلاقصد آزاد نمی شود و عمودین مراد از اصول
و فروع ست سوم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشد اینها بمجرد ملک بلاقصد
آزاد نخواهند شد بلاخلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس در مصرعه ثانیه بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که از اقربای مملوک باشد یا از غیر اقربای او
و مقصود نیست که محرم ذی رحم اگر بملک کسی که محرم اوست افتد خود بخود بلاقصد عتق آزاد می شود
پس بجای مصرع ثانی چنین بایستی گفت مصرعه گر بملک قریب خود فتاد ٭
لفظا شود آزاد ضمناً مفید معنی خود بخود ست تصریح بدان ضرور نیست ٭ گر ز آزاد و عبد ای ولبد ٭
سه بنت حره شدند ٭ پس پنجاه زان سه را ولبد ٭ بخوبند دو شرای پدر ٭ اتفاق
اینچنین مگر افتاد ٭ که یکی بیست و دیگری سی داد ٭ پس ز مال پدر به سه دختر ٭ دو ثلث
فرض شان دو سه را ولبد ٭ آن دو دختر که بوده ای و ابا ٭ پدر شان خریده آنها ٭ ثلث باقیش زره ولا ٭
انجحیس هر آنها را ٭ بدهی سه خمس لصاحب سی ٭ صاحب بیست را دو دهی ٭ صحت مسئله شود ظاهر ٭ از چهل
پنج گر تو ای ماهر ٭ این مثالی ست از مسئله مولی العتاقه تفصیلش اینست که اگر کسی حره را عبدی در نکاح خود
آورده سه دختر ازان متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت متبع مادر
میباشند پس ازین هر سه دختران دو دختر که کبری و صغری باشد بعوض پنجاه دینار پدر خود را که عبد ست
از مالکش خرید کردند لکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری بیست دینار و کبری سی دینار در وجه قیمت
داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش دو ثلث از روی فریضه بهر سه دختران باید داد و باقی ماند یک ثلث

آنرا آن دو دختران که پدر خود را خریده‌اند از روی ولا باید داد و بعد تخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد سه
خمس بصاحب سه دینار یعنی بنت کبری بدهند و صاحب دو دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد و چون اصل مسئله از سته است و
دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه منقسم نمیشود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولا که پنج اند استقامت ندارد و میان هر دو
تباین است پس این پنج را که قسیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده را
در سته که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و پنج تصحیح یافت
که تقسیم از آن مستقیم میشود چه بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشد خواهد رسید از آن هر یک دختر ده
خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در وجه ولا خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله
ولا بمشتریات نمیرسد که انعتاق باشترای محارم مورث ولائی نیست بلکه ثلثین بفریضه و یک ثلث برد بر هر سه
دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک بهر یک خواهر رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در مصرعه خیر
پنج است پس تبدیلش بچهل و پنج واجب است

## بیان حجب

سه قسمی از حجب حجب نقصان است ✤
قسم ثانیش حجب حرمان است ✤ حجب نقصان است سهم کم گشتن ✤ بوجود کسی حبیب من ✤ حجب بفتح حای مهمله
و سکون جیم در لغت یعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثیست بوجود وارثی دیگر از سهم
خودش کلاً او بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم
گردیدن سهم است بوجود شخصی دیگر از ورثه ✤ اهل آن پنج کس تن زن و شوهر ✤ پدری اخت و ام و بنت پسر ✤ حجب
نقصان اینهمه روشن ✤ در بیان سهام کرده من ✤ یعنی اهل حجب نقصان آن کسانیکه بوجود دیگری در حصه
شان نقصان حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن
و زوج از نصف بربع با وجود اولاد یا اولاد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحده عینیه
بسدس محجوب میشود مادر از ثلث بسدس بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند
و بنت الابن با وجود واحده صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب
نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام
آنها بروشن ترین وجهی مبین شده و اختلافیکه در آن بین الفریقین واقع است مشرح گردیده ✤ حجب حرمان چه باشد
ای پرفن ✤ از همه ارث بی نصیب شدن ✤ پس تو میدان به شش و فریق ✤ هر یکی زان و میکنم تحقیق ✤
بهر یک نیست حجب حرمان گه ✤ یافت گاهی بسوی دیگر ره ✤ از فریقی که اول است شمر ✤ ابن و اب و زوج و
ام زن و دختر ✤ غیر ازین شش بدان فریق دوم ✤ کوست محجوب حجب حرمان هم ✤ حالا بیان قسم ثانی
از حجب یعنی حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث بملاحظه نسبت حجب

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هر یکی بیان میکنم یکی ازان فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب میشوند
و فریق دیگر آنست که حجب حرمان گاهی بوی راه نمییابد و فریق اول که حجب حرمان گرد ایشان نمیرسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نساء و آنچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم اند که گاهی وارث
میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان سه مراد از حجب حرمان کان + در فریق دوم بود ایشان +
باتو گویم دو اصل بس محکم + تا نباشد بتو نهفته و مبهم + یعنی بهر دریافت کیفیت جریان حجب حرمان که در فریق دوم
واقع میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنم که این فهم مبهم نماند اصل اول اینکه سه غیر نسل ام ار شود منسوب
بکسی سوی میت ای محجوب + تا بود واسطه ندارد کار هیچ ذی واسطه بارث ای یار + تا در پی یکی بهر توسط و توسل
است یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصی دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود با وجود واسطه ذی الواسطه از ارث کار
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و سببش استثنای اولاد ام هست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار با بعد گزارش خواهد یافت سه اصل ثانی
همین کای محجوب + هر بعید از قریب شد محجوب + ضابطه دان همان که در عصبات + پیش ازین بر تو کرده ام
اثبات + عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعلان بفتح عین ست بخلاف اثبات که
فعلان بسکون عین و چنین اختلاف درین بحر جائز ست بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب همان صنف
محجوب میشود همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی باید داشت
لکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری ست چنانچه جدات با مادر که سبب
ارث اینها امهات ست و بنات الابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرضیت ست و ازین دو اصل اکتفا بیک
اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که واسطه یعنی پدرش
باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب یحجب الابعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الام با اب وارث تواند شد
که اب قریب ست و ام الام بعید با آنکه وارث میشود بسبب انعدام واسطه که ام ست + در مذهب امامیه
هم سیاهی دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لا بد
طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره ست پس طبقه اولی ابوین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوه و اخوات و اجداد
و جدات ست و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب ارباب ولا و همچنین در
مراتب ولا مولی العتاقه حاجب مولی الموالات و وی مانع ولاء الامامه ست دوم همین اصل مذکور درین
کتاب که اقرب حاجب ابعد ست در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد ست و اخوه حاجب بنی الاخوه اند
و هکذا سه اندرین باب هست قاعده + با تو گویم بطور فائده + هست مدلی بهر یکی گر + مستحق جمیع

اهی ولبز * ارث مدلی ست منعدم بشبک * گو نشد وجه ارث هر دو یک + مدلی اسم مفعول ست از ادلا بمعنی
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی ست که بواسطهٔ او انتساب حاصل شود و مدلی کسی ست که منتسب شود بسوی
کسی مثلا جد نسبت بمیت مدلی ست و اب که واسطهٔ این ادلاست مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی و ابن
که واسطهٔ انتساب او بمیت شده مدلی به ست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظورست اندرین باب یعنی درباب ادلا
و انتساب قاعده هست که بطریقه فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه میت شود بجهت واحده مثل
عصوبت ارث مدلی معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه ارث هر دو یکی نباشد مثل
پدر که با اخوة مدلی به ست و بجهت واحده که عصوبت ست تمام ترکه او گرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده
باآنکه جهت ارث پدر دیگرست و جهت ارث اخوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب و جد و ابن و ابن الابن که مدلی به
اعنی اب و ابن حاجب مدلی ای جد و ابن الابن ست * ورنه شد مستحق کل پس اگر * شد بیک جهت ارث یکدیگر *
نیست مدلی نزد وارثان شمار * ورنه او را از اهل ارث شمار * انتهی * و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر
از مدلی به و مدلی متحد باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلاً ام با ام الام که درینصورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه
بجهت واحده که فرضیت باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام ست که مدلی را استحقاق بهمان سبب امومت بود
که مدلی به فرا گرفته هست و رنه ای اگر سبب ارث هر یکی از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید شمرد
چنانکه مادر و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر امومت
و سبب ارث اخ و اخت اخوت ست **بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان** * آنکه از ارث خود
شود محروم * نزد ما بشبک ست کالمعدوم * نیست حاجب بهر دو حجب اصلا * دیگری را گهی بمذهب ما * همچو
رقیق و هم قاتل * حاجب غیر نیست ای عاقل * ز ابن مسعود میکنند اظهار * کوست حاجب بحجب نقصان
اهی مسئله یعنی از اسباب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بے شک مثل معدوم ست که گاهی
هیچ یکی از حجب نقـ ـن و حرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمیشود چنانچه کافر و رقیق و قاتل مورث که خودش
محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول هم برای اخ
لاب گذاشته هست این پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترکه بعم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند
که محروم حاجب دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان درین شعر اسقاط الف اظهار که همزهٔ قطعی ست محل اهل ست
ست ام کافر ربع دهد شوهر را * نزد او لیک نصف نزد ما * این مثال محرومی ست که کفرش باعث حرمان گردیده
میگوید که مادر کسی کافره باشد نزد ابن مسعود ربع شوهر را میدهد چرا که ابن هر چند بوجه کفر محروم از میراث ست لکن حاجب زوجه ست
از نصف بربع و نزد ما فرقهٔ حنفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی بزوج نخواهد

رسانید و این مثال ماخوذ از روایتی ست که زنی مسلمه پسری کافر و زوج و اخوین مسلم گذاشته درگذشت حضرت علی
و زید بن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند و همچنین و ان مثالهای دیگر یک برای ذی ست
پس خوشتر یعنی مثالهای دیگر را که رقیق و قاتل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کافیست
و توضیح امثله باقیه چنانست که شخصی هر دو دختری کافره و زوجه و ابوین گذاشت حنفیه وجه با وجود بنت ربع ست نزد
حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذاشت قریبه کافره
حاجب بعیده مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف بسدس
محجوب شود و آنکه محجوب بحجب حرمان ست حاجبش غیر او نمایان ست حاجب او بهر دو حجب و نزاع
نیست در دیگری هست بالاجماع هرگاه که حال محروم ذهن نشین گردید پس حال محجوب بشنو تا امتیاز میان هر دو
حاصل شود هر کسی از ورثه که غیر حاجب او نمایان گردیده آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته است این محجوب
دیگرانرا بهر دو حجب حرمان و نقصان حاجب ست بالاجماع و نزاعی و خلافی از ابن مسعود درین خصوص مروی
نشده و همین مختار امامیه ست الحال دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب
بحجب نقصان باشد و احت و اخ مطلقاً بلا تقیید یا دو زینها اگر بهم گردید اب و ام پس زاب اگرچه شدند
هر دو محجوب لکن ای دلبند حجب نقصان بام رسد زینها و ده بجای ثلث سدس او را یعنی خواهر و
برادر میت مطلقا که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند از اینها و با اینها اگر مادر و پدر
بهم گردند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس زپدر هرچند آن اخوة و اخوات محجوب شده اند لکن بمادر را
ازینها نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر
و
و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه و ند حاجب او در حجب نقصان خواهند شد و رنه نقصانی بمادر نخواهد رسید
م مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد مادر ام اگر با او ام اب پدر هر دو
گرچه محجوبه ام اب زپدر شد ولی گشت از وراثت پدر مادر ام که شد او را حجب حرمان ام اب پیدا یعنی اگر
با ام ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هرچند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شد
لکن از ان ام الاب محجوبه ام الام از ورثه خارج گردید زیرا که ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا
شد و لکن اینجا تعلیل الشی بنفسه لازم می آید الحال فرقی معنوی میان محروم و محجوب بیان میکند و میگوید معنی
اصطلاحی محروم با تو گویم که تا کنی معلوم نیست محجوب بحجب حرمان او هست فرقی میان آن هر دو وارث را
گفته ام مواقع چار شد از ینها یکی او را چار نیست محجوب هست و ممنوع گشت از عالمان چنین مسموع
نیست وارث بهیچ ره محروم هست در ذات خویش کالمعدوم یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

بهم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هر دو فرقی ست و آن اینست که آنچه موانع چهارگانه
ارث بیان کرده ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او بیکی ازین موانع اربعه متلبس باشد
پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم بهیچ راه وارث نیست بل هو فی نفسه مثل
معدوم ست که وجودش حکم عدم دارد ــ معنی گشت اندرو پیدا ٭ مطلقاً شد ز اهل ارث جدا ٭ یعنی یک معنی در
محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی ز اهل ارث مطلقاً جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب حاجب ارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی منفرد بود قصر مسافت بغیر
متصور بودی ــ بخلاف ناسی که او محجوب ٭ بوجود کسی شد ای محبوب ٭ مطلقاً غیر اهل ارث مدان ٭ بل او بوجهی ست وارث
او ایجان ٭ وارثش دان بحق حجب گر ٭ غیر وارث بحق خویش شمر ٭ یعنی محروم بخلاف آنکس ست او بوجود کسی
محجوب شده پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجه چیست که در حق حجب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظر بذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض

**بیان مخارج فروض** ــ شش بیان گشت حصه در قرآن ٭ نصف دان هم ربع ثمن پس از آن ٭ نوع اول
همین ست نوع دگر ٭ ثلثان و ثلث سدس شمر ٭ دان همی مخرج احادا ٭ مخرج نصف دو ست ای دانا ٭ مقصود بیان اصول
چندیست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان بیشتر ست پس میگوید که در قرآن شریف شش فرض بیان گردیده
سه ازان یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه ازان نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض لطفی
عجیب ست که هر نوعی ازین هر دو به تضعیف از مرتبهٔ ادنی بمرتبهٔ اعلی ترقی میکند و به تنصیف از مرتبهٔ اعلی بادنی تنزل مینماید
ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به تنصیف ربع شود و
آن ثمن و برهمین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصفش سدس
بالجمله هرگاه یک یک تنها تنها ازین فروض ستّه در مسائل یافته شود همی یعنی همنام آنرا مخرج هر یک باید دانست
مگر نصف که همنامی ندارد و مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که این کسر ازان عدد واحد
صحیح برآید و همی اینجا عبارت از عددیست که اشتقاق از نام کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلاثه
و سدس و سته ــ ور زیک نوع شد دو سه یکجا ٭ مخرجی جز نه کل بس ست ترا ٭ یعنی مخارج فرادی فرادی
بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر گرفتن کافی ست
مخرج کل آن جزء را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل الکسور باید
کرد چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس بر
مخرج سدس اختصار کنند ــ مخرج نصف شش نه غیر ازان ٭ با کل و بعض نوع ثانی دان ٭ شد ربع گر بنوع

ثانی ضم پس مخرجش دان دوازده بی کم + گر بنوع دوم ثمن پیوست پس بیست و چهار مخرج ثمن ست + این بیان مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول بالکل یا بالبعض نوع ثانی مختلط شود مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول بکل یا بالبعض نوع ثانی ضم شود دوازده بی کم و کاست مخرج آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول بالکل یا بالبعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرجش بیست و چهار خواهد بود الحال درینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول و امثله آنها جدولے مینویسیم

| صور اختلاط نوع ثانی با نوع اول بالکل یا بالبعض | نصف | | ربع | | ثمن | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مخرج | امثله | مخرج | امثله | مخرج | امثله |
| با ثلثان و ثلث و سدس | ۶ | زوج وام و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه نزد امامیه ممتنع که عول جائز نیست وانجا ام حاجب اخوات ست | ۱۲ | زوجه وام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین نزد امامیه ممتنع ست که ام | ۲۴ | ممنوع باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود در صورت ابن کافر و زوجه وام و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه |
| با ثلثان و ثلث | ۶ | زوج و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه خلافاً للامامیه که ضرر با اخوات عینیه عائد نمایند | ۱۲ | زوجه و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه و نقصان عائد سهام اخوات نمایند | ۲۴ | ممنوع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین |
| با ثلثان س | ۶ | زوج وام و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست | ۱۲ | زوجه وام و دو خواهر عینیه نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست | ۲۴ | زوجه وام و بنتین بالاتفاق |
| ثلث و سدس | ۶ | زوج و اخوات اخیافیه و جده صحیحه بخلاف امامیه که جده را از اهل فرض ندانند | ۱۲ | زوجه و جده و اختین لام خلافاً للامامیه | ۲۴ | ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر و اخوات اخیافیه و زوجه وام |
| با ثلثان | ۶ | زوج و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع بسهم اخوات | ۱۲ | زوجه و اخوات عینیه بالاتفاق | ۲۴ | زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق |
| با ثلث | ۶ | زوج و اخوات اخیافیه بالاتفاق | ۱۲ | زوجه وام بالاتفاق | ۲۴ | ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود در زوجه و ابن کافر و اخوات اخیافیه |
| با سدس | ۶ | مادر و یک خواهر بالاتفاق | ۱۲ | زوجه و اخ لام بالاتفاق | ۲۴ | زوجه و مادر و پدر و ابن بالاتفاق |

وجه دیگر که مشکل استخراج مخارج کسور یک از نوع اول و ثانی علی سبیل الانفراد و الاختلاط باشد بدون لحاظ صحت و امتناع آن نیست

| [illegible] | نصف | ربع | ثمن | ثلثان | ثلث | سدس |
|---|---|---|---|---|---|---|
| نصف | ۲ صحیح مثل یک اخت عینیه و شوهر | | | | | |
| ربع | ۴ صحیح مثل زوجه و یک اخت عینیه | ۴ غیر صحیح | | | | |
| ثمن | ۸ صحیح مثل زوجه و یک بنت | ۸ غیر صحیح | ۸ غیر صحیح | | | |
| ثلثان | ۶ صحیح مثل زوج و اختین عینیتین ممتنع نزد امامیه | ۱۲ صحیح کزوج و بنتین | ۲۴ صحیح مانند زوجه و بنتین | ۳ غیر صحیح | | |
| ثلث | ۶ صحیح مثل زوج و ام | ۱۲ صحیح کزوجه و ام | ۲۴ غیر صحیح باتفاق [illegible] بخلاف ابن مسعود [illegible] | ۳ صحیح چون اختین [illegible] اختین لام | ۳ صحیح چو ام و اختین لام بخلاف امامیه | |
| سدس | ۶ صحیح مثل ام و یک بنت | ۱۲ صحیح کزوجه و اخ لام | ۲۴ صحیح مانند زوجه و ام و ابن | ۶ صحیح چون ام و بنتین | ۶ صحیح چو ام و اخ لام بخلاف امامیه | ۶ صحیح [illegible] ابوین و ابن |

بیان عول سه نکند مخرج ار وفا بسهام پس از عول این حساب تمام یعنی افزا مخرج مفروض عددی تا وفا کند بفروض پس عول در لغت بمعنی جور و میل از حق نقصان و زیادت و غلبه است در اصطلاح این علم زیادت جزوی از اجزای مخرجی ست که کافی بفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرجی از وفا بفروض مجتمعه تنگی کند بر مخرج مذکور عددی زیادت کنند که بفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسد در فروض جمیع ورثه بر نسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قائل نیستند و آنرا ناجائز شمارند و قصور از دیاد فروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص بر مادر ای پدر و زوجین عائد نمایند و بنات و اخوات

را مورد ضرر میدارند و این مذهب ابن عباس ست از فرایض مسئلهٔ زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئلهٔ ابوین و زوج و اخوات

اعیانیه نقصان راجع بخواهران خواهد شد و نزد اول از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش ست

دو مسئلهٔ اولی ابن عباس والامامیه متفق اند و مسئلهٔ ثانیه بر مذهب ابن عباس خلافاً للشیعه که نزد ایشان با اخوات

بشوهر و چهار که ثلثین شش ست باختین دهند و در ثانیه از شش بنه عول واقع شود و دو که سدسین ست بابوین و سه که

نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست باخوات رسد هرگاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس اینکه ناظم علیه الرحمه

میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب را تمام

باید ساخت و مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه ست عددی را تا که از این

افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند سه میشود مخرجی که شد حاصل ۞ ز اختلاط دو نوع گه عائل ۞ یعنی مخرجی که

از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در

همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی فرادی یا مختلط از نوع واحد

عول واقع نمیشود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه اخوات عینیه

و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئلهٔ از شش ست باختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول بهفت پس تبدیل این

یک شعر بدین دو شعر ضروریست ۞ فرضهای مقدر قرآن ۞ هفت اعداد دان مخارج آن ۞ چار عائل نمیشود

زنهار ۞ سه از آن گاه عائل ست ای یار ۞ غرض آنست که فروض مذکورهٔ کتاب الله را جمله هفت مخارج ست

سه از آن مخصوص نوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت بنوع ثانی دارد که سه باشد و یکی مشترک

ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بست و چهار بود

چهار از این مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت ست اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض متعلقه

خود نمیتواند بود و مابقی سه که شش و دوازده و بست و چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود که این مخارج در بعض اوقات

بفروض متعلقه خود ها وفا نمیکنند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکی از این مخارج ثلثه باید شنید سه عول

شش ۞ جمله اهل خرد ۞ تا بده جفت و طاق هر دو بود ۞ یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت

طاق در دو حالت یکی آنکه یا وسد شش بر ذات خود ش تا بهفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین

همچنین بزوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه و هم بازدیاد نصفش بر ذاتش تا نه شود چون زوج و دو خواهر عینیه و دو خواهر

اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکی بزیادت یک ثلث تا بهشت برسد

مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت دو ثلث تا ده گردد

مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی ست بشریحیه که قاضی شریح آنرا فیصل کرده بود

سه طاق باشد دوازده را عول ۞ تا بهفده بحفظ آر این قول ۞ چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

[illegible]

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن دو ترو طاق باشد و زائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس حاصل
بسیزده میشود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر خیافیه و زمانی بازدیاد ربع خود به پانزده عول کند
بحالت اجتماع زوجه و دو اخت عینیه و دو اخت خیافیه یا بر تقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه یک خواهر خیافیه و مادر و احیانا بزیادت
یک ربع و یک سدس بهفده عائل شود و قتیکه زوجه و دو اخت عینیه و دو اخت خیافیه و ام مجتمع شود نیست شرح
عول دوازده لکمال اندکی سامعه را وقف سماع بیان عول بست چهار باید نمود سه بیست چهار عول دارد یک
بیست و هفت نی دگر بشک پچیتی بست و چهار یک عول دارد که آن بست و هفت ست نه عولی دیگر چنانچه در
مسئلهٔ منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین
چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که مگر حق زوجه
ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردید همین ست مذهب ائمهٔ اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چهار
بزیادت یک ثمن و یک سدس بسی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث
عجب ست از ناظم که این خلاف را نظم نفرمود بل نفی عول دیگر را مؤکد بلفظ بشک گردانید با آنکه مذهب
ابن مسعود را در حجب ذکر کرده ست و بنا بر آن مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر در مقام
اولی و انسب مینماید سه ابن مسعود عول بست و چهار سی و یک نیز کرده ست شمار بیان نسبت اعداد
سه عدد وی گر بنسبت دیگر عین او شد مماثلش بشمر ور اقل عاد اکثر ست ای جان متداخل باصطلاحش خوان
ورنه گر گشت عاد آن هر دو عدد ثالثی پس ای خوش خو متوافق بهم بکسری خوان مخرج کسر عاد ثالث دان
قول جعفر را چنین یاد ست و فق کسری که مخرجش عاد ست غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد متباین بهم بدان
از آنجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه
دو عدد بتقریبات ایشان مهم ست لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل
اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین ست هر گاه عددی را با عدد دیگر نسبت کنند پس اگر این دو عدد نسبت
آن هیچ یکی عینش باشد هر یکی را بنسبت دیگری مماثل و باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو ست تماثل
نامند چنانچه دو و دو و سه و سه و اگر یکی بنسبت دیگری عین نباشد لابد احد هما اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر
اقل العددین عاد ای فنا کنندهٔ اکثر ست که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند آنرا
باصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عددین را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر
اقل عاد و مفنی اکثر نباشد نظر کنند که عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن
هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالثی هر دو را بتوافق موسوم ست مثل چهار و شش که دو هر دو را افنا

میکند و هشت و بست که چهار هر دو را عادست و این متوافق را متوافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافتن این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار
داده شود مثلا دو مخرج نصف ست و چهار مخرج ربع و در توافق جزء وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد مخرج
آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست و این نسبت را
تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین هر سه قسم او واقع
لکن تقدیم موخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندک تغییر مصرع چنین
درست میشود ع جعفر این حرف لائق یادست * پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند که اگر چه
اقل مثل یا امثالش افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند
دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل بقسمت صحیحه منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد
ثالث که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود کما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکه عدد
ثالث عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلا چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مفنی هر دو فرض کنند و
این را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل بتوافق حکمی تعبیر کنند و از انجا
که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در حالت
قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این تصرف را
جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید * و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زائد یافته شوند اکثر
اعداد عاده را در عدد وافنا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عاد آنهاست و هم دو مگر معتبر چهار است و
همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست و شناخت تماثل محتاج بسوی
تدبر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل میباید پس اسهل طریق معرفتش آنست که عدد اقل را
از اکثر بر آرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست و اگر اقل اکثر را فنا نکرد بلکه از اکثر عدد
فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل ست این کمتر را از ان اقل بر آرند و همچنین با یکدیگر میکرده باشند تا اینکه عمل منتهی شود
پس اگر بدین طریقه یکی دیگری را افنا کند با بینهما توافق باشد و آخرین عددی که منتهی واقع شود همان مخرج وفق خواهد بود
اگر دو باقی ماند توافق بالنصف ست و اگر سه بالثلث علی هذا القیاس تا عشر و در زائد از ان بجزوی از یازده
و جزوی از دوازده مثلا هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آرند شش باقی ماند بعد ازان
چون شش را از هشت بر آرند دو باقی ماند و دیگر باره دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد پس همین دو مخرج نصف ست
که جزو وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان هر دو عدد تباین باشد

شش پنج و نه که چون پنج از نه برآوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب
واحد را عدد نمی شمارند بنا بر علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام شان یافته شود
غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** ــ گشت از بهر صحت تقسیم * منضبط هفت اصل نزد فهیم * در رؤس و سهام
سه بشمر * در رؤس و رؤس چار دگر * این بیان تصحیح مسائل فرائض است و تصحیح عبارت است از تحصیل اقل عددی است برای
برآوردن سهام مجتمعه مسئله که در کسر از ان استخراج سهام مذکوره بلا کسر ممکن نباشد و نزد علمای این علم برای تصحیح
مسائل و صحت تقسیم هفت اصل منضبط گشته سه از ان ما بین رؤس و سهام باید شمرد و چهار در رؤس و رؤس
**بیان اصول ثلثه اول میان رؤس و سهام** ــ از سه اول رؤس و سهام * کنم اگر ترا بشرح تمام
بر تماثل رؤس بسهام * در عدد یا مداخلت شد تام * هست قسمت صحیح ورنه اگر * گشت هر یک فریق بی بدگر
سهم او منکسر ولی بعدد * بر رؤسش مداخلت گردد * با توافق بزن باصل و عول * وفق عدد رؤس بی هول
در تباین باصل و عول بزن * جمله عدد رؤس ای پرفن * ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم اصل اول آنست که میان عدد رؤس و سهام تماثل یا تداخل که آنرا تماثل حکمی
گویند باشد در ان وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بلا کسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج یکیا
اخت عینیه که هر یکی مستحق نصف است و مسئله از دو و مثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل است شوهر مستحق ربع و
سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل و تداخل در جمله رؤس و سهام نباشد پس اگر
سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر رؤس منکسر نشود ولکن عدد سهام
و رؤس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر
عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند و تصحیح مسئله نمایند مثال تداخل که توافق حکمی است در
فریقین ابوین یکی مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه و رؤس دوازده
ایشان توافق بمعنی الربع است پس تصحیح مسئله از هیجده میشود بضرب سه که ربع رؤس است در اصل مسئله و مثال
در عائله بطریقه حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده عول بپانزده
و در سهام ثمانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن شانزده است در
پانزده عول و مثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقه ثلثین که مسئله
از شش و در سهام اربعه و رؤس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف ده باشد
در شش و مثال آن در عائله بمذهب اهل سنت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات
دو ثلث مسئله از دوازده عول بپانزده و در سهام ثمانیه رؤس شش بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

پنج ست بضرب سه که نصف رؤس ست در پانزده عول اصل سوم اینکه اگر مابین رؤس یک فریق و سهام او تباین باشد
پس برای تصحیح جمله عدد رؤس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر عائله بالاتفاق
زوج مستحق نصف و جده مستحقه سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش و دو سهام و سه رؤس
اخوات اخیافیه باهم مباین اند پس تصحیح از هجده خواهد شد بضرب ثلثه که عدد رؤس ست در سته که اصل مسئله ست
و مثال عائله نزد اهل سنت زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینیه مستحقه ثلثین مسئله از شش ست و عول به هفت
و میان سهام اربعه و رؤس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد رؤس در هفت عول بدانکه
ناظم رحمه الله هر چند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد رؤس در اصل و عول بهر دو
صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی ست و در مصارع اخیره بهر دو شعر اخیر عدد رؤس را عدد رؤس نظم کرده
شاید عدد بمعنی شمردن که حاصل بالمصدر بمعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود حسن ست مصرع
جزو وفق رؤس ای ذی طول ۞ که جزو وفق بجای تنها وفق کثیر الاستعمال ست ای بو الهول ذی طول بمعنی صاحب
فضل بهتر ست و اگر شعر اخیر را باندک تغییر چنین نظم کنند ۞ در تباین تو اصل و عول بزن ۞ در شمار رؤس ای پرفن ۞
سقم مذکور رفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی خیلی شائع ست بیان اصول اربعه اخیره بین الرؤس
والرؤس ۞ کنم اکنون بیان مصرح تر ۞ در رؤس و رؤس چار دگر ۞ گر بزاید ز یک فریق صحیح ۞ شد نه تقسیم
پس بدان تصریح ۞ بر رؤس و رؤس در اعداد ۞ گر تماثل شد ای خجسته نهاد ۞ زین عدد یکی کنی مضروب ۞ در میان
اصل و عول ای محبوب ۞ چون از بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد الحال بیان اصول اربعه اخیره که میان
رؤس و رؤس اند میکند اصل اول آنکه زائد از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از آنها بر رؤس آنها
تقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر رؤس آنها کسر واقع شود در ینصورت اگر میان اعداد رؤس
یک فریق و اعداد رؤس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد رؤس متماثله در اصل مسئله اگر غیر عائله ست
و در عول اگر عائله ست ضرب باید کرد و تماثل در رؤس و رؤس قسمی ست یعنی آنکه رؤس هر یکی مثل
دیگری باشد مثل سه و سه و چهار و چهار چنانچه چهار خواهران عینیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه مستحقات
یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب سه در چهار که عدد یکی از رؤس متماثله ست بالاتفاق و همچنین زوج
مستحق نصف و سه خواهران عینیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش و عول به نه
و تصحیح از بست و هفت بضرب نه عول در سه که عدد یکی از رؤس متماثله ست دیگر آنکه اعداد رؤس بعینها اگرچه با خود متماثله
نباشد لکن بمراعات اصول ثلثه اول بعض رؤس که با سهام خود توافق دارند وفق آن رؤس با عین اعداد رؤس دیگر مماثلت
داشته باشد مثل شش اخوات عینیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از ۳ ست میان شش و سه هر چند تداخل ست لکن

ودر رؤس اخوات ستة وسهام انها توافق حکمی بنصف ست ونصف رؤس باعین رؤس اخوات ثلثه اخیافیه مماثلت
وارد این تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق ومثال عائله شش اخوات اعیانیه وسه جدات وسه اخوات اخیافیه
مسئله از شش وعول بهفت وتصحیح از بست ویک بضرب بهفت عول در سه که یکی از رؤس متماثله ست بدانکه شعر ثانی
ازین اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایهٔ فارسیت انداخته هرچند
باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع نشود انقسام سهم صریح لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است
در سهام ورؤس چند فریق هست گر انکسار بالتحقیق و در مصرعهٔ اخیرهٔ شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر ست
وهمچنین در شعر ما بعد که از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
میکند ومیگوید در تداخل زنی بیس اکثر را و در همان اصل عول ای دانا یعنی اصل ثانی آنست که اگر بعض اعداد
رؤس متعددهٔ منکسرة السهام علیهم در بعض دیگر متداخل باشد پس از جملهٔ اعداد متداخلهٔ رؤس متعدده عدد رؤسی که
اکثر باشد آنرا در اصل مسئلهٔ غیر عائله ودر عول بعائله ضرب کنند مثال دو زوجه وچهار پسر مسئله از هشت تصحیح از سی ودو
بضرب چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله است در هشت بالاتفاق ومثال عائله چهار زوجات وسه اخوات اعیانیه
دوازده اخوات لام مسئله از دوازده ست وعول بپانزده وتصحیح از یکصد وهشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخله
است در پانزده عول سه در توافق بکل دیگر زن و وفق یک بانی حاصل ای پرفن و زن بعد وفق سوم گر ای خوش خو
شد موافق وگرنه در کل او و همچنین تا بآخر و حاصل همان اصل و عول ای عاقل یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درینصورت وفق اعداد رؤس عدد المتوافقین را
در کل اعداد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل و ثالثه
توافق باشد واگر در حاصل و ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در وفق
رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از ان حاصل ضرب اخیر را در
اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول اگر عائله بود ضرب کنند مثال چهار زوجه وهجده دختر وپانزده جده وشش عم
مسئله از بست وچهار ست سه یعنی ثمن حق زوجات اربعه وشانزده یعنی ثلثین حصهٔ هجده بنات وچهار یعنی سدس
سهم پانزده جدات ویک باقی نصیب اعمام سته است وچون در اعداد رؤس وسهام بنات توافق بالنصف ست
نصف عدد رؤس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چهار وشش ونه وپانزده شدند در چهار وشش توافق بالنصف ست
بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد وآن با نه متوافق بالثلث ست وبضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی وشش
حاصل شد وآنرا با پانزده توافق بالثلث ست وبضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد وهشتاد شد آنرا در اصل
مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار وسیصد وبست باشد تصحیح مسئله نمودیم ودرین مسئله نیز دانا میب

جدات و اعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان هست که چهار ازواج مستحقات ربع و شش اعمام
مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده هست و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
رؤس ازواج اربعه و اعمام سته توافق بالنصف هست بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد اخوال
تسعه توافق بالثلث هست بضرب ثلث احدهما در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده از حاصل
ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند و اعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت و مثال
مسئله عائله چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده و عول بسیزده و تصحیح از چهار صد و شصت و
هشت چون در اعداد رؤس ازواج اربعه و اخوات سته توافق بالنصف هست بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده
حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شده از ضرب این حاصل در سیزده
عول چهار صد و شصت و هشت حاصل میشوند سه در تباین بزن جمیع یک + بجمیع دگر بغیر از شک + مبلغش در کل سوم
ایجان + همچنین تا اخیر بعد از ان + مجتمع زن با اصل و عول ای یار + حاصلش مقسم سهام شمار + یعنی اصل چهارم
از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس جدا الفرق را در
کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و همچنین تا رؤس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله
باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دو زوجه و
شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بیست و چهار و تصحیح از پنجهزار و چهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه زوجتین هست
و سدس که چهار باشد سهم جدات سته هست و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره هست و یک باقی برای
اعمام سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد رؤس آنها توافق بالنصف هست نصف رؤس جدات که سه
شد و نصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو و سه و پنج و هفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی در دیگری
و حاصلش در ثالث و مبلغش در رابع دو صد و ده حاصل شدند و بضرب آن در اصل ... پنجهزار و چهل میشوند.
و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی ندارند پس ... بالاتفاق فریقین اینست
که دو زوجه و سه پسر مسئله از هشت و تصحیح از چهل و هشت بضرب دو در سه و حاصلش در هشت و مثال عائله هفت اخت
اعیانیه و پنج اخت اخیافیه و سه جده مسئله از شش هست و عول بهفت و تصحیح از هفتصد و سی و پنج بضرب رؤس اخوات
اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه و حاصلش در جدات ثلثه و مبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول ثلثه
اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اولاً میان رؤس و انصبا ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مقرر شده
بران عمل نمایند بعد از ان مراعات این اصول اربعه کنند چنانچه در ضمن مثاله اشعاری بدان کرده شد قوله بغیر از شک
در شعر اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر ضرور است بگذاشته در تباین بود جمیع بیک +

بتصحیح دگر بزن بیشک ⁂ دربیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح ⁂ سه گر تو خواهی که سازیش تنقیح ⁂ حصهٔ هر فریق
از تصحیح ⁂ سهم هر فرقه را ز اصل و عول ⁂ زن بمضروب یا زمن بی هول ⁂ ما حصل آن بگفتهٔ جمهور ⁂ سهم فرقه ز قسم
مذکور ⁂ هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گزارش یافت اکنون قاعدهٔ دریافت سهم هر فریق از طوائف مختلفه که سهام و
رؤس و رؤس و رؤس آنها مختلف است بوند بیان میکند که اگر خواهی حصهٔ هر فریق از تنقیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل و مسئلهٔ غیر عائله و از عول در مسئلهٔ عائله بوی رسیده با عدد مضروب یکی را
تصحیح مسئله اصل یا عول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب حصهٔ همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از تقسیم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلا زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول بنه چون
میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند در نصورت میان کل وفق
رؤس تماثل است سه در نه ضرب کنند و از بیست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل هر از زوج سه سهم بود لهذا شش
در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود لهذا شش در سه شش شدند و برای ستهٔ اعیانیه چهار بودند
لهذا شش در سه دوازده شدند بدانکه هیچ یکی از این اشعار ثلثه متن خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن ضمیر
مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را باین مصرع مبدل کنند مصرع گر مراد ست
تا شود تنقیح ⁂ از این سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر تو خواهی درین مصرع و در مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی
ذکر اصل و عول زائد است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مؤدی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در
مضروب یکی آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این شعر چنین بایستی گفت
سهم هر فرقه زن در آن اعداد ⁂ که زدی اصل در همان اعداد ⁂ و در شعر ثالث حشو بسیار است و اظهار نامی
فرقه مخل فصاحت و تصحیح را تعبیر بتقسیم کردن از قبیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید
حاصل ضرب سهم و مضروب ⁂ هست لاریب حصهٔ مطلوب ⁂ بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
سه گر تو خواهی که گردد ت تحقیق ⁂ سهم هر واحد از آحاد فریق ⁂ سهم اصلی هر فریق ایجان ⁂ ساز تقسیم بر رؤس
آن ⁂ زن بمضروب خارج و حاصل ⁂ سهم هر واحد است ای عاقل ⁂ یعنی اگر تو میخواهی که حصهٔ هر واحد از آحاد
فریقی تحقیق شود و ترا معلوم گردد که حصهٔ هر یکی از افراد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس آحاد
آن فریق تقسیم سازی خارج قسمت را در مضروب یکی آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
حصهٔ هر واحد از آحاد آن فریق دانی مثلا سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات ثلث و هفت
اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون از تباین رؤس را با هم ضرب کنند
حاصل ضرب یکصد و پنج شود و لهذا شش در هفت عول یعنی هفت صد و پنج حاصل گردد که

کہ از ان تصحیح مسئلہ میشود سہم جدات ثلثہ از اصل مسئلہ یک بود خارج قسمت بر ہر یکے یک ثلث و بضربش در یکصد و
پنج حاصل ضرب سی و پنج شد کہ حصۂ ہر یک از جدات ست و ہمچنین نصیب اخیافیۂ خمسہ دو بود خارج قسمت
بر رؤس آنہا دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چہل و دو شد کہ حصۂ ہر واحدہ از فریق اخیافیات ست و ہکذا سہام
اعیانیات سبعہ چار بود خارج قسمت بر رؤس آنہا چار سبع و بضرب آن در مضروب مسطور شصت میشود
کہ حصۂ ہر یکے از فرقۂ اعیانیہ باشد و دیگر امثلہ را برین قیاس کنند بدانکہ در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد
بر وزن افعال کہ جمع احد ست احاد بر وزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن بہ استغراب ست و بتبدیل
پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب مینماید مصرع سہم ہر یک ز جزئیات فریق ۞ و در شعر سوم دو
قباحت ست یکے آوردن لفظ مضروب مطلقاً کہ سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب کہ موہم اضافتش
بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرور ست ۞ خارجش را بزن دران مضروب ۞ کہ
باصلش زدی ہمان مضروب ۞ حاصل ضرب حصۂ ہر یک ۞ زان فریق ست سہم وی بیشک ۞ الحال قاعدۂ
دوم برای معرفت سہام ہر یکے از آحاد یک فریق بیان میکند و میگوید ۞ نیز مضروب ہر فریق نما ۞ قسمت باز خارج آنرا
زن بسہم فریق و حاصل آن ۞ سہم ہر فرد آن فریق بدان ۞ حاصلش آنست کہ اعداد ہمان مضروب را کہ در اصل
مسئلہ برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد ہر فریق کہ دریافت سہام ہر واحد از آحادش منظور باشد
قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصۂ ہر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصۂ ہر فرد از افراد آن فریق
دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را کہ مضروب اصل ست بر ہر سہ جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی و پنج میشود
و بضربش در یک کہ سہم فریق جدہ است ہمان حاصل ضرب نصیب ہر واحدہ از جدات باشد و بتقسیم مضروب مذکور
بر اخوات اخیافیۂ خمسہ بست و یک خارج میشود و بضربش در دو چہل و دو حاصل شود کہ حصۂ ہر یک از آنہاست و بتقسیم
ہمان مضروب بر اعیانیات سبعہ خارج قسمت پانزدہ ست کہ بضربش در چار شصت میشود کہ حصۂ ہر فرد از
آنہاست حالا قاعدۂ سوم معرفت سہام ہر فرد از افراد یک فرقہ در رشتۂ نظم کشیده ۞ نیز منسوب کن
نصیب فریق ۞ آنچہ شد از اصل مسئلہ تحقیق ۞ سوی عدد رؤس ای محبوب ۞ پس ہر واحدش دہ از مضروب ۞
بہمین نسبت و بہر زنہار ۞ محنت ضرب رنج قسمت بار ۞ یعنی ضابطۂ سوم برای دریافت حصۂ ہر فرد از یک فریق
طریقۂ نسبت ست کہ ہر چہ نصیب ہر فریق از اصل مسئلہ متحقق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس
آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل ہمان نسبت از مضروبی کہ در اصل مسئلہ برای تصحیحش ضرب
کرده بدہی و از محنت ضرب و رنج قسمت برہی کہ این طریقۂ اسہل ست چنانچہ در مثال مذکور الصدر
میان یک سہم و رؤس ثلثۂ جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل کہ یکصد و پنج بود ثلث آنرا کہ سی و پنج

بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه

باشد حصهٔ هر واحد از جدات واند و میان دو سهم و رؤس خمسهٔ اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس یکصد و پنج که

چهل و دو باشد حصهٔ هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و رؤس سبعهٔ اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست

و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصهٔ هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی عد لفظ بشمار آرند بهتر

است بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه ☩ ضابطه بهر قسمت ترکات ☩ گر تو پرسی ز من بگویم بات ☩

گر مماثل بتقسیم تصحیح ☩ گشت متروک قسمت ست صحیح ☩ زن بمتروک ورنه بالتحقیق ☩ سهم تصحیح هر کسی ز فریق ☩ حاصلش بخش ساز

بر تصحیح ☩ خارجش سهم وارث ست صحیح ☩ این بیان قاعدهٔ آن صورت ست که اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد

بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطهٔ تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک

بانقسیم که مسئله از ان تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن اسهل ست مثلاً تصحیح از بیست و چهار و متروک هم بیست و چهار

یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله

بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصهٔ آن وارث

از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول هشت و ترکه بیست و پنج دینار که

میان هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصهٔ زوج ست در بیست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم

هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه ثمن دینار حصهٔ زوج ست

و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان بیست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت

سه دینار و یک ثمن حصهٔ ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل

ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصهٔ هر اخت بر آمد بدانکه ائمهٔ این فن بصورت

توافق ترکه با تصحیح قاعدهٔ دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور شد که در سلک نظم

در ین مقام الحاق کرده شود ☩ خاص بهر توافق ست اینجا ☩ نیز قانون دیگرای دانا ☩ مال متروک

با تصحیح ☩ در حقیقت توافق ست صریح ☩ پس ز تصحیح حصهٔ هر فرد ☩ ضرب در وفق مال باید کرد ☩ وفق تصحیح را گرفته

بر آن ☩ حاصل ضرب منقسم گردان ☩ سهم هر یک ز هر فریق بدان ☩ هر چه خارج شود ز قسمت آن ☩ یعنی

از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوا قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد

پس حصهٔ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر چه

خارج قسمت باشد آنرا حصهٔ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه

که اصل مسئله از شش و عول نه و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را که حصهٔ زوج ست

در ده که وفق ترکه است ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و اخیافیه یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل
شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکی از خواهران برآید ۞ باز دریاب همین سلوک ۞
حصهٔ هر فریق ای محبوب ۞ یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر ترا دریافت حصهٔ
هر فریق منظور باشد به همین طریقهٔ ضرب و تقسیم حصهٔ هر فریق را دریاب مثلاً در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ اولی عامه حصهٔ فریق
اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج قسمت حصهٔ
فریق اختین هست و در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اعیانیه چهار بود و بضرب در دو
وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات ست بیان قسمت
ترکه بر غرما ۞ دادن وام گر کنی تدبیر ۞ دین دائن چو سهم وارث گیر ۞ گیر مجموع دینها بعمل ۞ همچو تصحیح بی قصور و
خلل ۞ باز جاری کن ای گرامی ذات ۞ آنچه گفتم بقسمت ترکات ۞ غرما بالضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم با الف
ممدوده جمع غریم بمعنی دائن و مدیون هر دو مگر اینجا بمعنی دائن ست بدانکه هر چه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی
ماند اگر بادای دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی ادای دیون نباشد بحساب رسدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقه اش
آنست که دین هر دائن را بمنزلهٔ سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در عمل مانند مجموعهٔ تصحیح بلا قصور گرفته
هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد دران مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را
با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل ست و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر دائن در جمیع ترکه ضرب نمایند
و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکهٔ میت سیزده دینار ست و وام ذمهٔ او پانزده دینار ده دینار از آن
یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت ست و بضرب ده که عدد دین یکی از دائنان ست در سیزده که عدد
مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده ست قسمت کنند خارج قسمت هشت
صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگر ست در سیزده که شصت و پنج شد و تقسیمش
بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه ست و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق میان
دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده است توافق بالثلث
باشد چون ده را که عدد قرض یک دائن ست در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج
که وفق مجموع دیون ست شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه پانزده
حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ دائن دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله درین مقام مسئلهٔ تخارج را
نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام ست بنا بر علی ذلک بنظم آن پرداخته داخل متن مینمایم و بشرحش هم میپردازم
بیان تخارج ۞ گر بچیزی سهمی از متروک ۞ وارثی راه صلح کرد سلوک ۞ اهل این فن تخارجش

بیان قسمت ترکه بر غرما

بیان تخارج

خوانند * بهر ضبطش چنین سخن رانند * که تصحیح مسئله بنگر * سهم هر یک جدا جدا بشمر * حصهٔ آنکه کرد صلح صریح * طرح باید نمود از تصحیح * باقی مال را کنی مقسوم * بر سهام بقیه معلوم * مثل یک عم و شوهر و مادر * صلح بر مهر کرد اگر شوهر ترکه را سه حصه کن آنجا * زان دو ام را بده یکی عم را یعنی بصورت تعدد ورثه میت یکی از جمله وارثان بر چیزی معین از مال متروکه میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شیء فلان را از ترکه در حصهٔ من گذارید باقی ترکه را باهم اقتسام نمایید و بمعنی مصالحه واقع شد اهل فن فرائض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی برآمدن و این تخارج نزد اهل سنت جائز است و هر چند در کتب امامیه بحث مواریث ذکر تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود والله اعلم بالصواب و برای ضبط قاعدهٔ تخارج علمای فرائض چنین میفرمایند که اولاً نظر بر تصحیح مسئله جمله ورثه مع مصالح دارند و سهام هر یک از ان همه جدا جدا اشمارند که بمصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصهٔ فلان و چند سهم نصیب بهمان است بعد از ان سهام آنکس را که بر چیزی معین از ترکه صراحةً صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد و باید انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده است آنرا بر سهام معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکی را بقدر سهامش رسانند مثالش زنی مرد و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درینصورت مسئله از شش است پس اگر شوهر بر مهر که در ذمهٔ اوست صلح کرد درین صورت حصهٔ زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو از ان حق ام و یک حق عم است پس بقیهٔ ترکه را بعد اخراج مهر بر همین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو از ان بمادر و یک بعم بدهند و اگر عم بچیزی مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه با وجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون باقی از حصهٔ زوج فرضاً و رداً بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق ام و بصورت مصالحه احدهما بر چیزی هر دو حصه باخر خواهد رسید و مثال متفقه فریقین آنست که زوج و اب و ابن گذارد مسئله از دوازده است سه از ان بزوج و دو باب و هفت بابن * اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت بابن دهند و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت بابن دهند و اگر ابن مصالحه نماید بر پنج قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند

**بیان رد**

رد که آن گشت ضد عول ایجان * مذهب اکثر صحابه بدان * غیر از اهل فرض ناید اگر * عصبه هیچ کس ترا بنظر * هر چه باقی ز اهل فرض بود * جز بزوجین کن بر آنها رد * رد در لغت بمعنی باز گردانیدن است و در اصطلاح ارباب فرائض باز گردانیدن بقیهٔ ترکه است بر مستحقین آن و رد ضد عول است و عامهٔ صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه است و زید بن ثابت رضی الله عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکهٔ فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

نیز مذہبش را اختیار کردہ اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قائل برد شدہ اند پس مسئلہ اگر سوای اہل فرض کسی از عصبات یافتہ نشود ترکہ میت ہر چہ از اہل فرض باقی ماند بر اہل فرضیکہ سوای زوجین اند رد باید کرد و ابن عباسؓ بر جدہ ہم رد روا نداشتہ و حضرت عثمانؓ قائل برد بر زوجین ہم ہست و نزد امامیہ بصورت انعدام دیگر ورثہ نسبی بر زوج ہم رد ست و بر زوجہ رد نیست چنانچہ در ابتدا گذشت باید دانست کہ نزد مذہب مختار امامیہ خواہر اعیانیہ و علاتیہ مانع رد بر اخوات اخیافیہ ست خلافاً لاہل السنۃ ٭ منحصر بودن مسائل رد ہمگی بر چہار قسم بود اگر بفقدان غیر اہل رد یک جنس واحد از اہل رد باشد ٭ عدد کان بود بر آن رؤس ٭ سازند مسئلہ مشو یا بوس ٭ مسئلہ دو بنت از دو دان ٭ ہمچنین دو اخت مثل آن ٭ یعنی مسائل رد ہمگی در چہار قسم منحصر ست قسم اول آنکہ اگر در صورت فقدان غیر اہل رد یعنی در مسئلہ رد یہ کہ من لا یرد علیہ موجود نباشد اگر دران مسئلہ از اہل رد جز جنس واحد یافتہ نشود از عدد رؤس ہمان جنس واحد بنظر تسہیل مسئلہ باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذاشت یا دو اخت پس تصحیح مسئلہ از دو باشد بدانکہ ہر گاہ از جنس من یرد علیہ بمقام قسمی از دوازدہ سہام ذوی الفروض ست ٭ در دو جنس اند یا سہ مسئلہ گیر ٭ از جمیع سہام بی تاخیر ٭ قسم دوم آنکہ بصورت فقدان من لا یرد علیہ اگر من یرد علیہ دو جنس یا سہ جنس باشند بصورت مسئلہ از جمیع سہام آنہا باید گرفت یعنی ولا تصحیح مسئلہ نمودہ ہر قدر سہام کہ بہر یکی از اجناس مختلطہ از تصحیح مسئلہ رسیدہ باشد آنرا مجتمع کردہ بعدد آن سہام مسئلہ سازند و ہر چہ بہر یکی رسیدہ باشد بوی رسانند و وجہ تصریح بدو جنس و سہ جنس عدم التفاء بدو و ما فوقش آنست کہ باستقرا معلوم شدہ کہ من یرد علیہ زائد بر سہ جنس در یک مسئلہ مجتمع نشوند الحال صور ممکنہ اجتماع اجناس من یرد علیہ و تصحیح مسائل آنہا بیان میکند و میگوید ٭ مسئلہ در دو سدس ای از دو ست ٭ در ثلث با سدس سہ نیکو ست ٭ یعنی اگر دو سدس در مسئلہ من یرد علیہ یافتہ شود مسئلہ از دو تصحیح مثل جدہ و اخت لام کہ اصل مسئلہ از شش ست یک یک بہر یکی بفرضیت باقی برد پس تصحیح مسئلہ از دو ست دہ بہر یکی یک یک برسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئلہ از سہ بہتر ست ٭ ام و دو خواہر اخیافیہ کہ سدس حق مادر ست و ثلث حصۂ ہر دو خواہران اخیافیہ اصل مسئلہ از شش و تصحیح از سہ و بہر دو خواہران و یکی بمادر و نزد امامیہ اجتماع ثلث با سدس ممتنع ست و این صورت داخل قسم اول ست زیرا کہ اولاد ام با ام محجوب ست نزد شان بدانکہ لفظ سدس بضم دال و سکون آن ہر دو آمدہ ٭ دان بنصف و سدس چار ای یار ٭ در ثلث با سدس نیز پنج شمار ٭ نیز از پنج یار مسئلہ ساز ٭ نصف گر با دو سدس شد انباز ٭ یعنی بصورت اجتماع نصف و سدس مسئلہ را از چہار باید دانست مثلاً بنت و ام کہ اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام ہر دو چہار ست و بصورت اجتماع ثلثان و سدس مسئلہ از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر کہ اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئلہ از پنج باید ساخت مثل مادر و دختر صلبی و دختر پسر کہ

اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام پنج و نزد اثنا عشریہ بنت الابن را با بنت صلبیہ نصیبی نیست پس مجموع سہام
درینصورت چہار ست و بطریقہ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین و یک دختر و مثالش باتفاق فریقین
نتوان یافت سوم بنصف و ثلث ز پنج بدان ✤ اندرین ہر سہ شکل ای جانان ✤ گرچہ از شش و اصل مسئلہ بود ✤
لیک از رد بہ پنج عود نمود ✤ یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئلہ از پنج باشد مثل ام و اخت عینیہ کہ مسئلہ
از شش ست و مجموع سہام پنج و بمذہب شیعہ این صورت داخل قسم اول ست کہ ام حاجب اخوات ست و بطریقہ
شان در مسئلہ ردیہ اجتماع دو جنس من یرد علیہ کہ احدہما مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
بالجملہ درین ہر سہ صورت مذکورہ کہ اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
اگرچہ اصل مسئلہ از شش بود لکن از باعث رد بہ پنج بر گردید بدانکہ اگر در صور مذکورہ سہام ہر یکے بر اعداد رؤس
آنہا استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سہام بر رؤس مستقیم نشود بر طبق اصول مذکورہ در تصحیح
عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئلہ و عول ضرب میکردند و اینجا در مسئلہ ردیہ ضرب
باید کرد چنانچہ بعد ازین بیان خواہیم کرد ✤ اول از چار قسم و ثانی ہم ✤ گفتیم اکنون شنو بیان سوم ✤ گر من لا یرد
مثلاً یک اخت عینیہ و سہ ولد الام و مسئلہ ردیہ از پنج و دو از ان کہ حصہ اولاد الام ست با رؤس ثلثہ آنہا تباین دارد و از پنج مسئلہ را در سہ رؤس ضرب کردہ از
شد ای ہمدم ✤ جنس واحد ز اہل رد منضم ✤ فرض من لا یرد دہے ای جان ✤ از اقل مخارجش پس از ان ✤
بر سر اہل رد گراہی دانا ✤ باقیش مستقیم شد فبہا ✤ مثل سہ بنت و شو کہ ہست ز چار ✤ مسئلہ مستقیم و لیس ہموار ✤
یعنی از اقسام اربعہ مذکورہ قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید کہ اگر با من لا یرد علیہ جنس واحد
من یرد علیہ باشد درینصورت تصحیح مسئلہ از اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ نمودہ فرضش با و بدہند پس اگر باقی از ان
بر رؤس اہل رد تماثل حقیقی داشتہ باشد و مستقیم شود فبہا و ہو المدعا مثل سہ دختر و شوہر کہ مسئلہ از چہار ست کہ اقل
مخارج فرض شوہر باشد یکے بزوج میرسد و سہ باقی بر رؤس بنات ثلثہ بلا کسر انقسام می یابد و حاجت ضرب و تصحیح نماند
ور نہ وفق رؤس آنہا زن ✤ بہمان مخرج ار شدای پرفن ✤ باقیش با رؤس اہل رد ✤ بتوافق و گر نہ زن یکبار
عدد جملہ رؤس ای یار ✤ بہمان مخرج اقل یکبار ✤ یعنی و اگر باقی بر رؤس اہل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکورہ با رؤس
اہل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی باشد وفق رؤس را در ہمان مخرج اقل باید زد و حاصل ضرب را تصحیح مسئلہ باید شمرد و اگر باقی
با رؤس من یرد علیہ توافق حقیقی و حکمی نداشتہ باشد عدد کل رؤس را در ہمان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئلہ باید نمود
زوج و شش بنت مسئلہ از ہشت ✤ و ان مثال از پی توافق گشت ✤ یعنی مثال توافق اینست کہ میت زوج و شش دختر گذاشت
اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ چہار ست یکے از ان بشوہر رسید و سہ باقی با رؤس بنات ستہ بتوافق حکمی متوافق بالثلث ست پس
دو را کہ ثلث رؤس ست در چہار کہ اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از ہشت کہ حاصل ضرب ست تصحیح مسئلہ کنند دو بزوج
یک یک بہر یکے از بنات ستہ بدہند سہ زوج با پنج بنت بے اشکال ✤ بہر غیر توافق ست مثال ✤

مسئله از دوازده کو بود لکن از رد به بیست عود نمود ٭ این مثال غیر توافق ست یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس
باین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بچهار که اقل
مخارج فرض زوج ست رد کرده یک را که فرض اوست برآوردند سه باقی را با رؤس بنات خمسه متباین یافته عدد جمله
رؤس خمسه را در اقل مخارج ضرب کردند بیست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج ست بزوج دادند و باقی پانزده را سه
سه بهر یکی از بنات خمسه تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بیست رجوع کرد سه سازم اکنون بشرح و بسط ایجاد
چهارمی از چهار قسم بیان ٭ گر من لا یرد و جنس شود ٭ مجتمع یا من زاهل رد ٭ فرض من لا یرد ده ای مسعود از اقل
مخارج و پس نرود ٭ مسئله کان بر من یرد ست ٭ از ره عقل و فهم آر بدست ٭ گشت قسمت صحیح اگر فیها ٭ ورنه بیک
سو تست ای دانا ٭ یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام اربعه
میکنم و قسم چهارم اینست که اگر با من لا یرد علیه دو جنس از من یرد علیه مجتمع شود اولا فرض من لا یرد علیه از اقل
مخارج فرضش باید داد و مسئله که برای هر دو جنس من یرد علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی ازین اقسام اربعه گذشته
راه دانائی حاصل کرده هر چه از فرض من لا یرد علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر
مسئله مسطوره صحیح و درست آید فبها و هو المدعا و این صحت قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجه مستحقه نصیب اعلی
و در که ربع ست باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
رد بچهار چون یکی از ان بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله رد یه هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس از شش است
قسمت صحیحه انقسام یافت دو از ان بهر دو خواهران و یکی بجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام شش باشند
طبق اصول تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با رؤس آنها متباین ست و دو حصه اخوات سته با رؤس آنها
بالنصف توافق حکمی پس سه را که نصف شش ست اولا در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند بعد وفق
حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله رد یه بزنند و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه و سه سهم
رجدات چهار چهار بهر یک از اخوات بدهند و بمذهب امامیه حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه یک ثلث است
باقی حق جده پدری است واحده باشد یا متعدده بدون رد بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک
دارد بدانکه درین قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لا یرد علیه آنست که باستقرا معلوم شده که
مسئله جامعه چهار طوائف رد یه نمی باشد پس لا محاله در مسئله رد یه زائد بر سه طائفه مجتمع نتواند شد و از ناظم رحمه الله در
نظم این قسم تساهل واقع شده که امر بتقسیم بقیه فرض من لا یرد علیه نموده گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فیها ٭ در بعضی نسخ
بدیل شعر رابعه ازین اشعار باین شعر فرو افتاده ٭ مسئله کز برای اهل رد ست ٭ لکن بران منقسم بقیه که هست ٭
یعنی اولا فرض من لا یرد علیه از اقل مخارجش بدهند بعد ازان بقیه که هست آنرا بر مسئله که برای اهل رد باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است ورنه زن همان مسئله وگرنه ضرب ده * با اقل مخارج مذکوره * حاصلش مخرج
ست بالتحقیق * از برای فروض هر دو فریق * یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه مستقیم شود
همان مسئله من یرد علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب بتحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اهل رد
وغیر اهل رد ست مثل چهار زوجه و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از بست و چهار ست و رد به هشت که اقل مخارج فروض
زوجه ست و بعد ادای فرضش هفت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نمیشود بلکه
میان هر دو مباینت ست پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب ست مخرج فروض من یرد علیه و من لا یرد علیه
شمارند و نزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند پس اجتماع من لا یرد علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد و
داخل قسم ثالث بود و مثال متفقه فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت ست که اصل مسئله از بست و چهار و رد به هشت
و چون هفت باقی بعد ادای فریضه زوجه بر مسئله من یرد علیه که از پنج ست مستقیم نمیشود بضرب پنج در هشت از چهل تصحیح نما
اییت خاتمه مسائل رد دیگر در کتب امامیه مباحث رد با این شرح و بسط از نظر نامه نگار نگذشت بیان معرفت سهم
هر فرقه از مسئله رد به سه گر تو خواهی که گردد ای جان * سهم هر فرقه زین فریق عیان * که بهر یک چه میرسد
بشمار * از همین مخرج فروض ای یار * از اقل مخارج انچه سهام * یافت من لا یرد زنی ناکام * بهمان مسئله که ای محبوب *
کرده سوی من یرد منسوب * حاصل ضرب دان پس ای عاقل * سهم من لا یرد مشو غافل * یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه
ازین فرق من یرد علیه من لا یرد علیه از همین مخرج فروض که مسئله رد به بران منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یکی چقدر میرسد
پس برای دریافت سهام من لا یرد علیه طریقه آنست که سهمیکه من لا یرد علیه از اقل مخارج یافته است آنرا در همان مسئله
که سوی من یرد علیه منسوب کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدانی و بعد ازین
زن سهام اهل رد * یار در باقی که آن ماند * از سهام کسی که ای مسعود * نیست در اهل رد گهی معدود * حاصلش سهم
من یرد و میدان * جعفر اینک نمود ختم بیان * یعنی وقتیکه سهام من لا یرد علیه دریافتی بعد ازان برای دریافت سهام
من یرد علیه سهام اهل رد را که از مسئله خود شان بانها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اهل رد معدود نیست یعنی
در اعداد ویکه از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای سهمش باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طائفه از
من یرد علیه دانند مثلا در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چو یک را که سهم زوجات ست در
پنج که مسئله من یرد علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر آید و همچنین چهار سهام بنات سته را که از مسئله من یرد
علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فرض من لا یرد علیه ست ضرب کنند بست و هشت حصه بنات تسعه حاصل شود
و یکذا یک سهم جده را در هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات سته دانند بدانکه رساله منظوم
سهمین قدر ناظم علیه الرحمة نظم کرده بود بلکه مصرع اخیره شعر سوم در رسائل موجوده یافته نشده لهذا خود نظم کردم

بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئله رد

واز اینجا تتمهٔ شرح کتاب بتکمیل باقی می‌پردازم سهم هر فرقه که شد از ایشان منکسر بر رؤس ایشان ای واما مسئله میشود درست و صحیح
باصول و قواعد تصحیح یعنی نصیب هر فرقه از فرق من لایرد علیه که بر رؤس آنها منکسر شد مسئله رد به باصول و قواعد
تصحیحیه درست و صحیح میشود چنانچه در مسئله مذکورة الصدر میان پنج سهم و رؤس زوجات اربعه تباین ست و همچنین در بیست
و هشت سهام و رؤس بنات تسعه و هفت سهام و رؤس جدات ستة لکن در رؤس زوجات و جدات توافق بالنصف ست
چون نصف احدیها در کل آخر ضرب کنند دوازده میشود و در بین دوازده و نه رؤس بنات توافق بالثلث ست چون ثلث
احدیها را در کل دیگر ضرب کنند سی و شش حاصل شود و آنرا در چهل که مسئله فریقین ست ضرب کنند حاصل ضرب یکهزار و چهار صد
و چهل میشود که از ان تصحیح مسئله فریقین ست پنج که برای زوجات بود بضرب آن در سی و شش یکصد و هشتاد شد حاصل و پنج
بهر یکی از زوجات چهل و پنج میرسد و بضرب بیست و هشت که نصیب بنات ست در سی و شش یکهزار و هشت حاصل می‌آید بهر یکی
از بنات یکصد و دوازده میرسد و بضرب هفت سهام جدات در سی و شش دو صد و پنجاه و دو میشود و بهر یکی از جدات چهل و دو
میراث میرسد بیان مقاسمة الجد ست نزد صدیق اخوة و اخوات خواه اعیانی اند یا علات جمله محجوب میشوند بجد
این تخمین ابوحنیفه رحمه الله ست صاحبینش بقول زید رفته‌اند که بجد وارث این جماعه شوند جد را میرسد هر چه انفع ست بجد
از ثلث و مقاسمه بگیرد یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران اعیانی باشند یا
علاتی همه اینها با جد تحقیق محجوب الارث اند مذهب حبر ان و این قول مختار ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی بن کعب
و اکثر صحابه است و همین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله پسند کرده بران فتوی داده است و صاحبین امام ابی حنیفه
که ابی یوسف و محمد رحمه الله هستند بقول زید بن ثابت رضی رفته‌اند که جماعه اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه با جد وارث میشوند
و جد حاجب اینها نیست و همین ست مذهب ائمه مالکیه و شافعیه و فرقه شیعه ست لکن شیعه بنی الاخیاف نیز با جد شریک شده‌اند بخلاف
دیگران که جد حاجب اینها شمرده‌اند نزد امامیه بی تفرقه جد صحیح و فاسد هر دو مساوی اند و دیگران جد فاسد را شریک اینها نمی‌دانند
کنند و نزدشان جد فاسد از ذوی الارحام ست پس بر قول زید بن ثابت رضی جد را هر چه از دو امر که ثلث مال و مقاسمه باشد انفع و
افضل بود میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زیاده بوی رسد مقاسمه نماید و اگر ثلث مال زیاده مقاسمه باشد ثلث یابد بوی
بدهند سه چیست و الی مقاسمه ایشان و وقت تقسیم جد را اخوان جد بجای برادر یعنی نصف حظش نصیب اخت
بدانکه مقاسمه در لغت یعنی باهم قسمت کردن باشد و باصطلاح صاحبین و اتباع شان قسمت ترکه میان جد و اخوة و اخوات
اعیانیه یا علاتیه بدین طریق که وقت تقسیم مال متروک در میان جد و برادران و خواهران جد را بجای یک برادر فرض کنند و مال را بین
اخوة و اخوات بشمول جد آنها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند پس هر چه بجد رسید نصف آن بخواهر رسید اگر باشد یعنی که جد
بجای برادر ست و ابن علات با بنو الاعیان و داخل شدن در مقاسمه میان [illegible] جد شوند لیکن بعد تقسیم نصیب
از میان بردند جمله یافت حظ اعیانی و ان اگر خواهر ست لا ثانی [illegible] نصیب [illegible] بنو علات

را سهم کنند . چون جد و اخت یعنی و اختین . پس یا علاتی الذاین اثنین . و گر بجای دو اخت یک اخت ست همگی از جد طرف تواند یست . و از آنجا که بنو العلات یعنی اخوة و اخوات علاتیه یا بنو الاعیان که اخوة و اخوات اعیانیه باشند هرچند وارث نمیشوند لکن جد مانع ارث اینها نیست پس برای اضرار جد بتنقیص حصه اش بنو العلات با بنو الاعیان در مقاسمه داخل کرده میشوند و بعد ازان که حصه جد جدا کرده شود اینها خائب خاسر بدون حصول سهمی از میان مقاسمه بیرون میروند و هرچه بعد نصیب باقی میماند همگی آن حصه بنو الاعیان است مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک اخ علاتی گذاشت جد با یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار روس از سه باید شمرد یکی ازان بجد و دو اخ اعیانی را باید داد و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هردو مساوی است و اگر بجای اخ علاتی اخت باشد مسئله باعتبار روس از پنج بود دو ازان بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود و اینجا مقاسمه برای جد بهتر است از ثلث مال اینهمه در صورتیست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از بنو الاعیان یک خواهر ست لا ثانی لها یعنی برادر و خواهر دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و گرفتن حصه خود که نصف متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گرداند مثالش یک جد و یک اخت اعیانیه و دو اخت علاتیه مقاسمه در اینجا برای جد بهتر از ثلث مال است که جد را بجای دو برادر گرفته مسئله از پنج باعتبار روس و تصحیح از ده بضرب پنج در اولاد و مخرج نصف ثانیا در دو که عدد روس اختین علاتیه است جد را چهار و اخت اعیانیه را ده و باقی دو بهر دو اخت علاتیه میرسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از ترکه بهره نه برد زیرا که درین صورت مقاسمه برای جد افضل است و مسئله باعتبار روس از چهار خواهد بود دو بجد و دو بخواهر اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب خاسر خارج خواهد شد . مختلط گر باین جماعه شود . صاحب حصه گر پس جد بعد فرض سهیم میگیر . الفعل سه امور رابی که بعد ازان سه باشد مقاسمه یک چیز . مثل زوج و جد و برادر و نیز مابقی و دوم باشد . اخوین و اخت و جد و جده ثالث آن سدس جمله مال . بنت و اخوین و جد و جده مثال .

یعنی اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو ذو سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم مذکور الفعل امر میگیر یکی ازان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجود نصف درین صورت مسئله از دو و تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل است از سدس و از ثلث مابقی دوم ازان سه امر ثلث بقیه ترکه است بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل دو برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درینصورت بوجود سدس که فرض جده است از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی بماند چون آن را ثلث صحیح نیست اصل مسئله را در مخرج ثلث ضرب کنند شانزده حاصل شود و همان تصحیح مسئله است جده را سه ازان بدهند و پانزده باقی ثلثش را که پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را برا اخوین و اخت للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث مابقی

برای جد فضل از مقاسمه و سدس جمیع مال است جد در صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دوست و ده از آن جد را بمقاسمه
میرسد و بدیهی است که پنج جزو از بجده اکثر است از ده جزو از چهل و دو و بتقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد پنج
از آن بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهة کمتر است از پنج جزو بجده و سوم از آن که ثلث باقی است از سدس جمیع مال کمتر و کمتر است
مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش است سدس آن که یکی
باشد بجده میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث باقی و دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثریت سدس
جمیع مال در این صورت محتاج بیان نیست سه باقی را ثلث صحیح چون نیست پس همین اصل مسئله را که شش است
ضرب کن مخرج ثلث در اصل تا که اصل شود و ثلث را فصل و این بیان قاعده ایست که چون ثلث باقی
تر کیبت بعد اعطای نصیب ذی سهم دیگر سوای اخوه و اخوات مر جد را انفع و بهتر باشد و باقی را ثلثی صحیح نیست پس
اصل مسئله را ببین که از حیثیت مخرج ثلث که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جد را گرفتن ثلث از حاصل ضرب اصل
شود و همان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشت و چون گذارد زنی جد و مادر و اخت عینی و دختر و شوهر پس سدس
بهتر است در حق جد و پنج جز بجد اخت نمیرسد و مسئله اصل از دوازده دان ولیکن عول سیزده گردان واین
مثالی است که در و سدس کل مال مر جد را انفع است از مقاسمه و از ثلث باقی بعد نصیب ذی الفرض دیگر هر چند مثالش
سبق کرد یافت لکن چه بود این مثال در اینجا بر آنست که اخت عینیه یا اخت علاتیه که محجوب بجد نیست لکن در بعض
احیان مع الجد وارث میشود با آنکه چنین مسائل عائله نیز میباشد و خلاصه مضمونش اینکه چون زنی بمیرد و جد و ام و
اخت عیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس در اینجا در حق جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و اخت عیانیه نیز محجوب چیزی
نمیرسد و اگر بجای عیانیه علاتیه باشد بدرجه اولی او را چیزی نخواهد رسید ابتدا از ذکر کرد پس اگر چه اصل مسئله بسبب اجتماع
ربع و سدس دوازده است لکن از عول سیزده میشود بنصف آن که شش باشد حق بنت است و ربع آن که سه
سهم زوج است و سدس که دو باشد حصه جد است باقی ماند یک حق مادر سدس و باشد در این صورت
افزوده سیزده نمایند و اخت که با دختر عصبه بود چیزی نمیرسد و وجه چیست پنج مال از مقاسمه نیست
چون زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی را اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بجد
خواهد رسید و سهم سیزده بالبداهة اکثر از نیست و وجه عیش از ثلث باقی ظاهر است که این ثلث از سهم مقاسمه
کمتر است نزد زید ابن ثابت از اخوات خواه عیانی اند یا علات هیچیک نیست از ذوات الفرض با جد الا در اکدریه
زوج و ام جد و اخت عیانی صورت اکدریه را دانی در حق جد مقاسمه بهتر که بر ضعف حصه خواهر
مسئله از شش و به عائل صحت از بیست و هفت کن حاصل که دو اخت از جای یک اینجا یا بجای اش او ری
نیست ره عول و اکدریه را سدس کل بر جد ولی یعنی نزد زید ابن ثابت هیچکی از خواهر عیانیه و علاتیه با

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئلهٔ اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذات الفرض گردیده و مراد
از بالعرض آنست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری نمی بود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات الفروض
بالکلیه محروم از میراث میشد در عداد ارباب فرائض معدود نمیگردید و وجه تسمیهٔ این مسئله باکدریه آنست که این صورت
بعینه در قبیلهٔ بنی اکدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای اعیانیه
اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد
اصل مسئله از شش است و به نه عول میکند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد
و بهتر از ثلث باقی بعد نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه آنست
که ضعف حصهٔ خواهر خواهد یافت و از بیست و هفت هشت باو خواهد رسید زیرا که از عول حصهٔ جد یک است و حصهٔ خواهر سه
هرگاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر رؤس هر دو که بمنزلهٔ سه اخت اند مستقیم نمیشود پس اورا در سه ضرب
کنند بیست و هفت میشود نه از آن حق شوهر است و شش نصیب مادر و سه سهم جد و نه حظ اخت و بعد ضم نصیب جد
با حصهٔ اخت دوازده میشوند چون این را میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید پس دیدی که
اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساخته تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیده که نصیبش بر نصیب جد
ازدیاد نپذیرد و در مسئلهٔ متقدمه نسبت از ذات الفرض شدن اخت مانع بود و بنا علیه اخت از ارث حظی نبرد
و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عائله و اکدریه باقی نماند اگرچه دو خواهر
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه بزوج و یک بام و یک بجد و یک
باختین خواهد رسید چه مقاسمه و سدس کل درین صورت یک حال دارد و از ثلث باقی بهتر است و اگر یک اخ بجای
اخت باشد هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد درین صورت
سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و نزد امامیه درین صورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر و فضله با
حق و رد اخ خواهد بود و سدس بجد استحبابا میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت است احوال
جد گذشت حاجت اعاده ندارد **بیان مناسخه** هرگاه کسی که متاع گذاشت و ورثهٔ مستحق مال گذاشت
وارثی قبل قسمت متروک نیز راه عدم نمود و سلوک سهام و حظ دیگران گردید و نوبت قسمتش نرسید که از دنیا کوچ
گذشت آن کس را که وارث خود داشت همچنین چند بطن بگیرد که تقسیم مال نشد تا خیر نام این انتقال ایجاد آن
ورثه مناسخه میدانند مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص ورثه
است قبل القسمت بسبب موت آنها با وارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و ورثهٔ مستحقین
مال خود گذاشت و وارثی از ورثهٔ مذکوره قبل قسمت متروکهٔ مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

حظ دیگر وارثان خودش گردید لکن هنوز نوبت قسمتش نرسیده بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی هم بدرود گشت [illegible]
که وارث خود داشت گذشت همچنین چند بطن دیگر را بگیر که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری بمرد نام این انتقال حق
شریعت مناسخه است سه وارث میت دوم لعل نیست که غیر وارث اول است بر یک تیره قسمت هم [illegible]
جنس وارثانند هم پس میت دوم میت است کالمحجوب بل کالمعدوم لکن شود محجوب میگوید که هرگاه صورت مناسخه
متحقق شد پس باید دید که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم از ادخال
واخراج میت ثانی تغییری و تبدیلی واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنس هم شده پس میت دوم مثل محجوب است بلکه کالمعدوم لکن محجوب شود گویا او
درمیان نبود چنانچه شخصی دو پسر و چهار پسر و چهار دختر از بطن زن واحده گذاشت پس یکی از پسران یا دختران کور مرد و وارثی بر
ازین اخوة واخوات خود نگذاشت پس ترکه میت اول بر بنین و بنات احیا للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد سه وارثان هم
غیر یکدیگر یا تغییر قسمت گرد ابتدا کنیم میت اول را سا تصحیح بقصور و خلل و ده بهر وارثی از ان تصحیح سهم او هر چه
کرده تصحیح پس تصحیح میت دیگر کوشیم آنگه بحصه اش بنگر صحت مسئله ما فی الیده که بنوعی مماثلت دارد ضرب و قسمت
در آن در کار مسئله اجمال خود بگذار یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اند ای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول اند
یا باوجود اتحاد ورثه تغییری در قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسخه از میت اول باید کرد و تصحیح
مسئله میت اول با قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که منقح شده بهر یکی باید داد بعد ازان تصحیح میت دیگر
کوشید و بحصه میت ثانی که از ترکه میت اول بوی رسیده و ما فی الیده او است نظر باید کرد که آن با تصحیح مسئله خود اش کدام
نسبت اگر تصحیح مسئله اش با ما فی الیده بنوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی است یا تماثل حکمی که تداخل [illegible]
بصورتیکه ما فی الیده اکثر از تصحیح بود درینصورت ضرب و قسمت کار نیست نه در مسئله تصحیح را اجمال خود گذارند و ما فی الید او را بر
ورثه اش قسمت نمایند مثال تغیر در قسمت با وجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی هر دو یک [illegible]
یک [illegible] دختر [illegible] گذاشت پس دختری زینام مرد و یک برادر علاتی و دو اخت [illegible] گذاشت درینصورت
مسئله میت اول [illegible] پسر و یک [illegible] دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی [illegible] سه سهم ثلث
هر [illegible] یک ثلث با اخ علاتی میرسد پس میان هر دو تقسیم تغیر ظاهر شد و مثال تغایر ورثه [illegible]
بصورت مناسخه و در آخر این فصل شرح خواهد شد و اگر نسبت ما فی الیده با تصحیح او استقامت پذیرد بالتصحیح پس [illegible] اگر
توافق هست وفق تصحیح دوم را بر تصحیح اول زند یا اولین [illegible] تا مسئله درست شود یعنی و اگر ما فی الید [illegible]
دیگر با تصحیح مسئله [illegible] استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و ما فی الیده نوعی از انواع توافق حقیقی یا حکمی
باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده و در تصحیح اولین ضرب باید کرد تا مسئله درست شود [illegible] فی الحال ما فی الید
میت دیگر [illegible] تصحیح [illegible] شده [illegible] بالاقسام صحیح منقسم خواهد شد و مراد از توافق حکمی [illegible]

بیت که مافی الید اقل از تصحیح باشد و هر دو مباین بود پس ای دانا بدان تصحیح اول را به تصحیح هر دو مسئله به جای عالی

ضرب هر دو جای یاره یعنی و اگر میان تصحیح مسئلهٔ میت ثانی و مافی الیدش تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول ضرب

کن و حاصل ضرب در هر دو جا یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج هر دو مسئله ای تصحیح هر دو صورت مذکوره

شمار کن سه پس به تصحیح سومین پرداز و تصحیح دوم را مقام دوم ساز و جای اول گیر مبلغ را پس عمل کن چو ثانی و اولی

آن ضوابط که گفته ام سابق و کن مراعات آن درین لاحق و همچنین تصحیح رابع و خامس و ثانی مبلغ است چون سابق در

قاعده واجب الرعایت دان و هکذا تا بلانهایت دان یعنی چون از تصحیح مسئلهٔ میت دوم فارغ شدی پس به تصحیح

مسئلهٔ میت سوم مشغول شو و این میت سوم را به جای میت دوم بگردان و هر چه بعد تصحیح دوم مبلغ اعداد مسئله

میت اول شده بود آن مبلغ را به جای مسئلهٔ اول بگیر بعد از آن با این مبلغ و ثالث همان عمل کن که در مسئلهٔ ثانیه و

اولی عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین لاحق که ثالث باشد نیز کن یعنی اولا مسئلهٔ میت ثالث

تصحیح کن و ببین که میان تصحیح و مافی الید او کدام نسبت است از صورت توافق و تباین وفق و کل تصحیح ثالث را در مبلغ مذکور

ضرب کن و حاصل ضرب را به هر دو صورت که توافق و تباین باشد مخرج هر سه مسئله شمار کن و در صورت تماثل میان

تصحیح و مافی الید احتیاج ضرب و تقسیم نیست و همین نهج که طریقهٔ تصحیح مسئلهٔ میت ثالث مذکور شد هر یک از میت چهارم

پنجم نیز به جای ثالث شش ششم که آنهم به جای ثانی ست و مبلغی که از تصحیح سوم حاصل شده اول مسئلهٔ میت چهارم

باشد و مبلغی که از تصحیح چهارم حاصل شده اول مسئلهٔ میت پنجم باشد و مبلغی که از تصحیح پنجم حاصل شده اول مسئلهٔ میت

ششم باشد و همچنین قیاس بکن و هر جا تصحیح مسئلهٔ هر یکی ازین اموات قاعدهٔ تصحیح مذکوره را ملاحظهٔ نسبت و ضرب

واجب الرعایت و همین طریقهٔ تصحیح تا بلانهایت باید دانست الا که لفظ دوم و سوم به تخفیف یا و تشدید آن

هر دو در اشعار آمده و آید و مسئله چون زنی فوت شد که مالی داشت و ورثه زوج و بنت و ام بگذاشت و

میان زوج قبل قسمت ترکه ابا مرد و جمله ارثش به دو بعد از آن بنت مرد و وارثان او بنت و ابنین و

جمله ارثش را دادن پس ام هم بیامد مرگ رسید و زوج و اخوین وارثش گردید این مثال است جامع

طرق تصحیح به هر سه صورت تداخل و توافق و تباین و صورتش اینست

صحت المسئلة من ۱۲ ثم ... ۴ فصحت من ۱۶ ثم تضرب ... ۲ فصحت من ۳۲ ثم تضرب فی ۴ فصحت من ۱۲۸

| زوج واحد | بنت حامده | ام محموده |
|---|---|---|
| ربع | نصف | سدس |
| ۳ | ۶ | ۲ |
| ۳ | ۹ | ۲ |
| ۸ | ۱۸ | ۶ |
| ۳۲ | ۴۲ | ۲۴ |

واصف المسئله من ۴ | مافی الیده ۳ ثم ۸ ثم ۳۲ | بینهما تماثل

| زوجه مشکوره | ام منعوته | اب موصوف |
|---|---|---|
| ربع | ثلث مابقی | |
| ۱ | ۱ | ۲ |
| ۲ | ۲ | ۴ |
| ۸ | ۸ | ۱۶ |

حامده المسئله من ۶ | مافی الیده ۹ ثم ۱۸ ثم ۷۲ | بینهما توافق بالثلث

| جده ام الام محموده | بنت وصیفه | ابن ناعت | ابن شاکر |
|---|---|---|---|
| سدس | | | |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۲ |
| ۳ | ۳ | ۶ | ۶ |
| ۱۲ | ۱۲ | ۲۴ | ۲۴ |

محموده المسئله من ۲ تفرسیاتی التصحیح من ۴ | مافی الیده ۹ ثم ۳۶ | بینهما تباین

| اخ صبور | اخ شکور | زوج احمد |
|---|---|---|
| | | نصف |
| ۱ | ۱ | ۲ |
| ۹ | ۹ | ۱۸ |

۱۲۸

الاحیاء

| موصوف | منعوته | مشکوره | شاکر | ناعت | وصیفه | احمد | شکور | صبور |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۶ | ۸ | ۸ | ۲۴ | ۲۴ | ۱۲ | ۱۸ | ۹ | ۹ |

بدانکه درین صورت اصل مسئله حمید بوجه اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده است چون سه بزوج و شش به بنت داده شود یک باقی می ماند پس مسئله رد است و لا از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه که چهار باشد مسئله کنند و یکی ازان بزوج و سه باقی بسهام بنت سه و ام واحد که همگی چهار باشد مستقیم‌اند ... پس چهار را که مسئله زوج بود درین چهار که مبلغ رؤس است ضرب نمایند و از شانزده چهار ازان بزوج و نه به بنت و سه بام خواهد رسید و اصل مسئله زوج متوفی که حمید است ... میان تصحیح و مافی الید بوجود ربع از چهار باشد مافی الیدش نیز چهار و این هر دو متماثلین باهم مستقیم القسمت اند زوجه اش ربع یک یابد و ام ثلث باقی یک و پدرش را باقی دو بصورت میرسد اصل مسئله بنت متوفاة که مشتمل بر شان نسبت توافق در تصحیح و مافی الید است بوجود سدس از شش باشد و مافی الید آن نه و میان هر دو توافق بالثلث است پس وفق شش قائم مقام رؤس است در مبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد و در حکم اصل مسئله است ضرب کنند حاصل قسمت کسی دو دو باشد مخرج هر دو مسئله بود و درین صورت مافی الید ... گردد ...

و دوازده بهر دو ابن و سه به بنت وی خواهد رسید و اصل مسئلهٔ متوفاة که متضمن مثال تباین ما بین تصحیح و مافی الید
او بود نصف است از دو باشد و تصحیحش از چهار که با مافی الید تباین دارد پس چهار را در مبلغ که سی و دو بود ضرب نمایند
یکصد و بیست و هشت حاصل شود که همان مخرج مسائل و از آن تصحیح بطون اربعه است پس مافی الیدش سی و شش
میرسد بعده سهام زوج است و بعده سهام اخوین که بهر یکی نه میرسد

### طریقهٔ استخراج سهام ورثهٔ میت اول و آخر در مناسخه از مبلغ

طریقهٔ استخراج سهام ورثهٔ میت
اول و آخر در مناسخه از مبلغ ادراک حصهٔ هر یک بشنو از من طریقهٔ اینک + گر تصحیح اول و ثانی
هست بنوعی که میدانی + حصهٔ وارثان اول را + زن تصحیح دومین انجا + حصهٔ وارثان آن دیگر + زن تباین بمافی الید
همان دیگر + اگر خواهی که سهام ورثهٔ هر یک سوات از مبلغ تصحیح برآری پس طریقه آنست که اگر در تصحیح اول و دیگر بنوعی
معلوم یعنی تباین هست سهام وارثان میت اول در تصحیح دیگر ضرب کنند ای حصهٔ هر وارث را تا بطونیکه فوق بطن
اخیر مناسخه باشند در تصحیح اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آن وارث دانند و طریقهٔ استخراج سهام وارثان
آن میت دیگر که خاتم المناسخه و بطن اخیر بود آنست که حصهٔ این وارثان را که از تصحیح مسئلهٔ مورث بایشان رسیده
در جمیع مافی الید همین میت دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود + سهام هر دو باهم
موافق اند اگر + گرچه مضروب هست سهم دگر + وفق تصحیح و وفق مافی الید + بهر ضرب سهام میباید + یعنی اگر هر یک
از تصحیح اول و اخیر باهم متوافق هست پس درینصورت هم اگرچه برای دریافت سهام هر یک از ورثهٔ میت اول و دیگر
مضروب سهام هر یک است لکن برای ضرب سهام ورثهٔ اول مضروب فیه وفق تصحیح اخیر است و برای ضرب سهام
ورثهٔ اخیر مضروب فیه وفق مافی الید میباید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام ورثهٔ اول را در وفق تصحیح و سهام
ورثهٔ اخیر را در وفق مافی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مصححه شمارند

### بیان ذوی الارحام

بیان ذوی الارحام
سه هست توریث ذوی رحم منقول + از کبار صحابهٔ مقبول + هست مختار بو حنیفه همین + همبر آن صاحبین نی
لیک زید بن ثابت مقدام + نیست قائل بارث ذو الارحام + هست مختار مالک این مذهب + رفته هم شافعی
بدین مشرب + بدانکه   ذو رحم بفتح را و کسر حای مهملتین در لغت بمعنی صاحب قرابت است و در شرع هر قریبیکه
سوای ارباب فرائض و عصبات باشد چنانکه بعد ازین مذکور است پس توریث ذو رحم از کبار صحابه و اکثر آنها مثل عمر فاروق
و علی مرتضی و ابن مسعود و ابی عبیده جراح و معاذ بن جبل و ابی الدرداء و غیرهم رضی الله عنهم منقول شده و در
روایتی از ابن عباس هم آمده و علقمه و ابراهیم و شریح و حسن و ابن سیرین و عطاء و مجاهد از تابعین هم بدان رفته
و همین حکم مختار امام ابو حنیفه است و بر همین اند صاحبین حبر گزیده که ابی یوسف و محمد اند و نیز بهمین طرف رفته
و علمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند و ببعض عصبات مصطلحهٔ اهل سنت شامل کرده اند چنانچه
در ما بعد ذکر شن خواهد آمد لکن زید بن ثابت از زمرهٔ صحابه قائل وراثت ذوی الارحام نیست و در روایتی شاذ از ابن عباس رض

عباس و نیز همچنین ست و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر از تابعین هم بدین رفته اند و مختار امام مالک هم همین ست ٭
و امام شافعی نیز باین مذهب رفته و قمقام بفتح قاف و ضم آن یعنی سردار و سید قوم ست ٭ هر قریبی که نیست آنرا سهم
و عصبه نیز نیست از ذوی السهم ٭ هست در شرع ذو رحم نامش ٭ منقسم دان بچار اقسامش ٭ یعنی آن صاحب قرابت
که ذوی السهم مقدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذو رحم ست و آن منقسم بچار صنف ست ٭ صنف اول بسوی نسب
اموات ٭ آنکه شد منتمی بدخل بنات ٭ اول اولاد دختران بشمر ٭ بعد ازان نسل دختران پسر ٭ صنف اول از
اصناف اربعه که بجانب میت بدخل دختران منتمی و منتسب باشد یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند بواسطه
این نسبت بنت واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران صلبی اگرچه فروتر باشند باید شمرد و بعد اینها اولاد دختران
پسر میت ست اگرچه فروتر باشند ٭ صنف ثانی که هست موتی را ٭ انتما جانبش علی آنجا ٭ بود غیر دخل ام بالذات ٭
یعنی اجداد فاسد و جدات ٭ صنف ثانی از اصناف اربعه آنست که موتی را بجانب وی انتساب باشد لکن آن
انتساب بغیر دخل ام نباشد یعنی دران انتساب ام بالذات واسطه نسبت شود و مراد ازان اجداد فاسد اند و جدات فاسده
که میت بواسطه ام خویش بطرف آنها منتسب میشود ٭ صنف ثالث که انتمای آن ٭ سوی ابوین میت ست عیان ٭
نسل اخت و بنات اخ دانی ٭ نیز ابنای اخ لام خوانی ٭ صنف ثالث از اصناف اربعه آنکس ست که انتسابش بطرف ابوین
میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند اب یا ام واسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد اخوات
اعیانیه و علاتیه و اخیافیه ست و همچنین بنات اخوة اعیانی و علاتی و اخیافی ست و نیز ازین صنف پسران اخ اخیافی
اند ٭ صنف رابع که منتمی ست همان ٭ سوی جدین و جدتین ایشان ٭ عمه و خال و خاله اموات ٭ عم لام نیز این
ستوده صفات ٭ صنف رابع از اصناف اربعه که همان منتسب ست بطرف هر دو جد میت که اب الاب و اب الام
باشند و بطرف هر دو جده میت که ام الاب و ام الام باشد و آن عمه میت ست که اگر خواهر اعیانیه و علاتیه پدر میت ست
منتسب بجد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخیافیه پدر میت ست منتمی بسوی جده پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین صنف خال و خاله میت ست که اگر برادر و خواهر اعیانیه و علاتیه مادر میت ست [illegible] منتسب بسوی جد مادری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخیافیه مادر میت ست منتمی بسوی جده مادری میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم اخیافی
میت ست یعنی برادر اخیافی پدر میت که منتمی بجده پدری میت ست و اعمام اعیانی و علاتی از عصبات اند نه از ذوی الارحام
نیست اصناف اربعه ذوی الارحام و هر که بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتمی شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام ابوین میت و اخوال آنها و همچنین عمومه و خووله جدین و
جدتین میت مگر آنکه بتکلف در صنف رابع درج نمایند و مراد از جدین و جدتین اعم ازان گیرند که بدرجه اولی باشند یا فوق
آن ٭ از ابو یوسف اینچنین مرویست ٭ که همین بو حنیفه را مرضی ست ٭ و ز محمد روایت ست درین ٭ که بقول

اصناف اربعه مذکوره از امام ابوحنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن زیاد
چنین مرویست که همین ترتیب اصناف مرضی امام ابوحنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن از امام روایت کرده که
اقدم الاصناف اول ست بعد از ان دوم پس سوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزو میت است بعد از ان
اصل او ست بعد از وی جزو اب بعد از ان جزو جد و همین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی به است در ینمقام و همین
ترتیب توریث این اصناف مختار علمای امامیه ست لکن فرق آنست که نزد شان صنف ثانی و صنف ثالث در
یک درجه اند که عند الاجتماع باهم وارث توانند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابو سلیمان از محمد رحمه الله
روایت کرده و آن روایت اینست که امام ابوحنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی ست و صنف اول
بعد از صنف ثانی ست بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات اقوی و اعلی ست چنانکه در درجه او ست
یعنی ام الام ذات الفریضه ست و زینکه محاذی ابن البنت است ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست و نیز جد ابو الام
در قصاص میت اگر میت در قتلش شریک باشد کشته نشود و ولد بنت میت کشته میشود و مختار صاحبین ابو الام
که میان صنوف ذوی الارحام صنف ثالث مقدم است ای را ابو الام زیرا که از زمره اجداد یعنی این هر دو روایت
از امام ابوحنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف و محمد رحمهما الله اینست که از میان اصناف ذوی الارحام صنف
ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة و ابنای اخوة لام باشند بر ابو الام از زمره اجداد مقدم ست و اول بفتح و تخفیف
مهملتین بمعنی سخی و بهادر آمده

## بیان صنف اول ذوی الارحام

هر که اقرب بمیت از اینهاست
بمیراث اقدم و اولی ست پس بنات بنات دان اولی از بنات بنات ابن اینجا و مساوی در رتبه اند بهم
ز انمیان نسل وارث ست اقدم پس ازینجاست بنت بنت پسر اقدم از ابن دختر دختر بعد از ان که از بیان ترتیب
اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس اول احوال توریث صنف اول بیان
میکند و میگوید از صنف اول چند شخص یافته شوند پس هر که قریب بمیت باشد میراث را بهان اقدم و اولی ست
بنا برین قاعده بنت کسی سوی میت بیک واسطه ست اولی باشد از بنت بنت الابن که منتسب بمیت بدو واسطه
ست اگرچه واسطه آن قوی ست باتفاق فریقین و اگر هر یکی از آنها در رتبه و درجه باهم برابر باشد که وسائط هر یکی متساوی
العدد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اهل فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث ست پس بهمین سبب
بنت بنت الابن که دختر زن ذات الفریضه ست اقدم و اولی از ابن بنت البنت باشد که هر چند خودش قوی ست لکن پسر
ذات الرحم ست و نزد امامیه مذهب مختار درین صورت اولاد پسر را اگرچه انثی باشد ضعف اولاد دختر اگرچه ذکر باشد میرسد و
در اولاد اولاد هر یکی للذکر ضعف الانثی منقسم میگردد و پدر و مادر میت حاجب اینها نمیشوند و اگر مساوی است رتبه

سر یک * نیست از نسل وارثی ... * یا بو وسل ...

سر ابدان * و در فروعات کرده اند بیان * هر زنی راست نصف حصه مرد * با صولش نظر نباید کرد * بل خلاف صفات
شان یکسان * هست در مردی و زنی یکسان * یعنی اگر هر یکی از اینها مساوی الدرجه هست و هیچ یکی از اینها از اولاد وارث
نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هر یکی از اینها از اولاد وارثی هست مثل ابن بنت الابن و بنت
بنت الابن پس درین صورت ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر خودش و حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام ابی حنیفه رحمه الله
هست قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سر ابدان بیان کرده که در موجودین للذکر ضعف الانثی تقسیم
نمایند و نظر بذکورت و انوثت اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثت
یکسان شمارند مثلاً بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بینهما للذکر حظ الانثیین منقسم خواهد شد و ذکورت ابن البنت
و انوثت ام الابن ملحوظ نخواهد گردید و درین صورت نظر امامیه بصفت ذکورت و انوثت طبقه اولی هست
اگر هر یکی از آنها از یک صنف اند چنانچه درینجا هست در فروع آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف الصنف اند
دو حصه باولاد پسری یک حصه باولاد دختری دهند و ذکورت و انوثت فروع را ملاحظه نکنند چنانچه بنت بنت الابن
و ابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث و ابن را دو ثلث هست و نزد امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث
باشد * و نزد محمد در اتفاق اصول * رای ابو یوسف و حسن منقول * و در خلاف هست صفات اصول * قسمتش بر اصول
منقول * حصه اصل را بفرع دهند * بخلاف فروع دل ننهند * چون از بیان مقوله ابی یوسف رحمه الله فراغت
حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفت اصول در ذکورت
و انوثت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول هست و اگر در صفات ذکورت و انوثت اصول اختلاف هست از محمد
رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شد که اولاً مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصه هر اصل را بفرعش باز میدهند
و با خلاف ذکورة و انوثت فروع متوجه نشوند * پسری گر بود ز یک دختر * دختری هم بود ز دخت دگر *
هست بالاتفاق قسمت مال * بهر زن نیمه نصیب رجال * این مثالیست که حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله
درین صورت یکی هست که اگر میتی را یک ابن البنت هست و یک بنت البنت مال میت باتفاق صاحبین و حسن
میان هر دو برای زن بنصف حصه مرد باشد که نزد ابو یوسف و حسن باعتبار ابدان فروع و صفات آنها و
نزد محمد رحمه الله بلحاظ اتفاق صفت اصول دو ثلث با بن و یک ثلث به بنت خواهد رسید و نزد امامیه که بالمناصفه
هر دو بنت انقسام یافته حصه هر بنت بولدش خواهد رسید و یکی ابن بنت دختر * و ان دگر ابن بنت بنت دگر *
نزد آن هر دو طور قسمت آن * در فروع هست بر سر ابدان * بطریق محمد این قسمت * در اصول ست اندر هیئت *
بطن ثانی محل قسمت دان * حق هر اصل ده بفرع همان * این مثالیست که در آن حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله

مختلف است که اگر یکی بنت ابن البنت و دیگری ابن بنت البنت است نزد یابو یوسف و حسن رحمهما الله بطریقه
آن در فروع برابر آن است اثلاثا دو ثلث با ابن بنت البنت و یک ثلث به بنت ابن البنت سند بطریق محمد رحمه الله قسمت
این که در صحیح است در اصول سبب یعنی بطن ثانی را محل قسمت دانند که اول محل اختلاف بذکورة و انوثت همانست پس
مال را اثلاثا قسمت کرده دو ثلث به بنت ابن البنت حق پدرش و یک ثلث با ابن بنت البنت حصه مادرش بدهند
و نزد امامیه نظر با صول هر دو انصافا بهر یک تقسیم نمایند و در بطون کثیر مختلف اند پس بقول محمد رحمه الله در قسمت
مال اولا باید بر خلافیکه اولا زاید پس دو فرقه کن از ذکور و نسا جمع کن خط هر فریق جدا پس با ولاد هر دو طایفه
بین که کجا هست اختلاف در بین قسمت حظ زمره اسلاف کن بر اعلی الخلاف این اخلاف باز انجا جماعه
زن و مرد مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین تا نهایت اعمال طور تفریق هست قسمت مال یعنی اگر
از ذوی الارحام تا جدات و اجداد آنها که بنات و ابناء متساویة الدرجات میت باشند بطون کثیرة الوسائط مختلفة
الصفات اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت مال ابتدا بر خلافی باید که اولا پیدا شده یعنی در بطنی که اول اختلاف
ذکورت و انوثت واقع شده مال متروک را اولا قسمت نمائی پس همان بطن جمع فرقه بکن یکی فرقه ذکور و دیگر فرقه نسا
و سهام هر فریق را ازین هر دو فرقه جدا جدا جمع کن بعد ازان باولاد هر دو طائفه مذکوره ببین که اختلاف
بذکورت و انوثت در اینها کجاست هر جا که اعلی الخلاف یعنی اول اختلاف ذکورت و انوثت در اولاد
اینها یافته شود حظ اسلاف ای حصه هر فرقه از ذکور و اناث بر اختلاف و اولاد اینها قسمت کن باز بعد
قسمت این جماعه زن و مرد اعلی الخلاف را مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین نظر در اولاد این هر دو فرقه تا
باید نمود و همان عمل سابق را کار بند باید شد بالجمله تا نهایت اعمال که عمل منتهی شود همین طریقه فرقه فرقه کردن
و قسمت مال بر آنها نمودن است و مثالش اینست

مسئله نزد محمد رحمه الله از ۵ او تصحیح از ۶۰

| ١ | ٢ | ٣ | ٤ | ٥ | ٦ | ٧ | ٨ | ٩ | ١٠ | ١١ | ١٢ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | ابن | ابن | ابن |
| بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت |
| بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | ابن | ابن | ابن | بنت | بنت | ابن |
| بنت | بنت | بنت | ابن | ابن | ابن | بنت | بنت | ابن | بنت | بنت | بنت |
| بنت | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت |
| بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | بنت | ابن | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت |
| ١ | ٢ | ٣ | ٤ | ٦ | ٢ | ٦ | ٣ | ٩ | ٤ | ٨ | ١٢ |

شخصی مرد و دوازده شخص از ذوی الارحام متساویة الرتبه در بطن سادس گذاشت که نه از ایشان نسوان اند از اولاد بنات و ابناء سه رجال از اولاد بنات و در رابع دوازده شخص احدی ولد وارث نیست پس تصحیح این مسئله نزد ابی یوسف رحمه الله و پیروانش از پانزده هست باعتبار عدد رؤس للذکر ضعف الانثی میرسد و نزد محمد رحمه الله اصل مسئله از پانزده هست و تصحیحش از شصت پس کل مال متروک را پانزده سهم کرده و اولاد اول بطن که سه ابن و نه بنت اند و عدد رؤس آنها پانزده تقسیم نمایند و ذکور را یک فرقه و اناث را یک گروه سهام هر یک جداگانه جمع کنند شش سهام ابنا و نه سهام بنات اند و در بطون ما تحت اختلاف صفت ذکورت و انوثت جویند در بطن ثالث این اختلاف موجود هست که در اولاد ابنای ثلثه یک ابن و دو بنت هستند چون شش را که حصه ابنای ثلثه هست میان اینها للذکر حظ الانثیین تقسیم نمایند سه ابن و سه بنت خواهد رسید پس ابن و دو بنات را یک فرقه کنند و ابن را یک فرقه و سهام ثلثه ابن آخرین عش که اختلافی در آن واقع نشده رسانند و در فرقه هر دو بنات در بطن خامس اختلاف هست آنجا تقسیم للذکر ضعف الانثی دو با ابن و یک بنت رسیده بعینه بفروع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در بطن ثالث در اولاد فرقه بنات تسعه هم اختلاف هست که شش بنت و سه ابن اند و اینها دوازده رؤس شدند که سهام تسعه این فرقه بر رؤس آنها مستقیم نمیشوند و میان سهام و رؤس توافق بالثلث هست پس چهار را که ثلث رؤس هست در اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب که شصت باشد تصحیح مسئله نمایند و از این تصحیح سهام فرقه ابنای ثلثه بطن اول بست و چهار گردیده چهار از آن بفرع ابن اول که ولد عاشر هست و هشت بفرع ابن ثانی که فرزند یازدهم هست و دوازده بفرع اخیر ابن ثالث که ولد دوازدهم هست خواهد رسید و سهام فرقه بنات که نه بود سی و شش خواهد شد و در بطن ثالث تقسیم للانثی نصف الرجل هجده حق بنات سته و هجده حظ ابنای ثلثه باشد و هر یکی از این ذکور و اناث را الفریق بدو فرقه نموده در بطن رابع که بفرقه ذکور اختلاف هست نه با ابن و نه بهر دو بنت تقسیم کنند بنت با بفرع وی دهند و در فرقه هر دو بنت در بطن سادس اختلاف هست از نه سهام آنها در آنجا سه به بنت و شش با ابن بدهند و در فرقه بنات سته بطن ثالث که حق شان هجده سهام هست بطن رابع اختلاف شده که از اولاد آنها سه بنت و سه ابن اند دوازده سهام بفرقه ابنا و شش بفرقه بنات میرسد این فرقه ابنای ثلثه در بطن شش و بنت و یک ابن مختلف شدند شش با ابن رسیده بفرعش منتقل خواهد شد و فرقه این هر دو بنات در بطن سادس مختلف شده آنجا چهار با ابن و دو به بنت خواهد رسید این فرقه بنات ثلثه بطن رابع در بطن خامس مختلف بیک ابن و دو بنت شده از شش سهام آنها سه با ابن و سه بهر دو بنات خواهد رسید سهم این ابن بعینه بفرعش منتقل خواهد شد و سهام بنات در بطن سادس بوجه اختلاف للذکر حظ الانثیین منقسم خواهد شد و درین صورت نزد علمای اثنا عشریه مسئله از پانزده هست و اقسام در بطن اول للذکر ضعف الانثی و حظ سر اصل بفرعش رسانیده شود و سه هم محمد در اصل میگیرد و صفت اصل و از فروع عدد و اگر از بنت بنت بنت بود و دو پسر وارث اثاثه جد و نیز از ابن بنت بنت گر مستحقش میماند که دختر از ابن دختر ثالث و بست که دو بنت هم وارث و پسر

بنزد وش محل قسمت شان بطن علی الخلاف لیک در ان صفت اصل معتبر باشد وز فروع ست اعتبار عدد میشود منقسم بهفت سهام و اینچنین میرسد بذوی الارحام که بو چهار سهم ابن از ان باقی حصه دو بنت ان حظ هر یک بفرع او برسد شش صحت از بست و هشت در ان بیکد حالا امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان مشروط کرده بیان میکند و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله در قسمت ترکات بر اصل صفت اصول که ذکورت و انوثت باشد میگیرد و عدد از فروع میگیرد که فروع هر یکی چند شخص اند مثالش بدین صورت ست

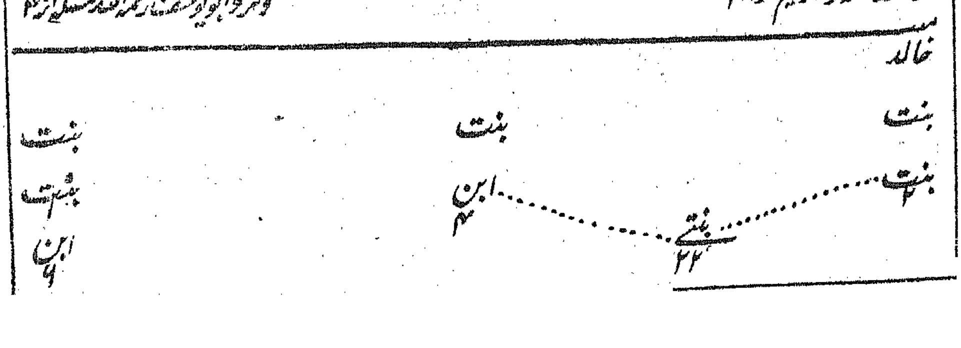
نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ تصحیح از ۲۸ و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۷

میت بکر

| | | |
|---|---|---|
| بنت | بنت | بنت |
| بنت | بنت | ابن |
| بنت | ابن | بنت |
| ابنی | بنت | بنتی |
| نزد محمد ۳ | ۹ | ۱۶ |
| نزد ابی یوسف ۴ | ۱ | ۲ |
| نزد اماسیه ۲ | ۲ | ۲ |

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث اناث جد فاسد خود بود و نیز یک دختر از ابن البنت بنت دیگر مستحق اناث مذکوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن علی الخلاف محل قسمت باید و انست لکن در ان بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن علی الخلاف در ینجا بطن ثانی ست که صفت ذکورت و انوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش و ابن را گرفت و یک دختر را از ین دو نیز باعتبار عدد فرع وی دو دختر باید شمرد و یکد ختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت پس مجموع رؤس بطن هفت باشد که بنای مسئله بر انست و بدین وجه ترکه میت بهفت سهام منقسم میشود و بهر یکی ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم ابن البطن وم ست و باقی سه از ان حصه هر دو بنت البطن دوم و از ان نصیب بنت ذات الفرعین و یک از ان حظ ذات فرع واحد پس فقه ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن بهر دو دختر انش بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث برابر ابن و بنت که بجای بنتین ست علی السویه منقسم گردانند و حصه هر یک بفروعش در بطن چهارم رسانند و چون در بطن سوم تقسیم انصافا است و عدد سه نصف صحیح ندارد اصل مسئله را که هفت باشد در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سه ثلث سهام بنت بنت البنت بر دو پسرانش انصافا منقسم شود و نصف صحیح ندارد باز چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بست و هشت شود که از ان

تصحیح مسئله است و اگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار در نصیب دختران و پسر واقع میشود و عدد رؤس بنات
و ابن چهار است و آن با سه سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنند بیست و هشت میشود و هر یک هشت به تصحیح رسید و صورت مسئله
از سه است و تصحیح از شش و دو و هر یک بنات ثلثة اقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد و دو حصه به بنت ابن
بنت البنت و یک یک بهر یکی از ابنین و بنتین خواهد رسید و لیکن ابو یوسف اندرین صورت مال در فروع میکند قسمت
چار ازان میدهد بهر دو پسر و باقی سه نصیب دو دختر یعنی هرچه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود و لکن ابو یوسف رحمه الله
درین مسئله مال متروک را برابدان فروع قسمت میکند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار ازان بهر دو
پسران بنت ابن البنت دهد و باقی سه سهم بهر سه دختران که بهر واحد ازان یک سهم رسد و چون توریث جمع دانشمند
از قرابت جهات میگیرند و نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دان بالذات هست و نزد محمد موصوف
در اصول اعتبار آن معروف و این تتمه مباحث صنف اول ست میگوید که چون در توریث ذوی الارحام جماعه دانشمند
که علما و فقها اند از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحده هست یا متعدده پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات
در ابدان رؤس فروع بالذات هست بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتدا تقسیم میکند و همین هست
روایت صحیحه از وی رحمه الله مختار علمای ماوراء النهر و هرچه مختار فقهای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله ذو الجهتین و
صاحب جهة واحده در توریث یکحال دارد و این روایت مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات در اصول است نه فروع زیرا که او مال را
بر اعلى الخلاف تقسیم میفرماید و نزد او امیه چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول است احتیاج بلحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرعش میرسد
اگر فرع ذات الجهتین هست حصه دو اصل خود خواهد یافت و نه حصه یک اصل خود را گر دو دختر بنت بنت بود و که همان ابن بنت
بنت ولد و نیز از بنت دختر ثالث و یک پسر هست مال را وارث هست سه سهام قسمت مال و نزد ابو یوسف بسته حصه مال دو ثلث
حق هر دو دختران و یک ثلث حصه پسر برسان و بطریق محمدی که گذشت و سائیج تصحیح آن بیست و هشت و بیست و دو
به دختران و شش ازان حصه پسر بنهی و لیکن قول محمد ست قوی و هست ذوی رحم بران فتوی و این مثال اعتبار جهات
قرابت که اگر کسی بمیرد و از وی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد بنت دیگر ست پس هرا
این هر دو دختر میت از دو جهت یکی جهت پدری دیگر جهت مادری و نیز پسری از بنت البنت سوم وارث مال هست بدین صورت
نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸
و نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۴



و درین صورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات عمتین اند هر یک از ان بمنزله یک ابن باشند مسئله از سه
بوده مال را بر سه سهم قسمت کرده دو ثلث مال حق هر دو دختران عم اند و یک ثلث نصیب پسر رسانند پس هر یکی را از ابن عم و
بنتین یک یک سهم رسد و همچنین ست نزد فرقه اثنا عشریه مگر باعتبار اصول آنها که سه بنات اند پیش ترکه میت را بر سه قسمت
کرده یک یک بهر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه هر اصل بفرعش منتقل گردانند و بطریق محمدی که بیانش گذشت یعنی
موافق مذهب محمد رحمه الله تصحیح مسئله اندرین صورت از بست و هشت باید کرد بدین طریق که در بطن ثانی که اول خلاف است
تقسیم کنند و دران بطن یک ابن ست بمنزله دو ابن که اعتبار جهات قرابت نزد وی از اصول ست و دو بنت اند یکی از ان
بمنزله دو بنت ست که هفت و شش اند پس مسئله از هفت باشد پسر را از ان چهار سهم و بنت متعدد الفرع را دو سهم و بنت
دیگر را یک سهم رسد و ذکور و اناث را طوائف جدا گانه ساخته سهام اربعه پسر را بهر دو دختر انش رسانند و سهام ثلثه بر دو
بنات را بر فروع آنها که یک ابن و دو بنت ست للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نماید چون سهام ثلثه بر فروع بعد مباینت
و هشت چهار را در اصل مسئله که هفت ست ضرب کنند و حاصل ضرب که بست و هشت ست تقسیم تصحیح نمایند بست و دو
از ان بهر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدهند که بهر یکی یازده یازده رسد و شش از ان حصه پسر بدهند الحق قول محمد رحمه الله
در احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام ابو حنیفه رحمه الله ست و در مسائل ذوی الارحام همین
قول فتوی ست مگر علمای بخارا در مسائل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه التیسیر و سهولت بر قول ابو یوسف
رحمه الله فتوی داده اند **بیان صنف ثانی** اقرب صنف ثانی از موتی به میراث بردن سزاوار اولی + و در تساوی قرب
زینها آنکه مدلی بوارث ست اولی + و در مساوی منازل آنهاست متفق و صفت من هم مدلی ست + و در قرابت **بیان صنف ثانی**
هم اتحاد بود منقسم بر رؤس ایشان بیکید یعنی آن صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بمتوفی باشد از جهت
پدر بود یا مادر بهر بردن میراث از متوفی اولی باشد باتفاق فریقین پس اب الام اولی از اب ام الام و اب ام الاب و همچنین
اب ام الاب اولی از اب ام ام الاب و از اب ام اب الاب ست و برین قیاس حال جدات ست و در صورت تساوی قرب
قرب ازین جماعه که تساوی القرابت اند هر که منتسب و متوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سهیل و ابو الفضل خفاف
و علی بن عیسی بصری چنانکه اب ام الام اولی ست از اب اب الام که مدلی به آنجا ام الام ست که جده صحیحه ست و اینجا اب الام
ست که جد فاسد بود و ابو سلیمان جرجانی و ابو علی بستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل نداده اند و در صورت
مذکوره هر دو را وارث میدانند و همین ست مذهب امامیه اگر منازل قرب ابعد اد لا بوارث و غیر وارث در یکدیگر مساوی
و وصف مذکور ة و اتحاد و کسی که بواسطه اش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد ست یعنی بصورت تساوی قرب
و لا بوارث و غیر وارث و اوصاف مدلی به هر یکی متحد ست که هر یکی بوصف مذکوره متصف ست یا بوصف انوثت و در جهت
قرابت هم اتحاد ست که هر یکی جانب اب میت ست یا هر واحد از طرف ام میت ست چنانچه اب ام الاب و ام

اب ام الاب پس درینصورت ترکه را برابدان انها للذکر ضعف الانثی اثلاثا تقسیم نمایند باتفاق فریقین و معنی ادلاء و بیان مدلی و مدلی به و فصل حجب گذشت و وصف مدلی مدلی بهم اگر یابی و مختلف بایدت که دریابی و اول بطن که اختلاف در آن است آن را محل قسمت ان و انثی با وجود تساوی تا ساقل این صنف و صنف مدلی بهم که بشرط انتساب ایشان بسوی میت اگر مختلف بیدکور مدو انوثت یابی آن ترتیب بایدت دریافت یعنی اول بطنی که دران اختلاف واقع است آن بطن را محل قسمت و ذکور و اناث را للذکر ضعف الانثی تقسیم کنی و طائفه نساء و زمره رجال را دو فرقه جداگانه گردانی چنانچه در صنف اول گذشت مثالش نزد محمد رحمه الله مسئله از ۹ تصحیح از ۱۰۸

مکرم

| | | | |
|---|---|---|---|
| الاب | الاب | الاب | الاب |
| ام | ام | ام | ام |
| اب۲ | ام | اب۲ | ام |
| ابا۲ | اب۲ | ام۲ | ام۲ |

درینصورت در مرتبه سوم اختلاف بذکورت و انوثت دو ام و دو اب ست که رؤس انها شش باشد مسئله از شش و چهار سهام هر دو اب که یک فرقه ست و دو سهام هر دو ام که فرقه دیگرست و در مرتبه چهارم رؤس اب و ام فرقه رجال و ابوین ام فرقه نساء سه بهشت و سهام هر یکی ازان فرقه با رؤس انها مباینت دارد و پس شش را در سه که اعداد رؤس ست ضرب کرده از حاصل ضرب که هجده باشد تصحیح مسئله نمایند دوازده که سهام هر دو اب در درجه ثالثه ست باب و ام انها در درجه رابعه هشت و چهار للذکر مثل الانثیین بر سد و شش که سهام هر دو ام در درجه ثالثه ست باب و ام انها در درجه رابعه چهار و دو بر سد و نزد علمای شیعه درینصورت مسئله از شش باشد و للذکر ضعف الانثی در مرتبه چهارم قسمت یابد و اختلاف ست در قرابت اگر بجانبی ام و جانبی ست پدر را ثلثین ست حق طرف پدر و ثلث حق جانب مادر یعنی اگر با وجود تساوی مراتب و اتفاق وصف مدلی بهم در جهت قرابت اختلاف کیت یک جانب ام ست و یک جانب اب درینصورت ثلث حق جانب پدر ست حصه اب باشد و یک ثلث حق جانب مادر ست حصه ام باشد باتفاق درینصورت مسئله از سه و تصحیح از ۹

معظم

| | | | |
|---|---|---|---|
| الاب | الاب | الام | الام |
| ام | ام | ام | ام |
| اب | اب | اب | اب |
| اب۲ | ام۲ | اب۲ | ام |

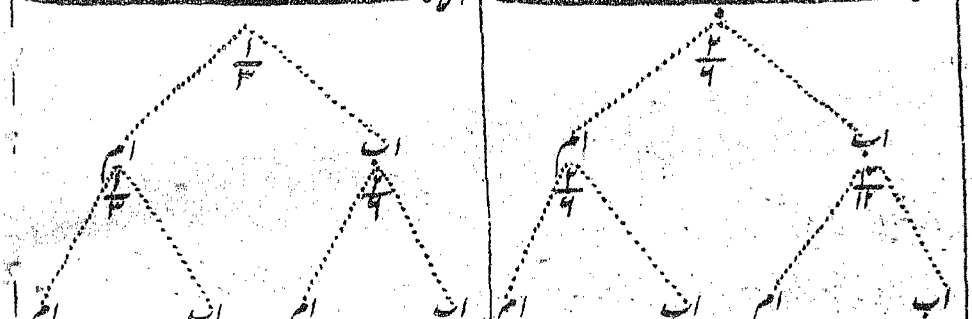
سه گر فریقی کثیر الاشخاص ست ؛ بر همه قسمت حق خاص ست ؛ بطریقی که کرده اند بیان ؛ مرد را حصه دو زن برسان بیت

اگر فریقی از فرقه ابویه و امیه کثیر الاشخاص ست یعنی مثلا اصول پدری یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچه در شان مذکور جانب پدر دو شخص اند و جانب مادر دو شخص پس همه اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت واجب ست بدان طریق که بیان کرده اند که مرد را حصه دو زن سازند و للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزد علمای شیعه بجانب مادر تقسیم بر زن و مرد علی التسویه ست و جانب پدر للذکر ضعف الانثی مثلا اگر شخصی مرد و چهار جد پدری و مادری چهار جده پدری و مادری گذاشت بدینصورت

نزد اهل سنت اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۷ — و نزد امامیه اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۰۸

ممتحن

| امیه | ابویه |
|---|---|
| الام | الاب |




| | ام | اب | ام | اب | ام | اب | ام | اب |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| نزد اهل سنت | ۱/۳ | ۲/۶ | ۲/۹ | ۴/۹ | ۲ | ۴ | ۴ | ۸ |
| نزد امامیه | ۹ | ۹ | ۹ | ۹ | ۸ | ۱۶ | ۱۶ | ۳۲ |

درینصورت نزد اهل سنت بمذهب ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف و علی ابن عیسی بصری دو شخص که اب الام و ام الام باشند مستحق نیستند و باقی شش کس که مدلی بوارث اند استحقاق دارند و بمذهب ابی سلیمان جرجانی و ابی علی البستی هر هشت مستحق هستند و بهر صورت اصل مسئله از سه هست دو سهم حظ اب و یک سهم حق ام و درجه اولی پس اب و ام را دو فرقه جداگانه سازند و حقوق هر یک را علی الخلاف که در مرتبه دوم ست تقسیم کنند و چون سهام هر یک بر رؤس مرتبه دوم که ایشان مستقیم نیست و میان هر دو رؤس تماثل ست اصل مسئله را در سه که رؤس یک فرقه هست ضرب کنند و از نه که حاصل ضرب ست تصحیح نموده از شش سهام اب چهار به پدر ش و دو به مادر ش بدهند و همچنین از سه سهام ام دو به پدرش و یک به مادرش سپارند پس اب الاب را یک فرقه و ام الاب فرقه ثانیه و همچنین اب الام را فرقه و ام الام را فرقه دیگر جداگانه قرار داده حق هر فرقه با بوین آن للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سهام هر یکی ازین فرق چهار گانه بر رؤس ابوین آنها بنا بر مذهب ثانی مستقیم نیست و رؤس بعضه باهم متماثل اند پس عدد رؤس یک فرقه را که سه هست در تصحیح که نه باشد ضرب کنند و از بست و هفت

حاصل ضرب دوازده سهام باب الاب رسیده هشت ازان بپدر شش و چهار بمادر شش رسد و شش سهام بام الاب رسیده
چهار ازان بپدر و دو بمادر شش رسد و همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار ازان بپدر و دو بمادر شش رسد و سه سهام
بام الام رسیده دو بپدر و یک بمادر شش رسد و بر مذهب اول بوین اب الام را چیزی نرسد بلکه از حصهٔ ام شش با ب الام
و سه بام ام الام رسد و بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث با جداد پدری و یک ثلث با جداد مادری میرسد و ثلثین اجداد پدری اثلاثا
منقسم شده دو ثلث آن ثلثین بجد و جدهٔ پدری پدر و یک ثلث آن ثلثین بجد و جدهٔ مادری پدر رسد و جا للذکر ضعف الانثی
قسمت یابد و ثلثی که از اصل با جداد مادری رسیده میان آنها علی السویه تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدری نه است و سهام اجداد مادری
چهار و این هر دو باهم متباین اند یکی را در دیگری ضرب کنیم سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه است ضرب کرده یکصد و هشت حاصل
تصحیح مسئله نمایند سی و دو باب الاب و شانزده بهر یک از ام اب الاب و اب ام الاب و هشت بام ام الاب بدهند و بهر یکی از امامیه
نه نه رسانند و درین مسئله اگرچه بعض علمای شیعه طریق دیگر اختیار کرده اند لکن چون معمول همین است لهذا از ذکرش بتطویل لاطائل
دانستیم بدانکه ضابطهٔ کلیه در اجداد و ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که اینها یا متساویة الدرجه اند یا نه بتقدیر ثانی
اقرب اولی ست و بصورت اول جهت قرابت یا متحد ست یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده دو ثلث بابویه
یک ثلث بامیه میرسد بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق ست بابدان فروع قسمت یابد و اگر
صفت مختلف بود بر اعلی الخلاف تقسیم کنند بیان صنف ثالث سه صنف ثالث چو اول و ثانی ست و غیر اقرب از ان
هم اولی نیست مگر تساوی بقرب باشد باهم نسل اهل عصوبت ست اقدم این توضیح حال صنف ثالث ست که اولاد
خواهران و دختران برادران مطلقا و پسران برادران مادری باشند حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانیست که غیر اقرب از انهم اولی نیست
بل اقرب اولی ست اگر در قرب بالدیگر تساوی ست پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم ست نزد امامیه چون
لحاظ عصوبت نیست اولاد عصبه و غیر عصبه برابر ست لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و درین صنف وجه اختیار نسل اهل عصوبت
در باب ترجیح و در صنف اول موجب اختیار نسل وارث که مراد ازان نسل صاحب فرض باشد آنست که در صنف اول جز ذو رحمی
ولد العصبه درجه ذو رحمی لد ذو رحمی ممکن نیست اینکه ذو رحمی که در بطن ثانی ست بالضرورة از اولاد بنات خواهد بود مثل ابن البنت
و اولادش غیر ذوی الارحام نباشد و عصبه که در بطن ثانیست از اولاد ابنا باشد و اولادش یا عصبه خواهد بود مثل ابن ابن الابن
یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت ابن الابن و در صنف ثالث وجود ذو رحمی لد صاحب فرض یا ذو رحمی لد ذو رحم که هر دو متساوی الدرجه
باشند متصور نمیشود زیرا که درین صنف اهل الفرض مثل اولاد اخوات جز در بطن اول نخواهد بود و ولد ذو رحم در بطن ثانی و مابعد ممکن خواهد بود
لکن اجتماع ولد العصبه و ولد ذی رحم متساوی الدرجه البته ممکن ست مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ که اگر یکی بنت اخت ست و دیگر
بنت ابن برادر ست مگر چه خواه عیانی ابن اخ و اخت اند خواه علاتی اند یا لبند خواه علاتی ست و احدازان و ان دگر
هست اخیانی الاعیان و پس بتمام مال را بود اینجا مستحق بنت ابن اخ تنها و در امامیه ست هر یکی نیمها مر داده مضاعف انثی

که ابو یوسف وحید زمان قائل قسمت ست برابدان پس ست نزد محمد ابن حسن حصه مرد مثل حصه دو زن که بود نزد وی اعتبار
اصول و اختلاف فروع نامقبول این مثال تقدیم ترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام ست صورت مسئله آنست
که شخصی و دیگر ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذاشت این هر دو اخ واخت که ابن بنت موجود از نسل ایشان ست اعم ازو
اعیانیه باشند یا علاتیه یا یکی ازانها علاتیست دیگری از بنو الاعیان در همه صورتها مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ
باشد زیرا که وی ولد العصبه است و مذهب شیعه درین مسئله آنست که حق اصول بفروع خواهد رسید و اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال را اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهد باشند تا آنجا بیان ترجیح اولاد اخوة و اخوات
اعیانیه و علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکوره اخیافی باشند ذوی رحم مرد را که ابن بنت الاخت ست مضاعف ذی رحم انثی که بنت
ابن الاخ ست بمذهب ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام برابدان قسمت میفرماید که در بنو الاخیاف
ترجیح ذکر بر انثی ست تساوی مذکر و مؤنث در اولاد ام بوجه تصریح نص خلاف قیاس بود لکن نزد محمد بن حسن شیبانی رحمه الله
حصه مرد مماثل و مساوی حصه زن ست زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول ست و اختلاف فروع را قبول
نمیکند چون استحقاق اینها بقرابت مادر ست و باعتبار این قرابت ذکر بر انثی تفضیل ندارد پس حقوق اینها با وجود اختلاف صفت
ذکورت و انوثت متساوی باشد و نزد علمای شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساویست اگر تساویست در عصوبت باهم یا بنفی عصوبت
ست باهم یا یکی نسل اهل فرض دیگر نسل اهل عصوبت ست مگر نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت و نزد محمد
قسمت بر اخ واخت شدید بصورت که جهات از اصول میگیرد و ضم کنند و از فروع عدد پس حق هر فریق از ایشان
منقسم بر فروع آن میان یعنی اگر در عصوبت باهم تساویست که هر یک از ذوی الارحام ولد العصبه است مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات یا تساوی بنفی عصوبت باهم حاصل شده مثل بنت بنت الاخ با بنت
الاخ یا یکی ازدو جام از اولاد اهل فرض ست و دیگر از اولاد عصبه است مانند بنت اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی درین صورت
نزد ابو یوسف اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست پس مثل اولاد بنو الاعیان بر اولاد بنو العلات و اولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود و اولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد و از محمد رحمه الله در قسمت اخ واخت که اصول
این فروع ذوی الارحام اند بدین صورت روایت ست که جهات قرابت از اصول گرفته از فروع عدد با وضم کنند یعنی اگر فروع یک
اصل دو یا سه اند اصل را دو یا سه گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه هر فرقه را از اصول رسید
حق آن فرقه بر فروعش منقسم داند و بمذهب اثنا عشریه در صورت اجتماع اولاد اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه اولاد
بنو العلات را چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف اگر همه از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال بآنها رسد و اگر همه از
نسل دو از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال بآنها رسد و بهر صورت میان ایشان علی التسویه بر مرد و زن انقسام یابد و
باقی مال در هر دو صورت اولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم گردد و در تخصیص کلیه بمذهب امامیه همین ست که مال

بر اصول تقسیم کرده سوی فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در سوای آن للذکر مثل حظ الانثیین قسمت
نمایند سه از سه اخ اگر سه بنت است مگر به جهت هر برادر درست گردد همچنین از سه اخت سه دختر به هم سه ابن اخ سه دختر اگر پیش
ابو یوسف اندرین حالت سه فروع از چهار شد قسمت بنت اقدم فروع اعیانی و فروع علات بعد آن و اخیافی بعد
زینها فروع اخیافیست ولیکن ما قبل بعد از آن فیست و این مثالیست جامع کلالات ثلثه که اخوه و اخوات اعیانیه علاتیه
و اخیافیه باشند و بعض از ان اولاد اهل فرض اند و بعض اولاد عصبات بدین طریق که شخصی مرده سه دختر سه برادران
مختلف الجهات گذاشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفة الجهات
سه دختر گذاشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم بنت اخت اخیافیه همچنین سه ابن از سه اخت مختلفة الجهات
دیگر گذاشت یکی ابن اخت اعیانیه دوم ابن اخت علاتیه سوم ابن اخت اخیافیه بدین صورت

خالد

| هر سه اخیافیه | | | هر سه علاتیه | | | هر سه اعیانیه | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| الاخت | الاخت | الاخ | الاخت | الاخت | الاخ | الاخت | الاخت | الاخ |
| ابن | بنت | بنت | ابن | بنت | بنت | ابن | بنت | بنت |

نزد ابی یوسف رحمه الله درینجا مال متروک بلاحظه رؤس اربعه ابن و بنتین فروع اربعا منقسم گردد و فروع اعیانیه
را استحقاق اقدم است یعنی با وجود اولاد اخ و اختین اعیانیه کسی از اولاد علاتیه و اخیافیه مستحق آن نتواند بود و بعد آن فروع
بنی العلات است یعنی بصورت فقدان فروع اعیانیه اولاد اخ و اختین علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با وجود آنها اولاد
اخیافیه وارث الحق نتوانند بود و بعد ازین هر دو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد اخ علاتیه اقدم باستحقاق اولاد اخ
و اختین اخیافیه است یعنی این هر سه فروع لیکن ما قبل بعد از آن فیست نیست که فرقه متقدمه فوق ... یعنی همیشه از استحقاق مانع
میباشد یعنی با وجود فرقه متقدمه فرقه متاخره را چیزی نمیرسد پس اولاد اعیانیه و اولاد علاتیه اخیافیه ... است اولاد علاتیه اخیافیه
اخ و علاتیه سه و نزد محمد تقسیم متنش ... است که ثلث حق فروع اخیافیست و باقیش حق فروع اعیانی بهست قسمت بین
... ثلث و ایشان حصه شود و متساوی هر یکی برود و که قسمت باقیه اثلاثش و سه ازان سهم بنت اخ که پیش ...
دو ازان حق ابن اخت بدان و سهم بنت اخت و احد ازان پس محمد بنا بقول صریح پسر ... از کتب صحیحه ... بالاخر ...
مذهب ابو یوسف رحمه الله بوده و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق اولاد اخ و اختین اخیافیه
و ثلثین باقیه آن حق فروع اخ و اختین اعیانیه است و طریقه قسمت آن بلا تخلیط بدانی که ثلث اولین حصه اولاد اخیافیه مستقسم بسه
شود و هر یکی از ابن و بنتین متساوی برسد و باقی ثلثین ایشان حصه قسمت کرده سه ازان سهم بنت اخ اعیانی یعنی دو ازان
حق ابن الاخت اعیانیه و یکی ازان حصه بنت اخت اعیانیه ثانیه و اولی پس محمد رحمه الله بنا بر قول صریح خود که قائل تقسیم مال

براخوة واخوات باعتبار عدد فروع وجهات در اصول ست این مسئله را از تصحیح میکنند که بوجود ثلث اصل مسئله از سه ست ثلثان یک
یک باشد به بنی الاخیاف ثلثه مستقیم نیست ثلثین که دو بود یکی از ان به بنت الاخ اعیانیه میرسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت
ست که روس ثلثه باشد و آن غیر مستقیم ست و میان این هر سه روس و روس بنی الاخیاف تماثل ست پس عدد روس را در اصل مسئله
ضرب کنیم تا نه حاصل شود و از ان مسئله تصحیح یابد و تتر وا نامیه نیز درین صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه ست و ثلث حق اولاد اخیافیه و
آن ثلث علی التسویه بر اخ و اختین منقسم شده با ولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده و از ان بنت الاخ حق پدر خود و
یک به بنت الاخت و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به سه بنی الاخیاف
برسد و دوازده به بنت الاخ و شش شش بهر یک بنت الاخت و ابن الاخت بر سد و رسد ابن اخ سه بنت گذشت با برادران مختلف جهت
میداشت آنکه نسل برادر عینی ست و وارث مال غیر او کس نیست که جز او نسل ذوی العصوبة نیست و حکم این مسئله نزد هر دو یکیست
یعنی و اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند و هر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از اولاد ش هستند
جهت مختلف میداشت یعنی یکی اعیانی بود و دوم علاتی و سوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست
وارث مال متروک سوای او دیگری نیست زیرا که او ولد العصبه ست و سوای او کسی از نسل ذوی العصوبة نیست
و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یکیست و نیز در ان خلاف نیست و صورت مسئله اینست

نقشه

| | | |
|---|---|---|
| اخ عینی | اخ علاتی | اخ اخیافی |
| ابن | ابن | ابن |
| بنت | بنت | بنت |
| وارث تمام مال | محجوب | محجوب |

و بطریقه اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی از ان به بنت ابن الاخ اخیافی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد
بیان صنف رابع حکم در صنف رابع ست چنین منفرد واحدی چو هست ازین مستحق تمام مال شود که جز او
وارثی دگر نبود یعنی صنف رابع که عمات مطلقا و اعمام لام و اخوال و خالات مطلقا باشند حکم درین صنف آنست که اگر یکی ازینها
ست و سوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت را مستحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که قراهم و مانع
شود بالاتفاق بین الفریقین و چند شخص اند مجتمع گر ازان متحد حیز قرابت شان اند درین صورت اقدم ست اقوی پدر دان
زیادتی اولی و زینهما اقدم ست اعیانی و اتفاق همه برین اولی و هر زن و مرد کان دا اقوی هست بالجمله اقدم اولی یعنی حکم
منفرد صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص از ان صنف مجتمعا باشند حیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه از جانب ام هستند مثل اخوال

بیان صنف رابع

وخالات یا جمله از جانب اب اند مانند اعمام اخیافیه وعمات علی الاطلاق درینصورت هرکه از آنها اقوی ست اولی واقدم باشد
پس علاتی را از اخیافی اولی دانی واعیانی اقدم واولی از ین هر دو ست بمعنی صاحبین وامام را اتفاق ست باجماع زن باشد
یا مرد هرکسیکه اقوی از نیها بود در استحقاق میراث اقدم واولی ست پس عمه اعیانیه از عمه علاتیه وعم وعمه اخیافیه اولی ست وعمه علاتیه از
عم وعمه اخیافیه اولی ست همچنین خال وخاله اعیانیه از علاتیه واخیافیه اولی وخال وخاله علاتیه از اخیافیه اولی ست ونیز علمای شیعه
بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام وعمات با اخوال وخالات اعیانیه حاجب علاتیه اند وبتقدیر انعدام اعیانیه علاتیه قائم مقام آنها
شوند واز اخیافیات واحد سدس مال را ومتعدد ثلث مال را مستحق اند وباقی باعیانیه اگر نباشند بعلاتیه میرسد گر ذکور و
اناث مجتمع اند متساوی القرابت ای دلبند اصل مشهور پس نگاه بدار ضعف انثی نصیب مرد شمار یعنی اگر ذکور واناث
مجتمع اند که بعضی مردانند وبعضی زن هریکی از آنها متساوی القرابت ومتحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنها اصل مشهور را نگاهداری
ومضاعف حصه انثی حصه مرد شماری ونزد امامیه در اخیافیه تقسیم میان نر وانثی متساوی ست ودر اعیانیه وعلاتیه للذکر
ضعف الانثی پس هر عم وعمه اخیافیه از ثلث مساوی برسد وبهر یک از عم وعمه اعیانیه باشند یا علاتیه للذکر حظ الانثیین خواهد رسید
همچو اخیافی اند عمی حنیه که بعمات همچنین جمع اند خواه خال ست خاله مطلق لیکن هر دو از یک جهت فی حق این
مثال اجتماع ذکور واناثیست که حیز قرابت شان متحد بود بدینطریق که مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر که با
همچنین عمات یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال وخاله اند مطلقاً اعیانیه باشند یا علاتیه یا اخیافیه که باهم جمع شوند
لکن خال وخاله هر دو از یک جهت فی حق باشند یعنی اگر خال عیانی ست خاله هم اعیانیه باشد واگر خال علاتی ست خاله هم علاتیه
باشد واگر خال اخیافی ست خاله هم اخیافیه باشد درین درین هر دو صورت ترکه للذکر ضعف الانثی تقسیم خواهد یافت لکن
نزد امامیه چون بهر دو صورت انتساب بام ست مال بمساوات بین الذکر والانثی منقسم خواهد شد وزن نیمه مرد نخواهد یافت
مختلف حیز قرابت اگر هست پس ضعف وقوتش منگر بل ثلث دو نصیب با دریان دو [illegible] ب پدر برسان وحق
هر فرقه بسر اشخاص میشود منقسم بقسمت خاص تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت ختم نیز میکنند ومیگویند که اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعه مختلف ست یعنی بعضی از ان از طرف اب میت باشند چون عمات مطلقاً وعم لام وبعضی از ان از جانب مادر
میت باشند چون اخوال وخالات مطلقاً پس نظر بضعف متحیز یک حیز وقوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث بحصه کسانیکه منسوب
بسوی مادر میت اند باید داد ودو ثلث بحصه آنانکه منتسب بجانب پدر میت اند برسانی وحق هر فرقه از پدری ومادری بسر اشخاص آنها بقسمت
خاص که عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود ومراد ازین قول که ضعف وقوت منگر این نیست که در هر فرقه ضعف وقوت
را نظر نباید کرد که اگر مثلاً عمات اعیانیه وعلاتیه واخیافیه با اخوال اعیانی وعلاتی واخیافی جمع شوند دو ثلث بعمات کلیةً ثلث بجمیع اخوال
باید رسانید زیرا که درینصورت قوت وضعف هر فرقه برای توریث اشخاص آن فرقه ملحوظ خواهد بود پس درین جمله عمه اعیانیه وخال اعیانی وارث
خواهند بود وباقی ساقط خواهند گردید بمذهب شیعه عمه اعیانیه واخیافیه وخال اعیانی واخیافی وارثان اند ودو ثلث بیک

سدس بعمہ اخیافیہ و باقی بعمہ اعیانیہ و ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمہ اعیانیہ با خال علاتی یا
اخیافی جمع شود قوت قرابت عمہ مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواہد بود و کلیہ مذہب اثنا عشریہ بصورت اجتماع اعمام و عمات
با اخوال و خالات اینکہ ثلث حق حیز مادری است و ثلثین حق حیز پدری است خواہ متحد باشند یا متعدد مختلف الجہۃ یا متفق الجہۃ اگر بحالت اجتماع
کلالات جہات ثلثہ در حیز کلالۃ الاب کلالۃ الابوین مسقط است از حق حیز متحد الحیز بکلالۃ الام بصورت تعدد یک سدس متحد
تعدد یک ثلث و باقی بکلالۃ الابوین میرسد قسمت فیما بین ذکور و اناث کلالۃ الابوین یا کلالۃ الاب در حیز پدری للذکر مثل حظ الانثیین
است و در کلالۃ الام خواہ از حیز پدری باشند یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر والانثی خواہد بود و ہمچنین اولاد
ایشان ہمہ چنین کہ بخالات نیز چنین جمع شود پس میان عمہ لام و ابی کہ آن خالہ است اعیانی و این ہم عدم اعتبار قوت قرابت
ذوی الارحام از صنف رابع است کہ حیز قرابت آنہا مختلف است پس ہر گاہ عمہ اعیانیہ متعدد با خالات اخیافیہ متعدد جمع شوند
ہر چند عمات قرابت قویہ و خالات قرابت ضعیفہ دارند لکن جہت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیشود بلکہ ایشان را
یک ثلث بخالات خواہد رسید و ہمچنین عم اخیافی با خالہ اعیانیہ باشد پس جہت قرابت خالہ مانع ارث عم نمیشود و در میان باب

حکم فریقین متحد است بیان حکم اولاد صنف رابع حکم اولاد صنف رابع و ان سفلوا با ہمان صنف اول
یکسان است کہ بمیراث اقرب است اولی است و در تساوی مقدم است اقوی ولیکن با اینہمہ شود منضم بوحدت حیز قرابت ہم و تساوی
اقدم آن باشد و عصبیہ ہر آنکہ ہست للذکر است چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد این صنف
بیان میکنند و وجہ عدم ایراد احکام اولاد در اصناف ثلثہ متقدمہ آنست کہ چون صنف اول عبارت از اولاد بنات و اولاد
بنات الابن است ہر چند کہ پایین روند پس اولاد اینہا کہ خارج ازین صنف باشند متصور نیست و صنف ثانی کہ اجداد و جدات
ساقطہ اند ہر چند کہ بالا تر روند و اولاد آنہا داخل صنف رابع است و صنف ثالث کہ اولاد اخوات و بنات اخوۃ مطلقا و بنات اخوۃ لام اند
کو فرو تر باشند اولاد ایشان خارج ازان صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع کہ اعمام و عمات و اخوال و خالات اند حکم
اولاد شان محتاج بیان است لہذا احکام آنہا جداگانہ بیان میکنند و میگویند کہ حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول
یکسان است یعنی کہ بصورت اقدام احدی ازین صنف رابع ہر کہ از اولاد آنہا اقرب بمیت است از ہر جہتی کہ باشد اولی بمیراث بود
و در صورت تساوی القرب بعد قرابت قوی مقدم است لکن با اینہمہ قوت قرابت با اقربیت و وحدت حیز قرابت نیز منضم شود
یعنی اگر در قرب بمیت مساوی باشند و حیز قرابت آنہا متحد بود پس ہر کہ قرابت قویہ دارد بالاجماع اولی است از کسیکہ
قرابت قویہ ندارد چنانچہ اگر اولاد عمہ اعیانیہ و اولاد عمہ علاتیہ و اولاد عمہ اخیافیہ گذاشت اولاد اعیانیہ بر ہمہ مقدم است و
اگر اولاد اعیانیہ نباشد اولاد علاتیہ بر اولاد اخیافیہ مقدم اند و ہمچنین در اولاد اخوال اعیانیہ و علاتیہ و اخیافیہ تقدم و تاخر است و
اما سید و اولاد ہر یک ازینہا قائم مقام اباء خود است و اولاد عم و عمہ اخیافیہ یا اولاد عم و عمہ اعیانیہ و علاتیہ ارث سدس اگر یکی
باشد و ارث ثلث است اگر زائد بر یک باشد و اولاد اعمام اعیانیہ حاجب اولاد علاتیہ است و ہمچنین اولاد اخوال و خالات نیز با وجود یکی ازینہا

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یکصورت که ابن العم اعیانی با عم علاتی یافته شود ابن العم حاجب عم مذکور خواهد بود
لکن علمای ایشان نوشته اند که اگر با این هر دو خال هم با ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی اگر تساوی در اقربیت و قوت قرابت است
درینصورت هر کسی که ولد عصبه است یعنی اقدم باشد و چون نزد اثنا عشریه عصوبات معتبر نه شده اند نزد آنها عصوبات را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست . پس اگر دختری بود از عم . و ابن عمه اش اقدم . لیکن در صورتیکه هر یک از آن . در جهت است
از بنو الاعیان . و از این هر دو عمه اعیانی . مگر علاتی است آن ثانی . پس ده مال را درینصورت هر که دارد قرابتش قوت
اینمثال صورتیست که ذوی الارحام در قرب درجه و قوت قرابت متساوی باشند مگر یکی از آن ولد عصبه بود صورتش اینست که اگر دختری
از عم و پسری از عمه میت باشند پس آن دختر ازین پسر اقدم است لکن در صورتیکه هر یک از عم و عمه در جهت قرابت از بنو الاعیان باشند
که درینصورت قرب درجه اولادشان و قوت قرابت آنها مساویست لکن چون بنت العم ولد عصبه است برابن العمه که ولد ذوی سهم است
در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال اثلاثا در بطون اول منقسم گردیده انصبا هر یک از عم و عمه باولاد آنها منتقل خواهد شد
بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرده که اگر ازین هر دو یعنی عمه و عم عمه اعیانیه است مگر آن دیگر یعنی عم علاتی است پس تمام
مال را درینصورت الکل حق [illegible] بهم که قرابت و قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت عم علاتی تقدم دارد بالاتفاق بین الفریقین
و همه مال نصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایه خواهد بود بر قیاس ولو بنت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اولی باآنکه ولد ذوی رحم
است بر ثانیه باآنکه ولد وارث است تقدم دارد چنانکه گذشت . در قرابت چو قوتیست صریح . ده برادلا بوارثش ترجیح . پسر عمه
بنی الاعیان . اقدم از بنت عم لاب میدان . چون اول بیان نمود که بصورت اعیانی بودن عمه و علاتی بودن عم قوی القرابه
مستحق میراث میشود حالا کلیة آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی صریح است برادلا بالوارث آنرا ترجیح باید داد یعنی
اگر ذوی الارحام حسب قرابت قویه یا دیگری ولد الوارث یعنی ولد وارث بود حسب قرابت قویه بر ولد وارث ترجیح باشد اگرچه
بامریست که در ذاتش موجود است آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث بامریست که در ذات دیگری موجود است که آن عصوبت باشد
پس بنابرین پسر عمه اعیانیه از بنت العم علاتی در میراث اقدم است بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت . مذهب بعض گرچه هست
اینهم . که همه نسل وارث است اقدم . پس همه مال را بود تنها . مستحق بنت عم لاب اینجا . یعنی ظاهر الروایه همان بود که قوی القرابه بر
ولد الوارث ترجیح دارد اگرچه اینهم مذهب بعض مشایخ است که در میراث نسل وارث همه اقدم است پس بنابرین یعنی در مسئله متقدمه تمام
مال متروک را تنها بنت عم علاتی مستحق است . در قرابت مساویست الا . مختلف چیز قرابت ها . اعتبار عصوبت قوت . نماند درین
صورت . دو ثلث حق حیز آباست . یک ثلث از آن قرابت ام است . معتبر فروع را بیان . مقسما قوت قرابت ان . معتبر جانب
پدر وانی . قوت نسل وارث ثانی . حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگر درجه قرابت مساویست لکن حیز قرابتها
مختلف است که بعضی از جانب اب و بعضی از جانب ام [illegible]
ذوی الارحام ابویه [illegible]

یا خالهٔ علاتیه یا اخیافیه ترجیح ندارد برقیاس عمهٔ عینیه که با وجود بودنش ذات القرابتین ولد ولد وارث که جد صحیح وجده صحیحه باشد
بر خالهٔ علاتیه تقدم نمیدارد بلکه هر دو بالاشتراک مستحق اند لکن درین صورت اختلاف حیز قرابت دو ثلث مال حق حیز آبائی ست و یک ثلث
از ان حق اقربای مادریست و هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریق‌ها در میان قوت قرابت در قسمت حق معتبر دانی یعنی
اگر بطرف اقربای پدری اولاد اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند همه حق آن فریق باعیانیه رسد ورنه بعلاتیه ورنه باخیافیه و
در فریق پدری معتبر قوت قرابتست و بعد آن معتبر نسل وارثست یعنی اولاد عصبه چون جانب‌ها در میان عصوبت
منحصر نبود و اعتبار نسل وارث انجا نیفزوده شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شوند اولاد اعیانیه مقدم ست
بعد ازان اولاد علاتیه بعد ازان اولاد اخیافیه نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنهاست
و هر یکی ازانها قائم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بانها گردد نزد ابو یوسف عقیل و فهیم حصه
هر فریق را تقسیم در فروع ست بر سر ابدان با لحاظ جهات ایشان بطریق محمد و انا قسمت صنف اول ست اینجا که بوجه
منقسم نصیب فریق بالبطن الاعلی الخلاف بالتحقیق لیکن دری جهات تمیز عدد از اصول و فروع اخذ کنند و در تقسیم حق هر فریق بر
فروع موجوده اختلافست نزد ابو یوسف رحمه الله حکم انست که حصهٔ هر فریق در فروع آن بر سر ابدان للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم
نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهت واحده ست سهم همان جهت باو بدهند و اگر مستحق بدو جهت ست
سهام هر دو جهت باو رسانند و بطریقه محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جائی قسمت نصیب هر فریق بطن
اعلی الخلاف ست یعنی اول بطنیکه دران اختلاف بذکورت و انوثت واقع شده لکن بطن علی الخلاف جهات از اصول میگیرد
و عدد از فروع اخذ میکنند و بر طبق آن قسمت مینمایند مثلا دو پسر بنت عمهٔ علاتیه و دو دختر ابن عمهٔ علاتیه دیگر که همین عم
دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خالهٔ علاتیه و دو پسر ابن خالهٔ علاتیه دیگر که همان پسر بنت خال علاتی اند بصورت
نزد ابو یوسف ۱۲ اله ۳۳ و تصحیح او ۳۳ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۶ و نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۴۲

---

فریق ابویه

فریق امیه

| | عمهٔ علاتیه | عمهٔ علاتیه | عم علاتی | خالهٔ علاتیه | خالهٔ علاتیه | خال علاتی |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | بنت | ابن | بنت | بنت | ابن | بنت |
| | ابنی | بنتی | | بنتی | ابنی | |
| نزد ابی یوسف | ۱۰ | ۱۰ | | ۲ | ۸ | |
| نزد محمد | ۶ | ۱۸ | | ۲ | ۱۰ | |
| نزد امامیه | ۳۳ | ۱۲ | | ۲ | ۶ | |

اصل مسئله از سه است دو از ان حق حیز پدری و یک از ان حق حیز مادری ست و تصحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله سی و شش

زیرا که رؤس فروع ابویه بملاحظهٔ جهات اصول هشت ست که بمنزلهٔ چهار ابن باشد و سهام آن فریق بر آنها استقامت
ندارد بلکه میان آنها توافق حکمی بالنصف ست و رؤس فروع امیه نظر بجهات اصول بمنزلهٔ پنج ابن ست و سهم واحد میان
با رؤس مباینت دارد و میان دو که وفق عدد رؤس فریق اول ست و پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین ست
پس با هم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله دادند
بست بفریق ابویه ساند هر یک از ابن و بنت پنج سهام خواهد یافت و باقی ده بفریق امیه هند هر یکی را از ابنین چهار و هر یکی را
از بنتین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله تصحیح مسئله از سی و شش ست زیرا که نزد وی اولا تقسیم در بطون السافلات ست باعتبار
عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزلهٔ هشت عمه و هشت خاله اند و اگر اختصار نمود
دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز بمنزلهٔ یک عم و یک خال قرار دهند هر دو چهار و دو رؤس
باقی ماند حصهٔ ابویه بر رؤس آنها مستقیم ست مگر حصهٔ امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس دو را در اصل مسئله ضرب کنند و از
حاصل ضرب چهار بر ابویات و دو بر امیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه دو سهم نصیب عم را بهر دو دختران خترش رسانند
و دو سهام هر دو عمه که طائفهٔ اناث اند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولاد شان مختلف بذکورت و انوثت ست پس
ابن را دو ابن و بنت را دو بنت گیرند که مجموع سه ابن شش بنت شوند و میان دو و سهام عمتین و سه رؤس اولاد آنها تباین ست دو سهم را
حاصل ضرب که بفریق امیه رسیده یکی از آن حق خال ست که بهر دو پسران بنت خال رسد لکن مستقیم نیست که عدد رؤس
دو ست و باقی یک که حق طائفهٔ اناث یعنی هر دو خاله ست چون بر اولاد شان که مختلف بذکورت و انوثت است یک
مثل دو ابن و یک بنت مثل دو بنت اند و مجموع سه ابن شوند لهذا بر این تقسیم نتوانند شد و میان این و عدد اولاد خالات
و ... تماثل ست یکی از آن باید گرفت چون این با دو که عدد رؤس پسران بنت خال ست مباینت دارد ... در دیگر ضرب
کرده شش حاصل ضرب را در تصحیح اول که شش بوده ضرب نمود و از حاصلش که سی و شش تصحیح مسئله نمایند
بست و چهار از آن حصهٔ فریق ابویه ست که بهر یکی از دو دختران ابن عم بنت عم و سهم شش نصیب او در و سهم از چهار
پدر میرسد هر یکی را از هر دو پسران بنت عمه سه سهم میرسد و دوازده از آن حصهٔ فریق مادریست که بهر یکی از هر دو پسران
ابن الخاله و بنت الخال پنج سهم سه از طرف مادر و دو از طرف پدر میرسد و هر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک
سهم میرسد و بر طریقهٔ امامیه اگر چه اصل مسئله از سه ست لکن تصحیح از بست و چهار باشد شانزده از آن ابویات و هشت
با امیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمهٔ اولی ست بهر دو پسران دختر شش رسد و چهار سهم عمهٔ ثانیه و هشت
سهم عم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن عم بنت آنها رسد و هر دو سهم خالهٔ اول بهر دو دختران دختر
رسد و هر دو سهم خالهٔ ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن بنت آنها رسد و اینها
مثالی دیگر برای توضیح که مشتمل بر اختلاف حیز قرابت و هر حیز مشتمل بر جهات ثلثه باشد نگاشته میشود

نزد ابی یوسف مسئله از ۳ و تصحیح از ۹ — نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۸

میت

ابویه — امیه

| عمهٔ عینیه | عم علاتی | عمهٔ علاتیه | عم اخیافی | عمهٔ اخیافیه | خال اعیانی | خالهٔ اعیانیه | خال علاتی | خالهٔ علاتیه | خال اخیافی | خالهٔ اخیافیه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن |
| بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت |

ورثه در صورت بنت الابن عمهٔ اعیانیه و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خالهٔ اعیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تصحیح از شش
از این دو بنت الابن عمهٔ اعیانیه و دو با ابن البنت خال اعیانی و یک به بنت الابن خالهٔ اعیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه و خال و
خالهٔ اعیانیات نباشند اولاد عم و عمه و خال و خالهٔ علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق از شش چهار از آن با ابن البنت عم و دو به بنت
الابن عمه و دو با ابن البنت خال و یک به بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی از اینها نباشد اخیافیات ابویه و امیه مستحق خواهند بود و
مثل علاتیات قسمت مال میانهٔ شان باشد در این هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد رحمهما الله اتفاق است و بطریقهٔ امامیه
در این صورت اولاد اعیانیه و اخیافیه ابویه و امیه استحقاق دارند و علاتیات هر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئله از سه و آن از اولاد
و مخرج ثلث ضرب کرده حاصل ضرب که نه باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیه ضرب نموده از هجده حاصل شد تصحیح مسئله نمایند
دوازده حق ابویه و شش حق امیه است از آن دوازده هشت سهم عمهٔ عینیه به بنت ابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی و
بالمناصفه بعم و عمهٔ اخیافیه رسیده با اولاد هر یکی و اصل گردد و از آن شش سهم جانب امیه چهار میان خال و خالهٔ اعیانیتین بالتساوی منقسم
شده با اولاد آنها و دو بهر یک خال و خالهٔ اخیافیتین بمساوات رسیده بهر یک از اولاد آنها منتقل گردد و در صورت که
از هر طرفی علاتیه [illegible] مستحق شوند و جاییکه نصیب هر فرقه بر افرادش مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقه ضرب کرده از حاصل ضرب
تصحیح نمایند [illegible] عمه و [illegible] این عم شان و خاله و خال والدین یکجان و نیز اولاد شان و نسل و لد و همچنین عم و خال جد و جده و خاله
[illegible] عمه اینها و بعد از آن نسل شان [illegible] آن سفلا و همه احکام صنف رابع را منتقل دار ان یکجانب اینها یعنی هر گاه کسی از این صنف رابع
که عمومه و خوله میت و اولاد آنها اند موجود نباشند پس تمام احکام این صنف رابع جانب عمه و عم و خاله و خال والدین پس با اولاد و
نسل اولاد شان منتقل مانند و اگر کسی از اینها نیز یافته نشود جمله این احکام کسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جده صحیحین پس با اولاد و
نسل اولاد شان منتقل پندارند و یکی بعد دیگری همچنین عمومه و خوله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدمی اگرچه اسفل باشد
متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین این حکم را به هیچ فرقه یعنی عمومه و خوله ابوین جدین منحصر ندانند بلکه عمومه و خوله
ابوین جدین پس عمومه و خوله جدین جدین تا الی غیر النهایة قائم مقام عمومه و خوله میت توانند شد بدانکه لفظ همچنین در قوله همچنین
عم و خال الخ مفید فواید جدیده است اول تعقیب دوم تماثلت بعم و خال والدین خواه تنها باشند یا با عمه و خاله

بوند یا عمه و خاله بدون اینها باشد سوم اتحاد حکم اولاد انبیا با اولاد عمومه فی قوله و الدین بیان خنثی مشکل سه وارث است
مشکل از خنثی، گاه مردش شمارو گاه انثی، گر بجایش نصیب آن از مرد کم بود زن شمار باید کرد، ورنه مرد کم است از زن
ونتیجه شمار مرد حسن، هر که از مرد و زن بود محجوب، گر کنی جای خنثی اش منسوب، حال بد تر شمار خنثی است، جا محجوب
خنثی را رفته چون اکثر صحابه بدین، صاحبین امام اعظم دین، گر بود ابن و بنت هم خنثی، حظ خنثی است نصف چون انثی
چون از احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید باحکام خنثی مشکل مشتغل شد باید دانست که خنثی مشتق است از خنث
بالفتح بمعنی نرمی و انعطاف چون در خنثی این وصف موجود است لهذا باین اسم مسمی گردید و مشکل از آن گویند که انسان منحصر در مرد
و زن است و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معدوم اند پس حالش مشکل یعنی مشتبه گردید و مراد از خنثی مشکل کسی است
که آله زنی و مرد هر دو دارد یا هیچکی از اینها ندارد و در صورت ثانیه نزد امام شعبی عدد خنثی نیست و حکمش موقوف حکم قرینه است
ذکورتش اثبت شود یا انوثتش لکن نزد اهل سنت قسمی از خنثی است پس هر جا که ذکورت یا انوثت خنثی بمرجحات شرعیه عقلیه ثابت
در حکم وی اشتباهی باقی نماند اگر آله مردی از آن پیشاب آید از رجال شمارند و اگر آله زنی مخرج بول بود در نساء دارند و اگر هر دو آله مخرج بول
بود اعتبار آله ایست که بول از آن اول برآید و این جمله متفق علیه ائمه ثلثه است و بصورت سبقت بول از هر دو آلتین صاحبین
مقدار بول را برای ترجیح اعتبار کنند و الا خنثی مشکل شمارند و علمای امامیه آخر انقطاع بول را معتبر داشته اند و بصورت تساوی بعضی ازیشان
بعمل بالقرعه رفته اند و بعضی شمردن اضلاع هر دو پهلوی او رفته بصورت تساوی عدد هر دو ضلع زن شمارند و بحالت اختلاف
مرد انگارند و الا باید این اشکال و اشتباه خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال محتلم شود و ملتحی گردد و مباشرت کند مرد است
و اگر مثل نسوان پستان آرد و حائض شود و حامل گردد زن است بالجمله تا زمانیکه ذکورت یا انوثت وی محقق نشده در شمار
خنثی مشکل خواهد بود و هر گاه وی در ساقط شدن میراث شخصی و در توریث وی علما را اختلاف است بنا بر علیه میگویند اگر وارث
ترکه کسی خنثی مشکل باشد لهذا گاهی مرد شمار کنی و گاهی زن لیکن بطریق اگر بجای خنثی زنی فرض کنی که نصیبش از مرد دیگر
و آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد مثلاً یک پسر دیگر و لد خنثی است خنثی را از آن مرده نصف پسر
خواهند داد و اگر حصه مرد بکمی بجای خنثی گیری کم از زن است خنثی را مرد شمردن حسن است مثل زوج و مادر و برادر اخیافی و خنثی لاب اینجا
خنثی را مرد باید گرفت مسئله اش شش است سه بزوج و یک بمادر و یک ببرادر اخیافی و یک حق عصوبت بخنثی باید داد و اگر
خنثی را زن شمارند مستحق سه سهام شود و مسئله عول بهشت کند و هر گاه از مرد و زن که اگر بجای خنثی و در ورثه منسوب کنی از آنها محجوب
گردد و در آن صورت بجای محجوب خنثی را باید داشت یعنی اگر بمحل خنثی تر زن شمار باید محجوب گردد و اگر مرد شمار محجوب نشود خنثی را همان زن محجوب باید داشت
و همچنین بجای خنثی اگر مرد را نصب کنی محجوب باشد و اگر زن را نصب کنی محجوب نباشد خنثی را آنجا مرد شماری چنانچه اگر
شخصی از اعمام خود و عم خنثی گذاشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عداد عمات محسوب شده محجوب خواهد گردید و همچنین
اگر شوهر و یک خواهر اعیانیه و یک خنثی لاب گذاشت همه مال را بر دو حصه کرده نصف بزوج و نصف باخت اعیانیه دهند و خنثی را مرد شمرده

گردانند زیرا که اگر زن شمرند مسئله از شش به هفت عول کند و یک سهم بخنثی برسد و چون شمردن خنثی در بعض احیان و در بعض اوقات مرد دانست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و بهمین معنی مثل اکثر صحابه امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین او رحمهما الله رفته اند و همین روایت مفتی به است مثالش اینست که اگر کسی یک پسر و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه ابن است مختار عامر شعبی قول عبد الله ابن عم نبی که بخنثی حواله باید کرد نصف هر یک حصه زن و مرد یعنی قول اکثر صحابه و مختار امام اعظم و صاحبین رحمهم الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب به شعب همدان است قول عبد الله ابن عباس که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نموده و آن قول اینست که بخنثی نصف حصه هر یکی زن و مرد که بجای خنثی فرض توان کرد بدهند بوجه منازعتی که ورثه دیگر با او است یعنی ورثه دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصه زن با و بدهند و خود خنثی میخواهد که من از زمره مردان منسلکم حصه مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه انوثت بخنثی بدهند که رفع نزاع شود و همین است مذهب شیعه در باب خنثی لیکن مضمون قول عامر را هر یکی از صاحبین جداجدا گفت یعنی مضمون قول عامر شعبی را هر یکی ابو یوسف و محمد رحمهما الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطای نصف حصه مرد و نصف حصه زن هر یکی جدا گرفته و از حساب خود تخریج نموده و از این تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشان است بل مذهب ایشان همانست که سبق ذکر یافت گفت ابو یوسف و لا تقسیم لکن هر دو از شرکت و سهم پس فریقی که از آن بود خنثی نصف یک مرد و نصف یک انثی حصه کامل از برایش و از آن صحت مسئله بکن بیان که اگر کسر در حق خنثی است بسط سویش حق فریقش است پس ضرب و ... بر آن حق خنثی ببر شمردن صحاح آن شهر است گر کسر در حق خنثی جمله حصه اش به اصل ... وان هر دو ... عول است بالجمله این خلاصه قول یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته بود مال میت را ... که شرکت سهم و ورثه اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فریقیکه از آن فریق خنثی است و لا خنثی را ... برآورده بهر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک مرد و نصف حصه یک انثی از آن فریق بر آورده بهر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک مرد و نصف حصه یک انثی از آن فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد است نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر گیرد و اگر از فریق اخوه و اخوات باشد نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین هر فریق که باشد و صحت مسئله بطریق نمایند که اگر حصه که بخنثی رسیده در وی کسری هست حق فریق خنثی را سوی آن کسر ... کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز ... کرده برابر نمایند آنچه ... اعداد صحیحه شمار ... مثالش بعد ازین مذکور است و اگر در حق خنثی کسری نیست جمله حصه اش به اصل مسئله که برای تقسیم فریقیکه در آن خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در مسئله مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی است چهار برای ابن و دو برای بنت قرار دهند و درین صورت سه که حق خنثی باشد بر شش افزوده از نه تصحیح مسئله نمایند بالجمله خلاصه قول اینست

بهر دو صورت طریقه قول معتبر دانند در مثالی که گفته ام بالا یک پسر هست نصف دختر را سه ربع هست حصه خنثی
نیمه مرد و نیمه انثی یک و نیم و دیگر بنت و ابن هر یک را مهر خنثی یکی و نصف نهی الغرض مسئله بهر صورت باید از نیمه بیش
صحت این مثال تصحیح مسئله است در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد میگوییم که در مثالیکه بالا گفته ام آن ابن و بنت و ولد
خنثی هست حصه ابن یک علی الصحیح و حصه دختر نصف علی الدست پس حصه خنثی سه ربع هست که نصف حصه مرد و نصف حصه
زن بود چون اصل مسئله فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی هست بسط کنند
شش ربع میشود و سه ربع حصه خنثی بران فزایند همگی نه ربع میشود آنرا تصحیح گرفته چهار از آن با ابن و دو به بنت و سه به خنثی بدهند
و اگر تقسیم میان ابن و بنت از سه کنی و دو با ابن و یک به بنت باید داد درینصورت حق خنثی یک و نیم باشد که سه نصف باشد هر گاه سه را
که از آن مسئله ابن و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بران سه نصف که حق خنثی هست بیفزائی نه نصف میشود آنرا
صحاح شمرده چهار با ابن و دو به بنت و سه به خنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف رحمه الله از تصحیح
میباید و همین بقید از تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده اند و هست رای محمد را که نصیب فریق خنثی را بشمولش
دوباره کن تقدیر بگذارش گیر و یکبار بدون شمولش گیر آنچه در هر دو حالتش برسد نصف هر دو بدو بحصه خنثی ده عدد هر دو مسئله
بشمار نسبت هر دو را ملاحظه دار حاصل ضرب یک وفق دیگر بستانی توافق هست اگر حاصل ضرب یک بکل دیگر
در تباین بگیری لیس هر چه در دست آید شد ایشان را بشمار دو حال زن آن نزاد آنچه حاصل شود ضرب اخیر آن همان منقسم
فریقش گیر باید دانست که علمای اهل سنت تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضابطه بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره بالا نموده
زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و باید که تامل بقاعده آن توان برد لکن چون جمع این کتاب اختلاف فریقین مبنی است
و نیز مذهب شیعه علی مذهب شعبی است بعض علمای شیعه بر طریقه ابو یوسف رحمه الله رفته اند و اکثر علما بر طریقه محمد رحمه الله
اختیار کرده اند لهذا ضوابط تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضبط کردم که بر بهر یکی استخراج مسئله خنثی دو چنانچه ضابطه
تخریج ابو یوسف گذشت ضابطه تخریج برای محمد رحمه الله این هست که نصیب فریقی را که خنثی از آن فریق هست بشمول خنثی دوبار اندازه
باید نمود و در یک دو بار خنثی را یکبار در زمره رجال داخل کرده تصحیح مسئله فریقش باید پرداخت بار دیگر خنثی را شامل فریقه نساء نمود
تصحیح مسئله باید ساخت هر چه در بین هر دو حالت بخنثی برسد نصف هر دو نصیب خنثی در حق خود دهیم و برای تقسیم مسئله فریقی که خنثی در آن است
اعداد هر یکی از هر دو مسئله جدا جدا بشمار کنی و نسبت اعداد هر دو مسئله ملاحظه دار اگر در هر دو توافق هست وفق یکی را در کل دیگر ضرب کرده
حاصل ضرب بستانی و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگر ضرب نموده حاصل ضربش بگیری الحاصل بمقدار نسبتی هر دو تصحیح هر دو
مسئله در دست آید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی را در کل دیگری آنرا در عدد که شمار هر دو حال که مذکور شد از بشت خنثی هست ضرب
کنی و آنچه ازین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فریقش گیری یعنی تصحیح مسئله از آن شماری
در مثال گذشته در یک حال بهر خنثی ابو دو خمس مال و بحالت دیگر او را سه ربع مال هست حق یک انثی مسئله را

کن از چهل تصحیح * حصهٔ هر یک بدان بدین توضیح * سیزده زان بود حق خنثی * هیجده ابن و نه حق انثی * هر حصه از پنج یافته
هر کس * ضرب آن در چهار باید و بس * آنچه از چهار یافته هر یک * ضرب در پنج بایدش بیشک * حاصل هر دو ضرب را ایجان *
حصهٔ هر یکی از آن میدان * یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی هست یک حال که حال ذکوریت خنثی هست جملهٔ اخلاف رؤس پنج و
ابن و یک بنت مسئله از پنج باشد و دو خمس از چهل مسئله بخنثی مفروض الذکوریة میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی است بنظر
بر رؤس یک ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی است بخنثی میرسد * چون میان هر دو مسئله
تباین است یکی را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب را که بیست باشد در دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از آن تصحیح مسئله
کنند و حصهٔ هر یکی از این اشخاص ثلثه بدین توضیح بدانند که سیزده از آن حق خنثی است و هیجده حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریقه
دریافت این سهام آنست که از مسئله پنج هر سهمیکه بهر کس رسید ضرب آن سهم در چهار باید و آنچه از مسئله چهار بهر یک یافته ضرب
آن در پنج باید حاصل هر دو ضرب حصهٔ آن کس میباشد که سهمش ضرب کرده پس برای خنثی از پنج دو سهم بود و بعد ضرب در چهار هشت شد و
از چهار یک سهم بود و بعد ضرب در پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده است * همچنین بدیگران پی بری و اگر با ورثه
خنثی ورثه دیگر نیز شریک باشند باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را از تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل المخرج
سهام هر یکی قرار دهند و طریقهٔ دریافت حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بآنها رسیده
در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هر یک از فریقین را از تصحیح مسئله خود
اعدادیکه از مسئله اهل فرض بعد اخراج سهام اهل فرض باقی اند ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آنها شمارند و مثال صورت اولی
آنست که ولد خنثی و یک بنت است و بالفرض ذکوریت خنثی مسئله از شش کنی و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو توافق
بالنصف است پس نصف عدد چهار را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب است در عدد حالتین ضرب کرده از بیست و چهار
تصحیح مسئله نموده [illegible] بخنثی و [illegible] به بنت [illegible] لکن چون تقدیر مسئله از اقل مخارج سهام ورثه میباشد اصل این هر دو مسئله
از دو و سه که متباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده * بیان حمل * مدت حمل منتهاش کمال * پیش بوحنیفه دو سال *
لیث بن سعد سه را قائل * پس چهار است شافعی قائل * قول زهری مخالف اینهاست * که بود هفت سال بی کم و کاست
لیک هر یک اقل مدت آن * غیر شش مه نکرده است بیان * چون از بیان ارث خنثی مشکل فارغ شدم و در زوریت
حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتهای کمال مدت
حمل که اکثر مدت عبارت از آن است نزد ابوحنیفه و اصحاب او رحمهم الله دو سال است و لیث ابن سعد فهمی قائل شده که
اکثر مدتش سه سال است و امام شافعی رحمه الله مائل بدان است که اکثرش چهار سال است و قول زهری رحمه الله خلاف
این همه علماست یعنی نزد وی هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هر یکی از اینها که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اند اقل مدت نزد همه سوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده است *

فصل

ست که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعده بعینه قاعده تصحیح مسئله خنثی بمذهب عامر شعبی حسب تخریج محمد رحمه الله است بدین طریق که حمل را از ذکور شمار کرده یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را انثی فرض کرده بار دیگر تصحیح مسئله سازند پس بنگرند که میان هر دو مسئله کدام نسبت ست اگر تماثل ست بیکی ازین هر دو مسئله اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئله که اعداد ش اکثر باشد اکتفا نمایند واگر درمیان هر دو مسئله توافق ست وفق یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در هر دو تباین بود کل یکی را در جمیع دیگری ضرب نمایند وحاصل ضرب هر یکے درین دو صورت که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله شمارند

پس سهام میکه از ذکورت او بعد از ان حصه انوثت گیرد و همه وارث از نصیب او همه باقی پس از ظهور ولد

حصه هر کس ست ای خوشحصه زن تصحیح حالت تذکیر هر چه کمتر بود ازین هر دو ده بوی گر همه حقش باشد

زن تصحیح که انوثت ویست یا بوفقش توافق ست اگر فضل هر وارثی نگهدارند ور بود مستحق بعض از ان

در توافق بود وفق ضرب نکوست حاصل ضرب هر دو حال نگر مستحق را بوقت بسپار ی باقی را بوارثان برسان

چون از قاعده تصحیح مسئله فراغ حاصل شد طریقه استخراج سهام هر دو حالت بیان میکند که ابتدا از تصحیح مسئله سهام میکه مسئله ذکورت حمل بحصه هر کس رسیده در کل تصحیحیکه از تقدیر انوثت حمل قرار یافته است ضرب باید کرد اگر میان هر دو مسئله تباین باشد واگر میان هر دو مسئله توافق ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب نمودن نیکوست بعد از ان سهامیکه از مسئله انوثت حمل بهر یکی از ورثه رسیده در کل تصحیح حالت تذکیر اگر بین المسئلتین مباینت شد یا در وفق تصحیح حالت ذکورت اگر بین المسئلتین توافق ست ضرب کنند و در حاصل ضرب هر دو حال ملاحظه کمی و بیشی نمایند پس بهر وارثی از هر دو حصه و هر چه کمتر بود بدهند و فضل نگهداشته زائده هر وارث را نگاه دارند هر که مستحق آن فضل باشد بر وقت وضع حمل و ظهور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی از حصه حمل و فضل حصص ورثه بمولود یکه از حمل پیدا شده بدهند اگر آن مولود مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض از آن مال ست آن قدر به مولود رسانیده باقی را بوارثان مستحق آن برسانند و هر قدر فضلیکه از حصه هر کسی موقوف بود بحمل بوده باز بکسان سپارند

گر ز شخصے بماند یک دختر ور بود در شماره اش انثی بدهی بست و چار زین حاصل سیزده سهم ده حق دختر

هم زن حامل و اب و مادر صحت از بست و هفت آنجا حصه کمتر زن حامل که همین ست حصه کمتر

گر بود حمل در شماره مرد وفق یک زان بجمله دیگر هر یک از والدین بر رسان یکصد و پانزده که میمانند

صحت از بست و چار باید کرد دو صد و شانزده شمار شمرده سهم دو کمترین حصه شان منقسم بعد وضع گر نمانند

هرگاه از بیان حفاظ تقسیم مسئله حمل پرداخته آمد مثالی برای توضیح بیان کرده که اگر شخصی دو وارث یکی دختر و یک زن حامله و پدر و مادر باقی ماند پس اگر حمل در شمار مرد باشد درین صورت بسبب اجتماع یک ثمن و سدس مسئله از بست و چهار تصحیح باید کرد سه حق زوجه و چهار حق هر یک از ابوین و سیزده حق دختر و حمل للذکر مثل حظ الانثیین ست و اگر حمل در شمار انثی بود درین صورت باجتماع یک ثمن و سدسین و ثلثین مسئله منبریه گردید که اصل از بست و چهار و عول بسوی بست و هفت باشد سه حق زوجه و هشت حق ابوین و شانزده

حق بنت وحمل بست و در میان هر دو مسئله توافق بالثلث است و ثلث مسئله اول هشت و ثلث مسئله ثانی شش است پس وفق
احد المسئلتین در کل دیگر ضرب کرده و صد و شانزده حاصل ضربش شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله تصحیح پذیرد و سه
سهام زوجه را از مسئله مذکوره چون در وفق تصحیح از وثت است ضرب کنند بست و هفت باشد و چهار سهام هر یک از
ابوین را از مسئله مذکوره در وفق تصحیح از وثت ضرب کنند سی و شش باشد و همچنین سه سهام زوجه را از مسئله از وثت که هشت است
که وفق تصحیح مذکوره است ضرب کنند بست و چهار باشد و چهار سهام هر یک از ابوین از مسئله از وثت در وفق تصحیح مذکوره ضرب
کنند سی و دو باشد پس بست و چهار که حصه کمتر زن حامل است بوی بدهند و سه سهم از اکثر حصه وی بر ظهور حمل موقوف دارند
و سی و دو که کمتر حصه هر یک از والدین است بهر یکی از آنها برسانند و چهار سهام فضل حصه هر یکی از آنها بر تولد حمل موقوف دارند
و چون بر نصیب ایام حصه چهار ابن یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصه چهار ابن اکثر است اگر سیزده باقی از مسئله
مذکوره را بر چهار ابن و یک بنت تقسیم نمایند حق هر ابن دو سهم کامل و هشت تسع و حظ بنت یک سهم و چهار تسع باشد
حصه بنت را در سیزده که وفق تصحیح از وثت است ضرب کرده حاصل ضرب که سیزده باشد حق بنت بدهند که حصه کمتر وی از دو صد و
شانزده همین سیزده است و بعد تقسیم این همه سهام یکصد و پانزده سهام که باقی میماند الی بعد وضع حمل موقوف گذارند
اما بصورت اصل مسئله از بست و چهار است کما مر و تصحیح از یکصد و بست بضرب اصل مسئله در پنج که عدد روس بنت و ابنین است
چهل از آن ابوین را و پانزده زوجه و سیزده به بنت بدهند و باقی پنجاه و دو حق ابن برای حمل نگاه دارند اگر پسر متولد شود
واحد یا زیاده از واحد اگر چه جمله باقی که موقوف است و نصیب بنات مصروف است یعنی بعد تقسیم بورثه موجوده نگاه دارند
مال باقی بحصه حمل احتمال چند صورت است یکی آنکه از حمل دختری واحده یا اکثر از واحده متولد شود در این صورت تمام مال موقوف
که برای حمل نگاه داشته بودند در حصه بنات متولده و بنت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که درین صورت حق بنات
و آن از مسئله اول شانزده بود و چون آن نزد هشت که وفق مسئله مذکوره است ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل شود
و همین قدر درین مسئله بعد ادای حقوق ابوین و زوجه باقی بود که سیزده از آن به بنت داده یکصد و پانزده نگاه داشته بودند
سهام حق بنت سابقه را با یکصد و پانزده موقوف جمع کرده مجموع یکصد و بست و هشت را بین بنات علی السویه تقسیم نمایند
و طریقه تقسیم این است که اگر سهام ایشان بر روس بقسمت صحیح منقسم شود فبها و الا در صورت توافق وفق روس را و در صورت تباین
کل روس را در کل تصحیح مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده بقسمت صحیح تقسیم کنند و نزد امام سیزده سهام بنت
سابقه موجوده را با پنجاه و دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر بنات بطریقه مذکوره تقسیم نمایند و بر چند
... مسئله ایشان شصت و پنج در حصه بنات میباید لیکن چون مذهب ایشان معمول جائز نیست نقصان بنات جائز
... اگر از حمل یک پسر پیدا شود فوق یک یا یکی بود تنها پس باقی سه بهر زوجه برآید بهر ابوین هم چهار چهار و حق بنت
... یکجا از کل برادر ... احتمال دوم این است که اگر از حمل پسر پیدا شود و آن پسر فوق یک باشد یا یکی تنها بود در این صورت

از باقی موقوف سه سهام که فضل حصهٔ زوجه بود برای زوجه برآرند تا بست و هفت حصهٔ کامل وی شود و برای پدر و مادر
نیز چهار چهار سهم از آن باقی برآرند یعنی چهار از آن باقی که فضل حصهٔ پدر و چهار که فضل حصهٔ مادر است به پدر و مادر بدهند تا هیچ
شش کامل حصهٔ هر یک از ابوین شود و بعد از آن حق بنت را که سیزده بود با بقیه که یکصد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد
بر اولاد للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریق مذکور تصحیح نمایند و ... اما بقیهٔ ... حصهٔ بنت که ...
شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و اگر بود حمل میت به بطن زوجه حق والدین ... حق زن ...
بر تولد بود پس به حق ختر موجوده بهر تکمیل نصف پنج و نود از تتمهٔ نصیب بنت شود و ... حق عصوبت ...
عصبیت است باو برسانند و حالا بیان احتمال سوم میکنند که اگر حمل میت به بطن ... پوشیده بود که چنین ... طاهر شد
پس حق والدین که چهار سهام فضل حصهٔ هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصهٔ ... بود به آنها از باقی که موقوف
بر تولد بود مسترد کنند بعد از آن حق بنت واحدهٔ موجوده را که نصف است بدهند و چون سیزده سهم به دختر موجوده رسیده است
برای تکمیل نصف که فرض بنت است از تتمهٔ سهام موقوفه نود و پنج نصیب بنت شود تا یکصد و هشت که نصف دویست و شانزده است
به بنت برسد و باقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت است به پدر باید رسانید که عصبه همان است نزد علمای اثنا عشریه در
صورت مذکوره است از حمل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد و بیست باشد برای بنت نموده باقی پنج را بر ابوین و بنت بقاعدهٔ
ردیه رد نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل دخلی در تغییر و تبدیل حق او ندارد تمام حصهٔ او به وی بدهند مثل پدر و
زوجه حامله و پسر که حمل را در تغییر سدس پدر و ثمن زوجه دخلی نیست و اگر وارثی گذاشته است که در یکی از دو حال که ذکورت و انوثت
حمل محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث را تا زمان تولد چیزی ندهند مثل زوجهٔ حامله و اخ یا عم میت که بصورت تولد ابن اخ
و عم از میراث محروم خواهد شد بیان مفقود ... وارث کس ... بود و مال او را
نگاه باید داشت ... زنده باید او را نگاه داشت و اختلافی به حق ... زنده یا ...
از ... مانند که ... حکم مرگش نمود ... و بعض گویند که ... چون نود ... حکم ...
ولی ... مفقود عبارت از شخص غائب است که خبرش منقطع شود و حال حیات ... او ...
باشد و حکمش آنست که ... احتیاط ... بمنزلهٔ میت است و وارث کسی نمیشود و در حق مال خود ...
وارث ... مدت معینه ... نگاه باید داشت تا مدت معین او را زنده باید انگاشت ...
آن مدت ... نیست لکن اختلاف در مدت مذکوره هر روایت ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت ولادت
و در اکثر روایات نود و یکصد سال آمده گویند که محمد بن سلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون نود ... یکصد و بیست سال را
... کافی کرده خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان پیدایش مفقود ... و
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بیست سال مدت و بعضی از علما حکم مرگش ... نموده اند

که از اقران و امثال وکسی زنده نماند و همچنین است در ظاهر الروایة و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان
و زیادت بگذرد حکم بمرگ مفقود اولی باشد و علما بر همین قول اخیر فتوی داده‌اند و بمذهب امامیه مدت انتظار مفقود اختلاف بسیار
است از چهار سال و ده سال و نود سال و صد سال و یکصد و بیست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آن مدت است که امثال و
اقرانش زنده نمانند ۔ مال مفقود جمعی از علام ۔ داشته وقف اجتهاد امام ۔ لیک از مال مورثان و ۔ حصه او بدار ای خو شیخو ۔
چونکه در دیدنش نشد حاضر ۔ حکم مرگش ز شرع شد صادر ۔ مالش آن وارثان او ببرند ۔ که دم حکم بر ز عمر خورند ۔ بود مالیکه بهر او
موقوف ۔ سازبر وارث کسی مصروف ۔ که ز متروک او پی مفقود ۔ مال در حیز توقف بود ۔ یعنی جمعی از علمای علام تقسیم مال
مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته‌اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا این مدت امثال مفقود زنده نتوانند ماند
مالش بر ورثه او تقسیم نماید و همین است مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه بر اجتهاد امام موقوف داشته‌اند لکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصه مفقود بدارند و مثل حمل بهر کسی که مفقود حاجب
خواهد بود آنکس محجوب نخواهد گردید خواه حجب حرمان یا حجب نقصان باشد و ورثه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مفقود در مدت
انتظار حاضر نشده حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم
مرگش از عمر بر میخورند یعنی زنده‌اند و مالیکه از برای مفقود از ترکه مورثش موقوف بود به ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکه او
مال مذکور برای مفقود موقوف کرده یعنی آن مال را به ورثه مورثش بدهند بالاتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالیکه
برایش نهاده‌اند به ورثه موجوده بدهند ۔ اصل تصحیح مسئله که در آن ۔ هست مفقود و انیش نیسان ۔ زنده مفقود را بگیر اول ۔
از تصحیح مسئله بعمل ۔ بعد از آنش گرفته از اموات ۔ باز تصحیح کن بحال وفات ۔ نسبت هر دو مسئله بنگر ۔ ضرب تصحیح هم چو حمل شمر ۔
یعنی قاعده تصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین است که اولاً مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند و بعد از آن
مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو مسئله اول
باهم و تصحیح مسئله اخیره مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری و کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هرچه هر کس را از مسئله وفات
مفقود رسیده در وفق مسئله حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیاتش یافته در وفق مسئله وفاتش
یا کل آن بزنند از حاصل هر دو ضرب هرچه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بر ظهور حال مفقود موقوف دارند بعد
ظهور حالش هر که مستحق بقیه موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو اخت اعیانیه حاضره
و یک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود بوجود نصف که فرض زوج است مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق اخ و
اختین است و چون این یک بر رؤس ایشان مستقیم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج و دو باخ و
و یک یک باخوات ۔ بتقدیر فرض ممات مفقود باجتماع نصف باثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول بهفت پس تصحیح

هر نصیبی که آن بود اکثر
و از محمد دو قول شد مروی
قول ثانی که حصهٔ دو پسر
از ابویوسف است هم مروی
هست مروی که حق یک دختر
مگر اخذ کفیل هست ضرور

از خلف چهار ابن یا دختر
زان یکی آنکه بهر حمل نهی
یا دو دختر هر انچه هست اکثر
دو همین قول لیث هست قوی
یا حق یک پسر که هست اکثر
تا کند جبر نقص بعد ظهور

بوحنیفه برای حمل نهد
حصهٔ سه بنات یا سه پسر
نه پی حمل ده بقیهٔ آن
بلکه از وی منقول اقوی
یا بدش از برای حمل نهاد

دیگر انرا اقل حصه بده
هر نصیبی که آن بود اکثر
ورثه را اقل حصه شان ده
که درینجا است به بیان فتوی
ورثه را بقیه باید داد

تا بدانی است که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما
برآن رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یکماه یا کمتر از آن بود با انتظار وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر مدت دور باشد
قبل آن وارثان تقسیم شود و قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که منتظر تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند اگر مدتش قریب باشد یا بعید
مگر کسی که حصه اش به تعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر نمی شود اگر به ایشان بدهند حرجی نیست بالجمله در صورتیکه قبل وضع حمل
ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابوحنیفه رحمه الله سهام چهار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر بود یا باشد
برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصه شان میدهد و این روایت ابن المبارک از امام است و بعض علما این را
اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست از آن هر دو یک قول که لیث بن سعد از وی روایت کرده آنست که برای
حمل حصه سه دختر یا حصه سه پسر هر چه ازینها اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت دیگر آنست که حصه دو پسر یا
دو دختر هر چه ازینها اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیه ترکه دیگر ورثه را اقل حصه آنها بدهند و همین است قول حسن رحمه الله و قول
ثانی محمد رحمه الله از ابویوسف رحمه الله هم بروایت هشام مرویست مگر تحقیقی ندارد بلکه قول اقوی از ابویوسف رحمه الله که برای
حمل بر بیان فتوی است بروایت خصاف مروی شده که حق یک دختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه
ورثه را باید داد لکن درین صورت گرفتن کفیل از ورثه ضرور است تا آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور ایشان نماید یعنی اگر
از حمل زیاده از یک ولد پیدا شود کفیل استیفای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و مذهب اثنا عشریه آنست
که به اقل حصه ذکور نهاده شود و به ورثه دیگر اصل حصه آنها اگر وجود و عدم حمل را در تزئید و تنقیص نصیبه آنها دخلی نبود بدهند و رنه
اقل حصه شان بآنها بدهند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق مولود واقع شود از ورثه آنرا بازستانند

زوجه میت هست حامل اگر
وارثش هست اقربای آن
وارث او موقوف ماند ان زنهار

زاد بر جسته مدت اکثر
سو ورثه شان هم آن ولد
بعد مردن علوق آن پندار

یا کمتر از اکثر مدت
زاد گر بعد اکثر مدت

هر زمانیکه با قلیت مدت
یا که بعد از گذشتن

یعنی هرگاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حامله کیست
اصل الورثه باشد زوجه میت یا زوجه کسی دیگر از اقربای میت است پس اگر حامله زوجه میت است پس در تقسیم ترکه اکثر مدت حمل یعنی
دو سال نزد حنفیه و چهار سال نزد شافعیه و یکسال نزد امامیه بزاد یا کمتر از اکثر مدت خواه شش ماه یا کم و زائد

تا زمانیکه باقرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد بزاد این ولد فرزند میت ست و وارث میت ست و اقربای میت اگر میرند وارث آنها نیز باشد و اگر خود پیش بمیرد مورث اقارب میت اورا دانند و اقربای میت وارثش گردانند و اگر حامله بعد انقضای اکثر مدت حمل بزاد یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاد آن مولود از بیمار وارث و مورث احدی از میت و اقربایش نباید و نسبت بلکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرد و سه هست حامل اگر زن زوج دیگر پیش شش ماه زاد یا کمتر حظ میراث میرسد بولد و ورنه زنها مستحق نشود یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت است بر پیش شش ماه یا در کمتر از آن مع بود از وی متولد شد درینصورت نصیبه میراثش مع الولد مذکور میرسد زیرا که علوقش قبل الموت بتیقن متحقق شد و اگر اندرون شش ماه نزاد بلکه بعد شش ماه زاد آن مولود از بیمار مستحق میراث نمیشود زیرا که بتیقن علوقش قبل الموت بالیدنه نیست و وجودش وقت موت شوهر زن حامله تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست و در زوجه میت ضروری بود تا نسب ولد ثابت کرده شود چنین آنجا لنظر اکثر مدت کرده خواهد شد نزد امامیه زن حملی که داخل ورثه هست از میت باشد یا از اقربای او و اگر اندرون شش ماه ولد متولد شود بلی شبه وارث خواهد شد و اگر بیشتر اکثر مدت که یکسال ست متولد شود توریث آن نشمرد لعدم وقوع وطی بعد که استناد حمل ازان بوطی ممکن باشد و اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین وطی خواهد شد و اگر اقل و ابعد مرده حظ میراث نخواهد برد و اکثرش گر برآید و بمیرد حظ کامل از ارث میگیرد و اگر خروج جنین بود در جانب سر معتبر سینه است در اکثر و در خروج جنین بود در جانب پا ناف را اکثرش شمار انجا تا اینجا بیان مدت حمل و تشخیص تمام تعین حامله بود چون از شرائط توریث حمل حیات اوست و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه و غیره ظاهر میشود احتیاج بیان ندا لکن بحالت نفسش هنگام زادن بیان تعین زمان موت ضروری بود بناء علیه میگوید که اگر اقل ولد از بطن حامله بیرون آمد و مرد نصیبه میراث نبرد و اگر اکثر ولد برآید و بمیرد نصیبه ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف ست اگر خروج ولد از جانب سر باشد برآمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر ست که اگر در حالت حیات تا تمام سینه برآید بعد ازان بمیرد وارث خواهد شد و اگر خروجش از جانب پا باشد برآمدنش تا ناف در شمار اکثر ست که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمرد مستحق وراثت خواهد بود و اگر کمتر از نیم زنده برآید بعد ازان بمیرد وارث نمیشود و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل و خروج تمام ولد ست که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد و مجرد حرکت مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت

| | | | |
| --- | --- | --- | --- |
| ار قوی بینه شرط کرده اند سطر تصحیح مسئله یکبار تا چه بود ستهای خرد و مرده نیز بیابند فرق یکی حمل اگر | علمار است در مسائل حمل را فرض کن بار دیگرش انثی اگر تنها در تماثل هست بیک ور تباین بود هم بایک را | بهر تصحیح ضابطی ذی الحمل باز تصحیح ساز مسئله را در تداخل باکثرش بشناس در چنین دیگر بزن انسبا | حمل را از ذکور گیر شمار نسبت هر دو مسئله بنگر در تباینش توافق ست اگر حاصل ضرب هر یکی را ببر |

علامت تصحیح مسئله است الشعر و قاعده تصحیح مسائل حمل ابتدا کرده است بیان مطلب میگوید علما از برای تصحیح مسائل حمل قاعده

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند واز پنجاه و شش که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله پرداز ند برای زوج از مسئله حیات چهار بود
بعد ضربش در مسئله وفات بست و هشت حاصل میشود و برایش از مسئله موت سه بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست و چهار
میشود و همین اقل ست که بدو بدهند و برای هر دو اخت از مسئله حیات دو بود بعد ضربش در مسئله وفات چهارده میشود و برای آنها
از مسئله ممات چهار بود بعد ضربش در مسئله حیات سی و دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین ست بآنها داده شود باقی چهارده
از تصحیح بانتظار مفقود نگاه دارند پس اگر بزندگی مفقود پی برند زوج را چهار سهم باقی وی بدهند که بست و هشت کامل بوی رسد
و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود نفاذ یابد بزوج را چیزی ندهند بلکه تمام چهارده موقوفه بهر دو اخت
سپارند و نیز و اما بیه بهر صورت مسئله از دو و تصحیح از هشت باشد چهار از ان بزوج دهند و دو حق اخ مفقود دارند و دو باختین
رسانند و بصورت ظهور موت مفقود حصه مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین اختین باختین رسد بیان مرتد
میرد و کشته گر شود مرتد ✤ یا که ملحق بدار حرب شود ✤ کسب اسلام و ردتش هر دو ✤ دان حق وارثان مسلم او ✤
مذهب صاحبین بیست همین ✤ لیک نزد امام اعظم دین ✤ هر چه مکسوب حال ردتا وست ✤ موضعش بیت مال هست بدوست ✤
شافعی گفت هست بیت المال ✤ موضع مال کسب هر دو حال ✤ هر چه بعد لحوق کسب نمود ✤ فیئ بالاتفاق خواهد بود ✤
مرتد آنست که از اسلام برگردد و بعد ایمان کلمات کفر بزبان آرد و حکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست
کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار الحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس انچه در حالت اسلام و در حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثه مسلم اوست همین ست مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزدیک امام اعظم رحمة
ابو حنیفه رحمه الله هر چه در حالت ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال ست و هر چه در حال اسلام کسب کرده بود
لاجرم حق ورثه مسلمین او شود و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال ست پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هر چه از اموال بعد لحوق بدار الحرب کسب نموده ست آنهمه باتفاق امام اعظم و صاحبین و شافعی
رحمهم الله فیئ یعنی غنیمت مسلمانان باشد و بورثه او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود انچه مرتده راست در
هر حال ✤ وارث مسلمش برد آنمال ✤ یعنی مالیکه زن مرتده مالک آنست در هر حال ای خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلمین وی آنمال خواهند یافت نزد امام ابی حنیفه و اصحاب وی و وجه فرق در
مرتد و مرتده آنست که مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها ورنه او را بکشند پس حکم موتش
مستند بردت اوست که بمجرد ردت هالک گردیده ازینجاست که مکسوب حال ردتش نزد امام ابی حنیفه رحمه الله بورثه نمیرسد
اگر چه دادای دیون غرما اش از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتده اگر از ارتداد برنگردد حکم قتل وی نیست بلکه او را حبس کنند تا توبه
نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از ملک وی باشد و بورثه مسلم او رسد و اگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکم مالش و مال
مرتد یکیست چون از بیان میراث مرتد و مرتده پرداخته آمد بیان وارثیت هر دو پرداخته میشود ✤ هر زن و مردکان

شود مرتد * وارث مجلس نمیگردد * مرتد اگر گشته جمله اهل بلد * پس توارث میان شان باشد * یعنی هر زن و مرد که از اسلام
برگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نمیشود مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر در یکصورت که اگر جمله اهل یک بلد مرتد
شوند پس توارث در میان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از آنها بمیرد ورثه او با قربای موجوده او اگرچه مرتد باشند خواهد رسید
نزد علمای اثنا عشریه مرتد و مرتده خواه فطری باشد یعنی هنگام انعقاد حملش احد الابوین او مسلم بودند و خودش بعد بلوغ از
اسلام برگشته خواه ملی یعنی اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد ازان از اسلام برگردد میراث وی بورثه مسلم او
الاقرب فالاقرب باشند خواهد رسید و وارث کافر گو اقرب باشد محروم خواهد ماند مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم
[illegible] بامام زمان رسد چنانچه نزد اهل سنت در صورت فقدان وارث مسلم بیت المال ست ازینجا لازم آمد که مرتد وارث
[illegible] مسلم نمیشود و با وجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد
[illegible] نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل ست و مرتد ملی بعد امهال تا سه روز یا تا آن زمان که رجوع او بسوی اسلام
[illegible] لکن درینجا خلاف اهل سنت ست زیرا که نزد شان حکم بقتل مرتدی که اهلاکش نسلی بوده نیست [illegible]
مرتد بمجرد ارتداد میان فریقین اختلافی نیست * بیان اسیر * مسلمی اگر گرفته بند * کافران شود در حرب بند * تا زیاد
مسلم است اسیر پس حکمش او عین حکم مسلم گیر * ور بگشت از طریقه اسلام * عین مرتد شناس در احکام * ازانجا که اسیر را در یکصورت
حکم مفقود و محل ست لهذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلمی را کافران گرفته شود در حرب بند برند تا زمانیکه
اسیر مسلم ست حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقه اسلام برگشت
و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند باتفاق فریقین چنانکه گذشت * گر ز اسلام و کفر نیست خبر * هم ز موت و
حیات نیست اثر * آن اسیرست در چنین هنگام * مثل مفقود در همه احکام * یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست
و از موت و حیات او [illegible] نیست در [illegible] وقت اسیر در همه احکام مثل مفقود ست بالاتفاق بین الفریقین هرگاه اسیر در
حکم مفقود باشد پس مال او را تقسیم نباید کرد و زوجه اش را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثه او
دعوی [illegible] نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران دعوی شهادت نمایند در آنصورت
[illegible] حکم باقتضای زوجه و تقسیم مال وی نافذ فرماید * بیان حرقی و غرقی * جمعی از اقربا که باهم شان
[illegible] است عیان * وقت آن جمله غرق شدند * یا همه مبتلای حرق شدند * شده بالجمله اینچنان معلوم
[illegible] هرگز این مفهوم * هر یکی کز او بقیه حیات * هست وارث شود ازین اموات * نشود وارثی یکی دیگر * زین جماعه
[illegible] بالنثر * یعنی جماعتی از اقربا که باهم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آنجماعه دفعتا غرق شدند
که در یک کشتی بودند و آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند و خانه آتش
در گرفت و اینها را حرقی گویند منسوب بحرق یا افتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هدمی هستند منسوب بهدم

وهمچنین اگر در معرکه کشته شدند یا در وبای عام مردند بالجمله انچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی معلوم نگشت پس حکم این جماعه آنست که هر کس از اقربای شان که او بیقین حیات ست وارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات یکی وارث دیگری نمیشود مذهب اکثر صحابه چنانچه از ابو بکر صدیق رض در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رض در توریث اهل طاعون عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شده و مختار اکثر ائمه دین از ابو حنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین ست و همین رفته اند علمای اثناعشریه در هالکان بحرق و هالکان هتف الانف که عبارت از موت بلا سبب خارجی ست و هالکان بامراض و بائیه وغیره لیکن قولیست از علی و ابن مسعود هم شده مروی که همه وارث اند این اموات را در متاعیکه داشتند بلکه هر چه باهم رسیده از ین میراث نیست یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز اتفاق صحابه کبار مرویست لکن یک قول دیگر هم از جناب علی مرتضی و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما بنظر بقیه مروی شده که این اموات در متاع ذاتیه خود بالذات وارث یکدیگر هستند که از هر متاعی که مملوکه ذاتی هر یکی از ین اموات ست بدیگری ازین اموات که وارث میباشد آنها ست بارث خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات و آنچه ازین ارث یکدیگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آن مال محل ارث یکدیگر نخواهد بود ورنه در اثبات مال ذاتی خودش لازم خواهد آمد همین ست مذهب امامیه در توریث کسانیکه بغرق یا بهدم سکان دفعة بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم نباشد علاوه وراثت از جانبین صحیح نیز اگر بعوت علم تقدم و تاخر موت مخبر وارث باشد بصوت اذعان اقتران موت احدهما وارث یکدیگر نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل پدر و برادر غریق که یکی از ان حاجب دیگر است باهم متوارث نگردانند و طریق تقسیم نزد این فرقه آنست که اولا اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند بعد آن بالعکس مینمایند مثلا پسر و پدر دفعة غرق شدند و از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن ست و از وارثان پدر غریق زوجه و یک ابن ست و ترکه پدر غریق یکصد و بیست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار در نیصورت میرنده پسر اگر اشهر ترکه هر یک جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمنش که شش دینار ست بزوجه اش باقی چهل و دو به پسر ش بدهند و از ترکه پدر غریق شده ثمنش که شانزده دینار ست بزوجه باقی یکصد و دوازده به پسر زنده اش رسانند دینار هر دو ثانی که مختار امامیه هست اولا پدر را میت پسر را وارث قرار داده ثمن که ش که شانزده دینار ست بزوجه او دهند و باقی را میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار بهر یکی خواهد رسید بعد ازان پسر را میت پدر را وارث فرض کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده از ان یکی بزوجه هفت به پسر زنده پدر غریق رسانند و ثمن که پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق بدهند پنجاه و شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیده هست ثمنش که هفت دینار باشد بزوجه باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس بزوجه پدر غریق هفده دینار و به پسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسرش هشتاد و سه

دینار میرسد و همچنین اگر پسر و دو برادر و خانه پنجاه و سه یکی مادر و یکدختر و مولی گذاشتند و ترکه هر یکی نود دینار ست درین مسئله
بخذ بسبب اشتهار از ترکه پسر و احد سدس آن که پانزده دینار باشد بمادر هر یک و نصف آن که چهل و پنج دینار بود بدختر هر یک و باقی سی دینار
بمولی هر یک میرسد و بجذ سبب ابایه درینصورت تقسیم ترکه هر یکی بر مادر و دختر او فرضا و ردا باشد که وجود بنت و نشان حاجب نحوه
ست و مولی هم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بروایت ثانیه از جناب مرتضوی و ابن مسعود او لا برادر اکبر را بیست چهار
اصغر را وارث شمرده شصت دینار و سدس و نصف ام و بنت سانیده سی دینار باقی به برادر اصغر دهند و همچنین از یکه برادر صغر بعد
وضع نصیب ام و بنت او سی دینار به برادر اکبر رسانند و ازین سی دینار هر یک پنج بمادر و پانزده بدختر هر یک سانیده ده ده
بمولی هر یک بدهند پس بمادر هر یکی بست دینار و دختر هر یکی را شصت دینار و مولی هر یکی را ده دینار میرسد و الله اعلم بالصواب
فلنختم الکتاب ــــ ختم شد تکمله بحمد الله ٭ از ابو الحامد جریده سیاه ٭ دارم امید از خدای کریم ٭ که رسد خلق را ازان نفع عمیم چون
از ختم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقه این فن خاتمه میطرازم خاتمه و آن مشتمل ست بر سه فصل فصل اول در
طریقه تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا بدانکه بصورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت تمام نیست که اصل مسئله را از سه
فرض کنند یکی ازان حق موصی له ست و باقی را با تصحیح مسئله ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت است اگر توافق ست وفق تصحیح مسئله را
و اگر تباین ست کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای
اجنبی بمثل حصه احدی از ورثه خود نمایند و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند درینصورت باید که تصحیح مسئله ورثه بقول عدد تصحیح نموده
سهام وارثی را که برابر او موصی له بقدر حصه آن وارث وصیت کرده است بر تصحیح فزوده مبلغ را تصحیح شمارند و بطریقه عول تقسیم آن نمایند مثلا
شخصی یک زوجه و یک بنت و یک پسر گذاشت و برای عمرو وصیت نموده که مثل حصه پسر با و بدهند تصحیح مسئله از بست و چهار باشد
سهام زوجه چهار هفده بابن ماسد پس هفده بر بست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض ورثه
اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند درینصورت تصحیح مسئله خالی از دشواری نیست طریقه اش مثل طریقه تصحیح
مسائل حمل ست که اول بفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بفرض عدم اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند و در هر دو مسئله
ملاحظه نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب را مخرج
هر دو مسئله شمارند و حصه مجیز را از مسئله اجازت در کل مسئله عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل
ضرب با و بدهند و سهام غیر مجیز را از مسئله عدم اجازت در کل مسئله اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند و هر چه
باقی ماند بموصی له رسانند مثلا شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصه ابن گذاشت پس بصورت اجازت جمله ورثه بنفاذ
وصیت مسئله از ده تصحیح بیابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح مسئله از نه شمارند و بین المسئلتین تباین ست
یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که نود باشد تصحیح مسئله دانند حصه هر یک از اب و ام را که از مسئله عدم اجازت
یک بود بضرب آن در مسئله اجازت ده شود بهر یکی بدهند و حصه ابن را که از مسئله اجازت چهار بود بضرب

آن در کل مسئله عدم اجازت سی و شش میشود بوی رسانند باقی سی و چهار بموصی له بدهند صورتش نیست

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت ۱۸ تصحیح از ۹۰ تصحیح اخیر از ۹۰

میت
زید

| | | | |
|---|---|---|---|
| ابن | اب | ام | موصی له مثل حصه ابن |

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۳ تصحیح از ۹ میان هر دو مسئله نسبت تباین

میت
زید

| | | | |
|---|---|---|---|
| ابن | اب | ام | موصی له مثل حصه ابن |

فصل دوم در بعض مسائل متفرقه فرائض که برای تشحیذ اذهان سمت تحریر یافت مسئله کدام صورت است که شخصی مرد و زوجه حامله گذاشت اگر زن ش پسر واحد یا فوق الواحد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکر و انثی زاید جز ثمن حق ادنی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق الواحده زاید یک ثلث از ترکه حق او باشد الجواب اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه که حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زائد بر یک دختر ثلثان بدختران دهند ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه زوجه را ثمن چیزی نرسد باقی بدختران رد کرده شود که نزد شان وجود ورثه نسبی حاجب از استحقاق حق الولا مسئله اگر ولد مرده زاید زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت و باقی بولا مسئله در کدام حالت زن حامله اگر پسر زاید از ترکه میت وارث تواند شد و اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد الجواب در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشت مسئله از سه دو از آن دختران و باقی یک بابا در زاده بحالت ذکورت حق عصوبت خواهد رسید و بحالت انوثت ذوی الارحام معدود شده باشد لهم که عصبه است بعم رسد و نزد امامیه بصورت همه ترکه حق دختران است مسئله اگر کسی را از اهل ورثه حمل باشد کدام صورت است که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر وارث شود الجواب در آنصورت که میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجه پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل عول بسیزده حمل ذکر را چیزی نرسد که از ترکه حق عصوبت باقی نمانده و بر تقدیر انوثت حمل عول بپانزده رسد پس تصحیح کرده دو بابنت الابن تکملة للثلثین دهند و درین مسئله نزد امامیه عول را ناجائز شمارند تصحیح مسئله از دوازده است حمل بهر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو دو بهر یک از ابوین و پنج ببنت رسد مسئله در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد و اگر دختر متولد شود

زن وارث تمام ترکه باشد و بدختر چیزی نرسد الجواب در صورتیکه زنی غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزویج نموده
حامله شد و اولاد زوجش مرد و بعد از آن عبد معتق در گذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و عصبه او است
و در صورت تولد دختر زن بحق ولا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام است چیزی نخواهد رسید نزد امامیه بهر دو صورت ابن الاخ
وارث است مسئله کدام صورتست که اگر بشمول ورثه دیگر پسر میت بودی از ترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر اخ یا عم میت بودی چهار هزار
دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت دو دختر گذاشت و ترکه اش دوازده هزار دینار است نزد امامیه فرضاً و رداً بهر دختران رسد
ابن الاخ و عم را حقی نیست مسئله کدام صورتست که شخصی چهار زوجه گذاشت زوجهٔ اولی نصف که دو نصف ثمن ترکه و ثانیه ربع مال
متروکه نصف ثمن آن و ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت جز زوجات اربعه وارثی ندارد
زوجهٔ اولی بنت عم او و زوجهٔ ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابت نسبی باوی ندارد پس مسئله از شانزده باشد یک
سهم بثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجهٔ اولی است یک بزوجیت و هشت بقرابت رحمی او و پنج سهام نصیب زوجهٔ ثانیه
یک بزوجیت و چهار بقرابت رحمیه او بالاتفاق فریقین مسئله چگونه متصور است که شخصی ترکهٔ میتی دعوی کند که زوجهٔ فلان
من اگر زنده است وارث این مال وارث باشد من محروم و اگر مرده است من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت برادر و
دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان شخص شوهر خواهر اخیافیه است گذاشت مسئله از شش یک از آن حق مادر است و چهار
حصه هر دو اخت اعیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فرضیه و نیست بصورت ممات اش نصیب زوج او بعصوبت باشد
که برادر علاتی میت است نزد امامیه بصورت جز برادر دیگر برادر وراثت نرسد مسئله زنی مرد و سه بنی عم خود گذاشت کدام
صورت یکی از آنها ثلثین بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجهٔ میت وارث شود و برادر اعیانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با مادر
این زن ازدواج نمود و از این پسر پسری تولد یافت که برادر اخیافی زوجهٔ جد خود بود و بعد فوت پدر خود وارث ترکهٔ جد خود شود و برادر اعیانی
جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورتست که هفت برادر با اخت اخیافیهٔ خود در میراث متساویة السهام باشند الجواب
وقتیکه پسر شخصی با مادر زوجهٔ پدر خود نکاح کرده از وی هفت فرزند گذاشته مرد و بعدش جد این بنای سبعه وفات یافته ورثهٔ
خود اینها را با زوجهٔ خود که اخت اخیافیهٔ اینهاست گذاشت پس ثمن بزوجه از باقی اثمان سبعه یک ثمن بهر یک از بنای سبعه
میرسد بالاتفاق مسئله مرد و پسرش در ماورای صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکهٔ میتی توانند شد الجواب
صورتش اینست که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده در گذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشد گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت ولا زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه موروث توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادرزادهٔ خود متزوج کرد و از وی یک پسر متولد شده این شخص بعد فوت برادرزادهٔ خود در گذشت پس نصف ترکه بنصفه

دخترش و نصف باقی به پسر دخترش که نبیرهٔ برادر اوست بعصوبت خواهد رسید و نزد امامیه جملهٔ ترکه بجز دختر بدیگری نرسد
مسئله یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب
چون یکی ازان دو اخوان با دختر عم خود نکاح کند و آن زن بمیرد نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق اوست و ربع باقی
حق برادر دیگر است بالاتفاق مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سوم محروم از
میراث باشد الجواب در صورتیکه عبدی با حرهٔ نکاح کرد و ازو دو دختر حره متولد شدند و بعد ازان با کنیزی تزوج نمود و ازوی
یکدختر رقیقه بوجود آمد بعد ازان یک دختری از دختران حره اش پدر خود را از مولایش خرید پس پدرش مرد درینصورت بنت حرهٔ مشتریه
مستحقهٔ ثلث بفرض و ثلث بالولا و بنت حرهٔ دیگر وارث یک ثلث بفرض است و بنت رقیقه از میراث حظی نخواهد برد و نزد اثنا عشریه
هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقتسام خواهند نمود و مشتریه استحقاق ولا ندارد مسئله شخصی هفده دینار و هفده تن زنان
وارثهٔ مختلفة السهام گذاشته درگذشت بکدام طریقه بهر زنی ازان زنان یک دینار میرسد الجواب طریقش آنست که میت سه زوجه
و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد درینصورت مسئله از دوازده بعول بهفده باشد و از هفده دینار
سه دینار حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو جده و چهار حق هر چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه است
و نزد اثنا عشریه که عول را جائز ندانند نقصان را با خوات عائد گردانند پس بطریقهٔ شان ربع مال که چهار دینار و یک ربع
باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس بهر دو جده و پنج دینار و دو ثلث با خوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع
با خوات اعیانیه ثمانیه رسد مسئله خال اخیافی میت کدام صورت وارث گردیده عم اعیانیش را حاجب باشد الجواب صورتیکه
برادر علاتی شخصی با ام ام آن شخص بعد التزویج پسر گذاشته درگذرد پس این شخص هم عم اعیانی و هم ابن الاخ که خال اخیافی اوست گذاشته
بمیرد عم اعیانی از میراث محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادرزادهٔ اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرده
که بعد گذشتنم ازین جهان بابنای خمسهٔ من منجمله مال من بیکی از دو دو دینار و سدس بقیهٔ مال و دوم را چهار دینار و سدس باقی و سوم را
شش دینار و سدس باقی و چهارمین را هشت دینار و سدس بقیه و پنجمین را هر چه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دنانیر صحاح بلا کسر بطریق
ارث شرعی برسد پس همه مال چند دینار است الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنا خمسه ده دینار میرسد مسئله میتواند شد که یکی عم
دیگری باشد و آن دیگر خال همین عم خود بود الجواب آری اگر یک شخصی با دختر زوجهٔ پسر خود نکاح کند و از هر یکی ازین دو ابن پسری
متولد شود ابن الابن عم علاتی ابن الابن باشد و آن ابن الابن خال اخیافی ابن الابن بود مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم شخصی و هم خال شخصی
دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با اخت اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند ازین هر دو یک پسر متولد گردد
ولد هر یک ازین دو برادر برادر دیگر را عم علاتی و خال اخیافی باشد و هر یکی از اولاد این هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشد
مسئله شخصی ابن العم و خال یکدیگری میتواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و برادر
اصغر با ربیبهٔ برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر ازین زن فرزند ربیبه را که از شکم برادر اصغر بوجود آمده هم خال باشد و هم ابن العم

مسئله[۲۱] شخصی اول روز از پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی پیش وی جه خویش دید پرسید که این کیست زن گفت که شوهر منست و تو بنده او هستی این صورت اگر ممکن الوقوع است بینوا و توجروا الجواب نعم بانیطریق که مرد دختر خود را بنکاح غلام خود در آورده و آن دختر که از ان بنده حامله گردیده یوم المیلاد قبل وضع حمل بنده مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت پس دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد ازان بوضع حمل عدتش منقضی شد همان دم با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست همین زوج خود فروخت هرچند این مسئله از مسائل مستغربه ارثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبائع و حیرت افزای اذهان بود و بمیراث هم تعلق داشت برای تنشیط خواطر سمت تحریر یافت

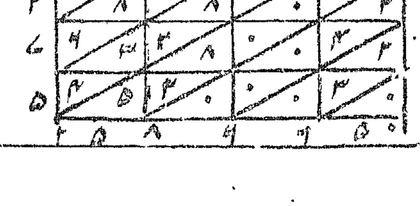


فصل سوم چون درین علم ضرورت ضرب و قسمت بسیارست لهذا بعض قواعد آن در دو اصل بخامه می سپارم اصل اول بدانکه ضرب تکرار عددیست بشمار آحاد عدد دیگر و آن بر شش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد دوم ضرب آحاد در عقود که عبارت از عشرات و مئات و الوف باشد سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام ستة این مثلث کافیست

| ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | | | | | | ۱ |
| | | | | | | | ۴ | ۲ |
| | | | | | | ۹ | ۶ | ۳ |
| | | | | | ۱۶ | ۱۲ | ۸ | ۴ |
| | | | | ۲۵ | ۲۰ | ۱۵ | ۱۰ | ۵ |
| | | | ۳۶ | ۳۰ | ۲۴ | ۱۸ | ۱۲ | ۶ |
| | | ۴۹ | ۴۲ | ۳۵ | ۲۸ | ۲۱ | ۱۴ | ۷ |
| | ۶۴ | ۵۶ | ۴۸ | ۴۰ | ۳۲ | ۲۴ | ۱۶ | ۸ |
| ۸۱ | ۷۲ | ۶۳ | ۵۴ | ۴۵ | ۳۶ | ۲۷ | ۱۸ | ۹ |

و طریق ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود نیز اینست بلحاظ ضرب آحاد در آحاد است که صورت عدد المضروب بگیرند در آخر

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین با هم جمع کنند و از جمله آن یک مرتبه را طرح نموده در انتهای بقیه
مراتب مجموعه اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن یک اگر باشد و در مرتبه یا مراتب باقیه یا قبل صفر گذارند مثالش
$\frac{۸۰}{۵۶۰}$ ضرب هفت در هشتاد که بغیر ضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش میشود و مرتبه هفت یکست و مرتبه هشتاد دو
مجموع سه شد بعد طرح یکی از آن دو باقی ماند پس شش را در مرتبه دوم نوشتیم و پنجاه را بعد از آن در مرتبه اول صفر گذاشتیم
پانصد و شصت شد و همچنین $\frac{۹۰۰}{۵۴۰۰}$ ضرب شش در نهصد که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع
مراتب پنج که بعد اسقاط یک چهار ماند پس چهار را که اول اعداد حاصل ضرب است در مرتبه چهارم و پنجاه را بعد آن نوشتیم و در
مرتبه اول و ثانی و ثالث اصفار گذاشتیم مجموع پنجاه و چهار هزار شوند طریقه دیگر آنجا در مرکبات ضرب عقود در مرکبات است که اول مرکبات را
در سطری نویسند و آحاد یا عقود را زیر آن هم مرتبه او نویسند و زیر آن خطی عرضی کشیده اولا آحاد یا عقود را در مرتبه اول عدد مرکب ضرب
کرده حاصل ضرب اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آحاد زیر خط عرضی نویسند و اگر زائد بر عشره بود آحاد زیر خط نگاشته برای
عشره واحد محفوظ دارند بعده همان آحاد یا عقود را در مرتبه ثانیه مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب عدد محفوظ افزوده آنچه
حاصل شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبه ثانیه نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانیه مضروب فیه صفر باشد
اعداد محفوظه سابقه را در آنجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صفر گذارند بعد آن در مرتبه سوم همچنین ضرب کنند
مثالش ضرب شش در چهار هزار و سی و دو بدین صورت $\frac{۴۰۳۲}{۲۴۱۹۲}$ همچنین ضرب پنجاه در هشتاد هزار و ششصد و
هفتاد و پنج بدین صورت $\frac{۸۰۶۷۵}{۴۰۳۳۷۵۰}$ و طرق ضرب مرکبات بسیار است لکن اسهل از همه طریقه شبکه است که شکلی
کشیده طول آن بمراتب احد المضروبین و عرض آن بمراتب مضروب آخر مربعات صغار منقسم سازند و هر مربع صغیر را
بخطی مورب دو مثلث کنند بعده احد المضروبین بالای مربعات فوقانیه بلحاظ مراتب نویسند و مضروب آخر طرف
چپ مربعات نویسند بطرزیکه عشرات بالای آحاد و مئات بالای عشرات و الوف بالای مئات باشند پس صورتش این است پس هر رقم مضروب فیه
ضرب کرده حاصل ضرب هر رقم را در مربعیکه مقابل هر دو است آحاد در مثلث زیرین و عشرات در مثلث بالائی نویسند و هر مرتبه که
صفر باشد مربعات مقابل او را خالی گذارند بعده بعد تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند هر رقم در مثلث زیرین مربع
تحتانیه جانب یمین است اولا آنرا نویسند بعده اعدادیکه ما بین سطور مورب بالایش واقع است جمع کرده بطریق جمع نگاه دارند
اگر عشره حاصل شود صفر بجایش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل شود آحاد در آن مرتبه گذاشته برای
هر عشره یکی محفوظ کنند و آنرا در سطر فوقانی افزایند و اگر در سطری عدد نباشد آنجا عدد محفوظ نویسند اگر باشد ورنه صفر گذارند و صورت شبکه این است



وطریقه امتحان صحت وسقم آنست که میزان مفردین که عبارت از بقیه آنهاست بعد طرح نه نه گرفته و در یکدیگر ضرب کرده حاصل
با میزان سطر مجموع به بینند اگر میان هر دو تماثل نیست خطا در عمل است **فصل دوم** بدانکه قسمت تجزیه اعداد مقسوم است بر
مقسوم علیه و قسمت مقسوم یا مساوی مقسوم علیه است یا کمتر از مقسوم علیه یا زائد بر آن صورت اول خارج قسمت واحد و در صورت
مقسوم را بمقسوم علیه نسبت کنند حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلاً مقسوم هفت است و مقسوم علیه هشت اول آنرا با ثانی نسبت
ثمن است همان خارج قسمت باشد و همچنین یا پانزده مقسوم را با سی مقسوم علیه نسبت نصف است که همان خارج قسمت باشد و در
ثالثه عددی ثالث را طلب کنند که اگر آنرا در مقسوم علیه ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم بکم از مقسوم علیه کم باشد
اگر مساوی مقسوم حاصل شود همین عدد ثالث خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم بکمتر از مقسوم علیه حاصل شود آنرا صحاح
دانند و هر چه از مقسوم باقی مانده است آنرا با مقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کرده همه را خارج
دانند مثلاً اگر هزار و هشتصد و پنجاه و دو را بر بست و شش قسمت کنند خارج قسمت هفتاد و یک صحیح و شش جزو و کسر از بست و شش جزو باشد

## خاتمة الکتاب

٢٦ / ١٨٥٢ / ٧١

هذا الجدول المثلث خاتم ما اردنا ايراده في هذا الكتاب اللهم لا مانع لما اعطيت انت الموفق للصواب
لفضلك انت المفتح لمغلقات الابواب عليك التعويل والاتكال اذا عالت الامور الصعاب وانت خير
ليس وراءك المرجع والمآب اشكرك شكرا لا ينبغي لاحد سواك يا ايها الكريم الوهاب على توفيقك
اياي لختم الكتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع المشتمل لاختلاف احكام مواريث
اهل السنة والامامية في كل باب والناسخ اكثر صحف الفن لاحتوائه على فرائد خزائن الفرائض
والحساب التي خلت عنها تلك الكتب مع كثرة الفصول والابواب ولسبع خلون من اوائل
جمادي قد استتم واستراح من تسويد المكتاب سنة الف ومائتين وتسع
سبعين من هجرة مصلح الحسنات مقيل السيئات ابو القاسم الحبيب المجاب المرسل الى الثقلين
بالحكمة وفصل الخطاب صلى الله وسلم عليه وعلى آله واصحابه ورثة الانبياء خير آل واصحاب و
انشد مورخا سنة ختامه بلسان العجم عالي الجناب الحبر العلامة قدوة اولي الالباب الا
بالمجد العلي والافخر بالفضل الجامع مولانا مولوي هادي علي اللكنوي سلمه الله

**قطعه** جمع کرد این کتاب فیض نصاب همه آسان مشکل فرائض گفت هادی بسال تالیفش شاه مجلی مسائل میراث

خاتمة الطبع الحمد لله والمنة که رساله فتاوی المیراث از تصنیفات عمدة العلماء الکرام مولوی محمد یوسف علی الواعظ
سلمه الواحد در مطبع فیض منبع منشی نول کشور واقع بمقام لکهنو بماه رجب المرجب سنه ١٢٩٢ هجری مطابق ماه ستمبر ١٨٧٥ع بار دوم طبع